

Al-milani.com

جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام

جلد سيزدهم

عدالت صحابه

آيت الله سيد علي حسيني ميلاني

اهمیت بحث ۱۳...

نظریه عدالت صحابه ۱۵...

تمامی صحابه ثقه اند ۱۵...

تمامی صحابه عادلند ۱۶...

تمامی صحابه اهل بهشتند ۱۶...

تنقیص کننده صحابه زندیق است ۱۸...

اقرار به عدم عدالت برخی صحابه ۲۱...

سبب دفاع اهل سنت از صحابه ۲۵...

صحابه در لغت و اصطلاح ۲۷...

معنای لغوی صحابه ۲۷...

معنای اصطلاحی ۲۸...

۱. صرف دیدن پیامبر ۲۸...

۲. صرف معاصر بودن با پیامبر ۳۱...

۳. مصاحبت طولانی ۳۳...

تناقض گوئی برخی بزرگان اهل سنت ۳۶...

۴. تمامی اهل مکه و مدینه ۴۰...

۵. تمامی مسلمانان تا سال ۱۲۰ هجری ۴۱...

وجود منافقان در اطراف پیامبر اکرم ۴۳...

ادله اهل سنت در عدالت صحابه

آیات قرآن

۱. آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...) ۵۹...

نقد و بررسی... ۶۰

شأن نزول آیه ... ۶۱

عمومیّت آیه ... ۶۳

«خیر امت» بودن «سبب» یا «شرط» ... ۷۴

۲. آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ...) ... ۷۹

معنای لغوی شهادت ... ۸۰

معنای لغوی وسط ... ۸۱

معنای یکم: «میان دو شیء» ... ۸۱

معنای دوم: بهتر بودن ... ۸۶

معنای سوم: عدالت ... ۸۷

معنای چهارم: فضیلت بیشتر ... ۸۹

منظور از «أُمَّت» ... ۸۹

۳. آیه (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) ... ۱۲۷

۴. آیاتی از سوره مبارک فتح ... ۱۴۵

۵. آیه (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ...) ... ۱۷۳

۱. تمامی جنگجویان در بدر ... ۱۷۵

۲. تمامی نمازگزاران ... ۱۷۵

۳. شرکت کنندگان بیعت شجره ... ۱۷۵

۶. آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ...) ... ۱۸۱

۷. آیه (لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ ...) ... ۱۸۵

چکیده بحث ... ۱۹۱

احادیث

۱. حدیث «أصحابي كالنجوم» ... ۱۹۹

سند حدیث اصحابی کالنجوم ... ۲۰۰

۱. روایت عمر بن خطاب ... ۲۰۰

بررسی اعتبار روایت ... ۲۰۰

- نعیم بن حمّاد ... ۲۰۰
- عبدالرحیم بن زید ... ۲۰۲
۲. روایت عبدالله بن عمر بن خطاب ... ۲۰۳
۳. روایت منسوب به جابر بن عبدالله انصاری ... ۲۰۵
۴. روایت منسوب به ابن عباس ... ۲۰۸
- الف) سلیمان بن ابی کریمه ... ۲۰۸
- ب) جویر بن سعید ... ۲۰۹
- ج) ضحاک بن مزاحم ... ۲۱۰
۵. روایت ابوهریره ... ۲۱۱
۶. روایت انس بن مالک ... ۲۱۳
- بشر بن حسین ... ۲۱۳
- دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت درباره حدیث ... ۲۱۴
۱. احمد بن حنبل، پیشوای حنبلیان ... ۲۱۴
۲. اسماعیل مزنی، شاگرد و ملازم شافعی ... ۲۱۵
۳. ابوبکر بزار ... ۲۱۵
۴. عبدالله بن عدی ... ۲۱۸
۵. ابوالحسن دارقطنی ... ۲۱۹
۶. ابن حزم اندلسی ... ۲۲۰
۷. بیهقی ... ۲۲۰
۸. ابن عبدالبر ... ۲۲۲
۹. ابن عساکر دمشقی ... ۲۲۳
۱۰. ابوالفرج ابن جوزی ... ۲۲۴
۱۱. ابن دحیه ... ۲۲۵
۱۲. ابن تیمیه ... ۲۲۵
۱۳. ابوحیان اندلسی ... ۲۲۵
۱۴. تاج الدین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم ... ۲۲۹
۱۵. ابن قیم جوزیه ... ۲۲۹
۱۶. حافظ زین عراقی ... ۲۳۱

۱۷. ابن حجر عسقلانی ... ۲۳۲

۱۸. ابن همام ... ۲۳۵

۱۹. ابن امیر الحاج ... ۲۳۵

۲۰. حافظ سخاوی ... ۲۳۷

۲۱. ابن ابی شریف ... ۲۳۸

۲۲. جلال الدین سیوطی ... ۲۳۹

۲۳. متقی هندی ... ۲۳۹

۲۴. ملا علی قاری ... ۲۳۹

۲۵. مناوی ... ۲۴۱

۲۶. شهاب الدین خفاجی ... ۲۴۳

۲۷. قاضی محب الله بهاری ... ۲۴۳

۲۸. قاضی شوکانی ... ۲۴۴

۲۹. محمد ناصرالدین البانی ... ۲۴۵

دلالت حدیث «اصحابی کالنجوم» ... ۲۴۷

مورد نخست: کذب و شهادت زور ... ۲۵۳

مورد دوم: قتل و زناى محصنه ... ۲۵۳

مورد سوم: زناى مغیره ... ۲۵۴

مورد چهارم: بیع خمر ... ۲۵۴

مورد پنجم: خرید و فروش بت ... ۲۵۵

مورد ششم: چند گناه ... ۲۵۶

مورد هفتم: بیع ربوی ... ۲۵۶

مورد هشتم: گرفتن ربا ... ۲۵۷

مورد نهم: دروغ و خیانت ... ۲۵۹

مورد دهم: فتوا به غیر علم ... ۲۵۹

چکیده مطلب ... ۲۶۰

دستبرد اهل سنت در روایات فضائل اهل بیت ... ۲۶۱

۲. حدیث «الله الله في أصحابي» ... ۲۷۱

۳. حدیث «دعوا لی أصحابی» ... ۲۷۵

اجماع

اجماع... ۲۸۳

عقل

عقل... ۲۹۱

عدم عدالت برخی از صحابه

آیات قرآن... ۳۰۷

احادیث... ۳۴۵

فهرست منابع... ۳۴۷

چنان که از ابتدا تأکید کردیم، یکی از اهداف اصلی این مجموعه، پرداختن به مباحث و تمامی جهات مربوط به بحث امامت و ولایت است. به همین روی و برای تحقق این هدف، باید پیرامون صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تحقیق کرده و مطالب و مباحث مطرح شده در این باره به دقت بررسی شود.

از دلایلی که تحقیق در این باره را مهم کرده و بررسی آن را متعین می کند، ادعایی است که در این باره از سوی اهل سنت مطرح شده و آن ادعای عدالت تمامی صحابه است که برآیند این ادعا، حجیت و اعتبار گفته آنان و به تبع تقدس سازی برای آنان است. این تقدس سازی به گونه ای شکل گرفته و پی گیری می شود که اگر چه بدترین جنایت ها از آنان سر زده و به قتل مسلمانی دیگر مبادرت کرده و یا به برخی حلال ها و حرام های الهی ملتزم نبوده و از همه مهمتر، با بدعت گذاری در دین، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام نمودند و یا به زشت ترین شکل ممکن به دس و تحریف در دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله مبادرت کرده باشند، با این وجود کسی حق ندارد درباره آنان سخنی را به زبان آورده و رفتار، عقاید و اخلاق برخی از آنان را که منافات با صریح دستورات الهی داشته است را به چالش کشیده و مورد نقد قرار دهد.

به هر روی این حریم خودساخته ای که مبتنی بر هیچ يك از مبانی علمی، عقلی، دینی و اسلامی نیست، موجب شده است که مکتب خلفاء، صحابه را در عداد و ردیف اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده و در این میان با فضیلت تراشی، به قلب حقایق دست زده و اخذ سنت پیامبر را مبتنی بر رجوع به آنان نموده و دست امت اسلامی و بلکه بشریت را از دامان ثقل اصغر و قرین قرآن که به نص صریح و صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اهل بیت ایشانند کوتاه نمایند.

به هر روی یکی از این حریم های خودساخته حریم عدالت تمامی صحابه است که در این
مجال به بررسی تفصیلی آن پرداخته و از این رهگذر، به صحت و سقم این ادعای مکتب خلفاء
می پردازیم.

اهمیت بحث

پایه اساسی مذهب اهل سنت «عدالت صحابه» است و سقوط این اصل، موجب فروپاشی مذهب اهل سنت خواهد بود؛ از این رو یکی از مباحث پر اختلاف و چالش برانگیز میان شیعه و اهل سنت، بحث «عدالت صحابه» است؛ زیرا تردیدی نیست که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله آخرین فرستاده خدا و خاتم پیامبران است و خداوند پس از ایشان پیامبری مبعوث نخواهد کرد و رسولی نخواهد فرستاد. از سوی دیگر روشن است که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله تا پایان دنیا نخواهد زیست و همچون سایر انسان ها از این دار فانی وداع خواهد گفت. حقیقتی که خداوند سبحان نیز در قرآن کریم به آن خبر داده و خطاب به پیامبرش می فرماید:

(إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ)؛^۱

به یقین تو می میری و حتماً آنان نیز می میرند.

اما با رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دین او از میان نمی رود، بلکه تا پایان دنیا پابرجاست. بنا بر این پس از آن حضرت، تعالیم ایشان باید به نسل های بعدی منتقل گردد و معارف دین اعم از اصول، فروع و آداب به آنان تعلیم شود. منبع اخذ این معارف، کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و سنت شامل گفتار، رفتار و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله است و در این جا است اهمیت بحث ظاهر می شود.

در عصر حیات شریف حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله، مسلمانان برای درک معارف قرآن و آگاهی از تفسیر صحیح کلام خدا و اخذ احکام شریعت، به آن حضرت مراجعه می کردند و دین خود را به صورت مستقیم از گفتار، رفتار و تقریر ایشان به دست می آوردند. اما آنانی که به پیامبر دسترسی نداشتند و همچنین نسل های بعدی مسلمانان، برای آگاهی از تفسیر قرآن و تعالیم پیامبر،

به واسطه هایی نیازمند بودند تا پس از دریافت و تلقی این معارف، مورد عمل قرار داده و آنها را به دیگر مسلمانان منتقل سازند.

به این نکته نیز باید توجه داشت که در نزد عقلاء مسلّم است که هر کسی شایستگی و شرایط این وساطت را ندارد و جایز نیست انسان به هر کسی اعتماد کرده و معارف دینی خود را از او بگیرد و اگر کسی چنین کند، مسلماً از او پذیرفته نمی شود و او به تکلیف دینی خود در برابر خدا عمل نکرده و این عمل مبرء ذمه و مجزی نخواهد بود. بنا بر این، برای آگاهی از دین خدا و عمل به وظایف بندگی، آن گونه که خداوند خواسته است، ناگزیر باید معارف و احکام دین را از راهی صحیح و مطمئن به دست آورده و در سایه عمل به آنها، در مسیر تزکیه و تکامل حرکت کرد.

صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله واسطه میان ایشان و مسلمانانی هستند که افتخار حضور و دیدار آن حضرت را نداشته اند. بنا بر این، جهت یافتن راه درست و ایمن برای دریافت تعالیم و دستورات دین، ناگزیر از شناخت این واسطه ها هستیم. گزینش واسطه های مورد اعتماد موضوع بسیار مهمی است و در تعیین سرنوشت تك تك مسلمانان نقشی حیاتی دارد؛ از این رو برای این کار، به ضابطه و ملاک روشن نیاز است.

نظریه عدالت صحابه

مشهور بین اهل سنت عدالت عموم صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است و آنها این ضابطه را پایه اصلی مذهب خود در تمامی ابعاد دین قراردادند. آنان می گویند واسطه میان حضرت رسول و سایر مسلمانان صحابه آن حضرت هستند و باید قایل به وثاقت، بلکه عدالت همه آنها شد.

تمامی صحابه ثقه اند

مزی شاگرد پیشوای شافعیان، محمد بن ادريس شافعی، درباره صحابه می گوید:

كلهم ثقة مؤمن؛^۲

همگی ثقه و مورد اطمینان هستند.

ثقه به کسی می گویند که اولاً راستگو باشد، و ثانیاً حافظه ای قوی داشته باشد و بتواند آنچه را شنیده است خوب و دقیق به حافظه بسپارد و بدون زیاده و نقصان نقل کند. به هر روی از نظر مزی همه صحابه چنین خصوصیتی دارند.

تمامی صحابه عادلند

دسته ای دیگر از اندیشمندان سنی پا را فراتر گذاشته و به عدالت تمامی صحابه حکم کرده اند. در خور توجه است که وثاقت با فسق جمع می شود؛ اما عدالت به معنای نفی هرگونه فسق است. به عبارت دیگر، آن گاه به کسی ثقه گفته می شود، تنها به حیث راوی بودن وی نظر شده است و همین که فرد در نقل روایت راستگو و دقیق باشد ثقه است، حتی اگر مرتکب گناهان کبیره شود. مثلاً اگر يك تارك الصلاة و شارب خمر از حافظه ای قوی برخوردار باشد و همواره حدیثی را که شنیده درست و بدون زیاده و نقصان روایت کند، او را ثقه می نامند؛ اما عادل بالاتر است، یعنی علاوه بر این که در روایت می توان به وی اعتماد و اطمینان کرد، ارتکاب هرگونه گناه

۲. ر.ک: جامع بیان العلم وفضله: ۲ / ۸۸ - ۸۹.

نیز از وی منتفی باشد. خطیب بغدادی در زمره عالمانی است که به عدالت تمامی صحابه حکم کرده است. وی مدعی است:

عدالة الصحابة ثابتة معلومة؛^۳

عدالت صحابه ثابت شده و معلوم است.

تمامی صحابه اهل بهشتند

اما عجیب تر از همه اینها، گفتار کسانی است که به بهشتی بودن تمامی صحابه شهادت داده اند. ابن حزم اندلسی می نویسد:

الصحابة كلهم أهل الجنة قطعاً؛^۴

به یقین تمامی صحابه اهل بهشتند.

این مطلبی است که ابن عبدالبر،^۵ ابن اثیر،^۶ ابن حجر^۷ و شماری دیگر از اندیشمندان سنی^۸ به آن تصریح کرده اند. حال باید پرسید که این اندیشمندان چگونه از بهشتی بودن تمامی صحابه آگاه شده اند؟ آیا اینان با خداوند سبحان در ارتباطند و به خاطر ارتباطشان با خدای تعالی از احوال قیامت و سرنوشت بندگان او مطلع اند؟! شهادت قطعی به بهشتی بودن صحابه مستند به چه منبع و مدرکی است؟

اگر بخواهیم ابن حزم را از گزافه گویی تبرئه و وجه معقولی برای ادعای او بیان کنیم، باید بگوئیم که احتمالاً منظور وی این است که چنانچه صحابه مرتکب کبائر هم شده باشند، این گناه ها مستند به اجتهاد آنها بوده است و عملی که از روی اجتهاد انجام شود مأجور است، حتی اگر آن عمل خلاف و گناه کبیره باشد؛ چرا که درباره رأی مجتهد گفته اند:

للمخطئ أجر وللمصيب أجران؛^۹

کسی که در اجتهاد خطا کرده باشد يك اجر دارد، و اگر اجتهاد او درست باشد دو اجر دارد.

۳. الكفاية في علم الرواية: ۶۴.

۴. الصواعق المحرقة: ۲۱۱؛ الإصابة: ۱۶۳/۱، به نقل از ابن حزم.

۵. ر.ك: الإستيعاب: ۲/۱.

۶. ر.ك: أسد الغابة: ۳/۱.

۷. ر.ك: الإصابة: ۱۳۱/۱.

۸. از جمله ر.ك: إمتاع الأسماع: ۲۲۱/۹.

۹. بخاری در صحیح خود، به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در همین باره آورده است: «إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران، و إذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر»؛ صحیح البخاری: ۱۵۷/۸.

وجه دیگری که ممکن است برای این ادعا بیان شود این است که بگوئیم صحابه در آخر عمر توبه کرده اند و «التائب من الذنب، کمن لا ذنب له»؛^{۱۰} هر آن کس که از گناه خود توبه کرده باشد، همانند کسی است که هیچ گناهی نکرده است.

این توجیهی است که برخی نواصب صوفی مسلک برای تبرئه یزید بن معاویه و عدم جواز لعن او به دست داده اند.^{۱۱} درباره طلحه و زبیر نیز همین توجیه گفته می شود، چرا که هر چند در جنگ جمل مقابل امیرالمؤمنین علیه السلام ایستادند، اما چون ممکن است توبه کرده و در حال توبه از دنیا رفته باشند؛ از این رو لعن آنان جایز نیست.

حاصل آن که با این قبیل توجیهات ممکن است سخن ابن حزم تا حدودی خارج از گزافه گویی و ادعای بی اساس شمرده شود، هر چند که این توجیهات نیز چندان معقول و مقبول به نظر نمی رسند. به هر روی می توان برای آنها وجهی قایل شد و الاً سخن ابن حزم سخنی بسیار بی ربط و گزاف است؛ چرا که او هیچ مستندی برای شهادت به بهشتی بودن همه صحابه ندارد؛ یعنی نه با خدا مرتبط است، نه از احوال قیامت و حساب و میزان خبر دارد و نه احوالات واقعی صحابه را می داند، هیچ دلیلی نیز وجود ندارد که بر اساس آن شهادت ابن حزم پذیرفته شود؛ زیرا نه حجت خداست و نه علم و عصمت دارد. بنا بر این شهادت به بهشتی بودن تمامی صحابه ادعایی گزاف و باطل است.

تنقیص کننده صحابه زندیق است

ابوزرعه که یکی از دانشمندان بزرگ اهل سنت و مورد اعتماد سنیان - که معاصر با بخاری و مسلم است و از وی تجلیل بسیاری می کنند - در این باره می نویسد:

إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فاعلم أنه زندیق،
وذلك أن الرسول صلى الله عليه وآله عندنا حق، والقرآن حق، وإمّا أدّى إلينا هذا القرآن
والسنن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وإمّا يريدون

أن يجرحوا شهودنا لبيطلوا الكتاب والسنة، والجرح بهم أولى، هم زنداقة؛^{۱۲}

اگر دیدی کسی یکی از اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله را مورد انتقاد قرار می دهد، پس بدان که وی زندیق است و علت آن این است که از سویی رسول خدا صلى الله عليه وآله و قرآن نزد ما حق است، و از سویی دیگر تنها اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله هستند که قرآن و سنت را

۱۰. سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۴۲۰ / ح ۴۲۵۰.

۱۱. برای نمونه ر.ک: إحياء علوم الدين: ۳ / ۱۲۵ - ۱۲۶.

۱۲. مسند ابن راهويه: ۲۶۱-۲۷.

به ما می‌رسانند؛ از این رو منتقدان در صدند شاهدان ما را جرح کنند تا در ورای آن، کتاب و سنت را ابطال سازند؛ در حالی که آنان به جرح سزاوارترند [تا صحابه] و آنان زندیق اند.

خطیب بغدادی در کتاب *الكفاية في علم الرواية*^{۱۳} و ابن حجر عسقلانی به تبع او در کتاب *الإصابة*^{۱۴} و دیگران،^{۱۵} این سخن ابوزرعه را نقل و تلقی به قبول کرده اند. اما آیا به راستی این سخن با عقل و منطق سازگار است؟ پاسخ این سؤال روشن و به وجوه متعددی این کلام باطل است.

وجه نخست بطلان این است که لازمه سخن ابوزرعه، قول به عصمت یکایک صحابه است، در حالی که احدی چنین ادعائی نکرده و قایل به عصمت همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشده است و اگر هم کسی چنین ادعایی کند، قرائن فراوانی برای ابطال ادعای وی وجود دارد.

وجه دوم این که ابوزرعه میان انتقاد به صحابه و انتقاد به اسلام و ابطال دین تلازم برقرار کرده است، در حالی که میان این دو چنین تلازمی وجود ندارد. به علاوه وی انگیزه انتقاد از صحابه را در انتقاد از اسلام منحصر دانسته است و ما هم معتقدیم که اگر

کسی به انگیزه مخالفت با اسلام از صحابه انتقاد کند و نقد اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله را دستمایه ابطال دین قرار دهد، یا نادان است و به بیراهه رفته و یا زندیق است. اما چنانچه انتقاد از صحابه به انگیزه شناخت و آگاهی از احوال و نیات آنان که همان منتقل کنندگان سنت پیامبرند باشد، نه تنها زندقه نیست، بلکه به عنوان یک تکلیف شرعی و عقلی ضرورت دارد.

وجه سوم بطلان نیز این است که اگر انتقاد از واسطه های اخذ و انتقال سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صحیح نباشد، در این صورت نگارش کتابهای رجالی و تراجم نادرست خواهد بود؛ زیرا واسطه های انتقال سنت منحصر به صحابه نیستند و امروز برای رسیدن به سنت صحیح وسایط زیادی لازم است و همه این وسایط باید مصون از هرگونه انتقاد و جرح باشند، در حالی که هیچ یک از اندیشمندان اهل سنت، حتی خود ابوزرعه در عمل این مطلب را نمی پذیرند؛ بلکه ابوزرعه در زمره بزرگان جرح و تعدیل شمرده می شود.

در وجه چهارم بطلان باید گفت که اگر انتقاد از هر صحابی زندقه باشد، در این صورت بسیاری از صحابه زندیقند؛ زیرا در موارد بسیاری برخی از صحابه برخی دیگر را تنقیض کرده اند.

وجه آخر بطلان این که از آنجا که عنوان اهل بیت مستقل و جدا از صحابه است و خداوند اهل بیت علیهم السلام را ممتاز کرده است؛ از این رو انحصار واسطه انتقال سنت به اصحاب رسول

۱۳. ر.ک: *الكفاية في علم الرواية*: ۶۷.

۱۴. ر.ک: *الإصابة*: ۱۰ / ۱۶۲ - ۱۶۳.

۱۵. از جمله ر.ک: *تاریخ مدینه دمشق*: ۳۲/۳۸ و منابع دیگر.

خدا صلی الله علیه وآله درست نیست و اهل بیت علیهم السلام نیز واسطه هستند و بر اساس شواهد و ادله فراوان، تنها واسطه قابل اعتماد و مورد وثوق نیز همین اهل بیت اند نه مطلق صحابه.^{۱۶} در نتیجه سخن ابوزرعه بسیار افراطی و به دور از خرد است.

اقرار به عدم عدالت برخی صحابه

برخی دیگر از اندیشمندان و متکلمان بزرگ اهل سنت، کمی ملایم تر و با احتیاط بیشتر سخن گفته اند. به عنوان مثال تفتازانی می نویسد:

إِنَّ ما وقع بين الصحابة من المحاربات والمشاجرات على الوجه المسطور في كتب التواريخ، والمذكور على ألسنة الثقات، يدل بظاهرة على أَنَّ بعضهم قد حاد عن طريق الحق، وبلغ حدَّ الظلم والفسق، وكان الباعث له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسة والميل إلى اللذات والشهوات ... إلاَّ أَنَّ العلماء لحسن ظَنِّهم بأصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وآله وَسَلَّمَ^{۱۷} ذكروا لها محامل وتأويلات؛^{۱۸}

همانا میان اصحاب رسول خدا - بر پایه آنچه در کتب تاریخ مسطور و در زبان افراد مورد اعتماد مذکور است - جنگها و نزاع هایی واقع شده که ظاهر برخی از آنها دلالت می کند بر این که برخی از صحابه از طریق حق خارج شده و به حدّ ظلم و فسق رسیده اند و انگیزه این منازعات نیز حقد، کینه، دشمنی، حسد، ستیزه جویی، طلب ملک و ریاست و میل به لذات و شهوات بوده است ... مگر این که اندیشمندان به جهت حسن ظن به اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله، برای این دشمنی ها و جنگ ها توجیهاات و تأویلاتی ذکر کرده اند.

شمس الدین ذهبی نیز می گوید:

كلام الأقران إذا تبرهن لنا أنه بهوى وعصبية، لا يلتفت إليه، بل يطوى

ولا يروى، كما تقرّر عن الكفّ عن كثير ممّا شجر بين الصحابة وقتالهم رضي الله عنهم أجمعين، وما زال يمرُّ بنا ذلك في الدواوين والكتب والأجزاء، ولكن أكثر ذلك منقطع وضعيف، وبعضه كذب، وهذا فيما بأيدينا وبين علمائنا، فينبغي طيّه وإخفاؤه، بل إعدامه، لتصفو القلوب، وتتوقّر على حبّ الصحابة، والترضي عنهم، وكتمان ذلك متعيّن عن العامّة وآحاد العلماء. وقد يرخص في مطالعة ذلك خلوة للعالم المنصف العربي من الهوى، بشرط أن يستغفر لهم، كما

۱۶. در بحث دلیل عقلی بر عدالت صحابه، این مطلب بیشتر بررسی خواهد شد.

۱۷. در منابع اهل سنت نوعاً صلوات بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدون ضمیمه کردن آل ایشان آمده است و ما برای عمل به دستور پیامبر مبنی بر صلوات بر ایشان به همراه آل ایشان، صلوات را به صورت صلی الله علیه وآله می آوریم.

۱۸. شرح المقاصد: ۳۰۶/۲.

عَلَّمَنَا اللهُ تَعَالَى ... وَوَقَعَ فِي كِتَابِ التَّوَارِيخِ وَكِتَابِ الْجُرْحِ وَالتَّعْدِيلِ أُمُورٌ عَجِيبَةٌ، وَالْعَاقِلُ خَصِمَ نَفْسَهُ، وَمَنْ حَسَنَ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرَكَهُ مَا لَا يَعْينُهُ، وَلِحُومِ الْعُلَمَاءِ مَسْمُومَةٌ؛^{۱۹}

سخن عالمان هم عصر [بر علیه یکدیگر] - چنانچه برای ما روشن شود که از روی هوای نفس و تعصب بوده - مورد توجه قرار نمی گیرد؛ بلکه - همان طور که مقرر شده - باید از آن چشم پوشی کرده و روایت نکرد. باید از نقل بسیاری از مشاجرات و کشتارهایی که در میان صحابه اتفاق افتاده است چشم پوشی و خودداری کرد. همواره از این امور در دیوان ها، کتابها و جزوات به ما می رسد؛ لیکن بیشتر آنها منقطع و ضعیف و برخی دروغ هستند و این درباره اموری است که در دست ما و میان دانشمندان ماست. پس شایسته است که پرونده آنها بسته شود و این امور مخفی گردد؛ بلکه از میان برود تا دل ها برای دوستی صحابه و رضایت مندی از آنان صاف شده و آمادگی پیدا کند! و کتمان آن از عموم [مردم] بر تک تک اندیشمندان متعین است و عالم با انصاف و به دور از هوای نفس، برای مطالعه آنها در خلوت خود رخصت دارد، به شرط این که برای ایشان طلب مغفرت کند، همان گونه که خدای تعالی به ما تعلیم داده است ... در کتابهای تاریخ و جرح و تعدیل امور عجیبی آمده است و عاقل با نفس خود مبارزه می کند و از نیکی اسلام انسان آن است که اموری را که به وی مربوط نمی شود ترک کند و گوشت دانشمندان مسموم است.

بنا بر این تفتازانی و ذهبی نیز در مقام دفاع از صحابه برآمده و با انتقاد از آنان مخالفند؛ اما عبارات آنان کمی معتدل تر از ابوزرعه است. در عبارت ذهبی چند نکته در خور توجه است: نخست این که وی حکم می کند آنچه در جرح صحابه آمده باید مخفی شود، بلکه باید آنها را از بین برد و این حکم وی در موارد بسیاری اجرا شده و بر اساس شواهد فراوان، برخی از کتابهایی که به نقل این گونه امور پرداخته بوده اند معدوم شده اند!

نکته دوم این که ذهبی می گوید بررسی احوالات صحابه به ما مربوط نیست و کسی که اسلام نیکی دارد، باید این کار را ترک کند. اما باید دانست که بررسی احوال صحابه تکلیفی شرعی و واجب است؛ زیرا بر هر مسلمانی واجب است که دین خود را از قرآن و سنت صحیح اخذ کند و برای دستیابی به تفسیر درست قرآن و سنت صحیح پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، باید آن را از صحابه و واسطه های مورد اعتماد اخذ نماید و برای این کار، ضرورتاً باید واسطه های انتقال تعلیم و دستورات دین را بشناسد و از میزان وثاقت و اعتبار آنان آگاه شود. پس بررسی احوالات و میزان

وثاقت صحابه، مقدمه واجب یادگیری تعالیم و دستورات دین است و مقدمه واجب نیز واجب است.

نکته سوم این که ذهبی می گوید گوشت دانشمندان مسموم است. این سخن انسان را به یاد آیه ای^{۲۰} که غیبت را به منزله خوردن گوشت برادر مؤمن دانسته است می اندازد؛ ولی برملا کردن عیب عالمان بدتر از غیب مؤمن است؛ یعنی ذهبی ذکر حقایق احوال علما را آن ضمان مضرّ می داند که گویا خودکشی کرده است. اما این کار نه تنها خودکشی نیست و غیبت به شمار نمی آید، بلکه چنان که گفتیم واجب و ضروری است. البته ناگفته پیداست که غیبت حرام و به منزله خوردن گوشت برادر مؤمن است و غیبت از عالمان دین به مراتب زشت تر است؛ اما اولاً این درباره مؤمنان و عالمان راستین و باتقوا صدق می کند، و ثانیاً بررسی احوالات و میزان وثاقت صحابه خدمت به شریعت است و هرگز به معنای غیبت از آنان نیست.

ابن حجر هیتمی نیز در دفاع از صحابه می نویسد:

الخاتمة في بيان إعتقاد أهل السنة والجماعة في الصحابة ... إعلم أنّ الذي أجمع عليه أهل السنة والجماعة أنّه يجب على كلّ أحد تزكية جميع الصحابة بإثبات العدالة لهم والكفّ عن الطعن فيهم، والثناء عليهم؛^{۲۱}

خاتمه در بیان اعتقاد اهل سنت و جماعت درباره صحابه است ... بدان آنچه همه اهل سنت و جماعت بر آن اجماع دارند آن است که بر هر کسی واجب است که همه صحابه را با اثبات عدالت آنان تزکیه کند و از طعن در آنان خودداری ورزیده و آنان را ثنا گوید!

وی در ادامه می نویسد:

الواجب أن يلتزم لهم أحسن التأويلات وأصوب المخارج؛^{۲۲}

واجب است که بهترین تأویلات و صحیح ترین توجیحات را برای مطاعن آنان جستجو نماید.

در نقد کلام ابن حجر نیز مجدداً یادآوری می کنیم که نه تنها کتمان احوالات صحابه و تأویل رفتار ناشایست و به دور از عدالت آنان جایز نیست، بلکه تحقیق و آشکار ساختن واقعیات و سنجش میزان وثاقت صحابه به عنوان مقدمه واجب و برای رسیدن به آموزه های

۲۰. (وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ)؛ سوره حجرات، آیه ۱۲.

۲۱. الصواعق المحرقة: ۲۰۸.

۲۲. همان: ۲۱۶.

صحيح دينى وجوب و ضرورت دارد. البته اين كار بايد منصفانه، به دور از تعصب، محققانه، مستند و مستدل باشد. روشن است كه تحقيق درباره احوالات صحابه همواره به جرح عده اى و تعديل عده اى ديگر مى انجامد و اگر معلوم شد كه برخى از صحابه مورد طعن و جرح و قدح هستند، هرگز نبايد در اخذ دين به آنها اعتماد كرد.

بر اين نكته تاكيد مى كنيم كه چون مباحث ارائه شده در اين مبحث در حقيقت مناظره با اهل سنت است؛ از اين رو جهت مراعات موازين مناظره، تمام مطالب آن به كتابها و منابع معتبر نزد اهل سنت مستند خواهد شد.

سبب دفاع اهل سنت از صحابه

پيش از اين روشن شد كه سنين مى كوشند به هر طريق ممكن از آشكار شدن چهره واقعى اصحاب رسول خدا صلى الله عليه وآله مانع شوند! برخى از راه هاى كه عالمان سنى براى تحقق اين هدف پيموده اند را مى توان در موارد زير خلاصه نمود:

۱. توصيه به توجيه اعمال ناشايست صحابه؛

۲. حمل بر صحت كارهاى آنان؛

۳. كتمان حقايق؛

۴. تحريم بررسى احوالات صحابه و حكم به كفر و زندقه بودن اين كار.

اما انگيزه سنين از اين كار چيست؟

هر عاقلى به روشنى وجوب و ضرورت بررسى صلاحيت و اعتبار واسطه هاى انتقال سنت را درك مى كند، حال چرا عده اى با اين كار مخالفت مى كنند؟

پاسخ اين پرسش را در رخدادهائى پس از رحلت حضرت پيامبر اكرم صلى الله عليه وآله بايد جستجو كرد. در آن عصر برخى از اطرافيان رسول خدا صلى الله عليه وآله با نادیده گرفتن جعل و نصب الهى و معرفى امام منصوب از ناحیه خدا توسط رسول اكرم صلى الله عليه وآله، حاکمیت مسلمانان را به دست گرفتند و مسیر اسلام را دگرگون ساختند و وقایعی اتفاق افتاد که بر هیچ ضابطه اى استوار نبود. بیشتر مسلمانان به دليل مصلحت اندیشی، يا از سر ترس، تطميع و يا بى توجهی به دين و حقيقت، تسليم اين شرايط شدند. بعدها كم كم مسائلى همچون: چگونگى دستيابى به معارف و احكام دين مطرح شد؛ اما آنان كه حقيقتاً دغدغه يادگيرى دين را داشتند و به تعليم رسول خدا صلى الله عليه وآله به آن كاملاً عالم بودند، با زور و تزوير قدرت طلبان به حاشيه رانده شدند

و در عوض عده ای در صدر مناصب دینی قرار گرفتند که هیچ ارزشی برای دین قایل نبوده و صرفاً به انگیزه تصاحب قدرت اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله را گرفته بودند.

بدین روی عالمان وابسته به جریان حاکمیت و آنان که عمل و اعتقاد دنیای خود را تلقی به قبول کرده بودند، چاره ای نداشتند جز توجیه ما وقع! این گروه از عالمان از يك سو تنها مرجع دینی و تنها طریق دستیابی به سنت را اطرافیان پیامبر می دانستند و از سوی دیگر شاهد انحرافات و اعوجاجات صحابه و ارتکاب آنها به کبائر بودند؛ از این رو برای رفع این تعارض، چاره را در توجیه کردار صحابه و کتمان حقایق دیدند و کوشیدند برای صحابه تقدسی بسازند تا کسی به خود جرأت ندهد که پیرامون احوالات آنان تحقیق کند و سخن بگوید. اکنون وارد بحث و بررسی دلائل نظریه عدالت صحابه می شویم.

صحابه در لغت و اصطلاح

معنای لغوی صحابه

واژه صحابه دارای يك اصل و ریشه است و بر کنار و نزدیک چیزی بودن دلالت می کند.

صاحب معجم مقاییس اللغة در این باره می نویسد:

الصاد والحاء والباء، أصل واحد يدلّ على مقارنة شيء ومقاربتة؛^{۲۳}

صاد و حاء و باء ریشه واحدی است که بر کنار و نزدیک چیزی بودن دلالت می کند.

صحابه در لغت به معنای ملازم و کسی است که با دیگری معاشرت داشته باشد. ابن منظور

می گوید:

صاحبه: عاشره ... والصحاب: المعاشر؛^{۲۴}

با او مصاحبت کرد، یعنی با او معاشرت کرد ... و صاحب یعنی معاشرت کننده.

در أقرب الموارد نیز آمده است:

صحب الرجل صحابة: عاشره ورافقه و لازمه. الصحاب: المعاشر والملازم ... ولا يقال، إلا لمن

كثرت ملازمته؛^{۲۵}

با مرد مصاحبت کرد: یعنی با او معاشرت، رفاقت و همراهی کرد. صاحب یعنی همراهی و

معاشرت کننده ... و گفته نمی شود مگر به کسی که همراهی و ملازمتش زیاد باشد.

از سخن واژه پژوهان استفاده می شود که صحابی به کسی می گویند که با کسی معاشرت

داشته باشد و ملازم او باشد. البته در معاشرت و ملازمت تداوم نیز شرط است؛ یعنی به کسی که

۲۳. معجم مقاییس اللغة: ۳/۳۳۵.

۲۴. لسان العرب: ۱/۵۱۹.

۲۵. أقرب الموارد: ۱/۶۳۳.

مثلاً يك بار و در مدت زمانی اندك همراه کسی بوده صحابی گفته نمی شود. با این حال تعریف برخی اندیشمندان سنی از معنای لغوی صحابه فاصله گرفته و دایره آن وسیع تر شده است.

معنای اصطلاحی

درباره معنای اصطلاحی صحابه، آراء و نظریه های بسیاری از سوی اندیشمندان اهل سنت ابراز شده است که به برخی از مهم ترین آنها می پردازیم:

۱. صرف دیدن پیامبر

برخی در تحقق تعریف صحابه مصداق خارجی، معاشرت و ملازمت را شرط نمی دانند؛ بلکه به صرف دیدن پیامبر، شخص در زمره صحابه محسوب می شود.

احمد بن حنبل در همین باره می گوید:

كُلُّ مَنْ صَحَبَهُ سَنَةً أَوْ شَهْرًا أَوْ يَوْمًا أَوْ سَاعَةً أَوْ رَأَى مِنْ أَصْحَابِهِ؛^{۲۶}

هر کس يك سال، يا يك ماه، يا يك روز و يا يك ساعت با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همراهی کرده باشد و يا ایشان را دیده باشد، این شخص صحابی است.

ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری*، به نقل از بخاری می نویسد:

من صحب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَى مِنْ الْمُسْلِمِينَ فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ؛^{۲۷}

هر کس از مسلمانان با پیامبر همراهی کرده و يا او را دیده باشد، پس او در زمره صحابه است.

ابن حجر همچنين به نقل از علی بن مدینی (استاد بخاری) می نویسد:

من صحب النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ رَأَى وَلَوْ سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛^{۲۸}

هر کس با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همراهی کرده و يا او را دیده باشد - ولو به مقدار يك ساعت از روز - پس او در زمره اصحاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ است.

ابن حزم اندلسی در کتاب *الإحكام في اصول الأحكام*، بابی باز کرده است با عنوان «الباب الثامن والعشرون في تسمية الصحابة الذين رويت عنهم الفتيا». وی در این باب، صحابه را چنین تعریف می کند:

۲۶. *الكفاية في علم الرواية*: ۶۹، به نقل از احمد بن حنبل.

۲۷. *فتح الباري*: ۲/۷.

۲۸. همان: ۳ / ۷.

أَمَّا الصَّحَابَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَهُوَ كَلٌّ مِنْ جَالِسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ سَاعَةً، وَسَمِعَ مِنْهُ
وَلَوْ كَلِمَةً فَمَا فَوْقَهَا، أَوْ شَاهِدَ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْرًا يَعْجِبُهُ، وَلَمْ يَكُنْ
مِنَ الْمُنَافِقِينَ الَّذِينَ اتَّصَلَ نِفَاقُهُمْ وَاشْتَهَرَ حَتَّى مَاتُوا عَلَى ذَلِكَ ... فَهُوَ صَاحِبٌ، وَكَلَّهِمْ
عَدْلٌ ... وَسِوَاءِ كَانِ مِنْ ذَكَرْنَا عَلَى عَهْدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَغِيرًا أَوْ بِالْغَا ... وَوَفَدَ عَلَيْهِ
جَمِيعَ الْبَطُونِ مِنْ جَمِيعِ قَبَائِلِ الْعَرَبِ، وَكَلَّهِمْ صَاحِبٌ؛^{٢٩}

اما صحابه هر کسی است که همنشین پیامبر صلی الله علیه وآله باشد ولو به اندازه يك ساعت و نیز
کسی که از او [سخنی] شنیده باشد و لو يك کلمه یا بیشتر. و یا کسی که امری از او را دیده و
معنای آن را درك کرده باشد و از منافقانی نباشد که نفاقشان دامنه دار بوده و تا زمان مرگ با
اشتهار به نفاق از دنیا رفته اند. چنین شخصی صحابی است و تمامی صحابه عادلند ... و فرقی
نی کند آن که ذکر کردیم در عصر پیامبر صلی الله علیه وآله خردسال بوده باشد یا به بلوغ رسیده
بوده باشد ... و از همه قبایل نمایندگانی به خدمت پیامبر می رسیدند.

حاکم نیشابوری در طبقات صحابه، اطفال را نیز در شمار اصحاب آورده، می نویسد:

صبيان وأطفال رأوا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْفَتْحِ وَفِي حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَغَيْرِهَا،
وَعَدَادُهُمْ فِي الصَّحَابَةِ؛^{٣٠}

کودکان و خردسالانی که در روز فتح مکه و یا در حجة الوداع و غیر از آن رسول خدا صلی
الله علیه وآله را دیده اند، در شمار صحابه هستند.

بر اساس عباراتی که از برخی اندیشمندان صاحب نام سنی نقل گردید، روشن شد که آنها حتی در
تعریف و تعیین مصداق صحابی نیز راه افراط را در پیش گرفته و از
معنای لغوی این واژه بسیار دور شده اند. صحابی در لغت معنای بسیار روشنی دارد و به اتفاق
واژه پژوهان، ملازمت و معاشرت در معنای این واژه لحاظ شده است. با این حال اندیشمندان
متعصب بدون ضابطه کسی را که تنها يك لحظه پیامبر را دیده باشد، بی آن که حتی با ایشان سخن
گفته و یا کلامی از ایشان شنیده باشد، در شمار صحابه می آورند. بر اساس تعریف آنان، کسی که
به عنوان مثال در طول عمر خود يك بار برای خرید کالایی از شهرهای دوردست به مدینه سفر
کرده و به هنگام گذر از کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه وآله چشمش به جمال ایشان افتاده باشد

٢٩. الإحكام في أصول الأحكام: ٦٦٥-٦٦٣/٥.

٣٠. معرفة علوم الحديث: ٢٤.

صحابی است! و روایت چنین شخصی مقبول و تحقیق درباره شخصیت او ممنوع است. کسی حق ندارد شرح حال او را بررسی کند و برخلاف او فتوا دهد!

برخی تصریح کرده اند که نمایندگان تمام قبائلی که در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از شهرهای مختلف به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شده و بدون هیچ گفت و شنودی مرخص می شدند نیز صحابی هستند. حتی برخی معتقدند کودک خردسالی که در آغوش پدر و مادر خود از دور نگاهش به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله افتاده باشد در شمار اصحاب ایشان است، چه آن حضرت را شناخته باشد و یا نشناخته باشد!

۲. صرف معاصر بودن با پیامبر

عده ای پا را از این هم فراتر نهاده و گفته اند: همین که کسی با رسول خدا صلی الله علیه وآله معاصر بوده و ایشان را ولو يك بار هم ندیده باشد، صحابی شمرده می شود! بنابراین تمامی مسلمانانی که هم عصر پیامبر اسلام بوده اند، در زمره صحابه آن حضرت محسوب می شوند. حتی درباره این که آیا مشاهده کننده جنازه مطهر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از اصحاب است یا خیر بحث شده است و این نشان می دهد که این نظریه هم قائلانی داشته است. ابن حجر عسقلانی در الإصابة می نویسد:

وهل يدخل من رآه ميتاً قبل أن يدفن كما وقع ذلك لأبي ذؤيب الهذلي الشاعر إن صح؟
محلّ نظر، والرّاجح عدم الدخول؛^{۳۱}

آیا کسی که جسد مبارك رسول خدا صلی الله علیه وآله را پس از رحلت و قبل از دفن دیده است داخل در صحابه می شود یا خیر؟ چنان که این موضوع در مورد «ابوذؤیب هذلی» شاعر واقع شده است. این سؤال محلّ تأمل و نظر است، ولی داخل نبودن چنین کسی در شمار صحابه ترجیح دارد.

ابن حجر در نهایت نظر خود را در این باره چنین اعلام می کند:

وأصحّ ما وقفت عليه من ذلك [أنّ] الصحابيّ من لقي النبيّ صلی الله علیه وآله مؤمناً به ومات على الإسلام. فيدخل فيمن لقيه من طالت مجالسته له أو قصرته، ومن روى عنه أو لم يرو، من غزا معه أو لم يغز، ومن رآه رؤية، ولو لم يجالسه، ومن لم يره لعارض كالعمرى؛^{۳۲}

۳۱. الإصابة: ۱/۱۵۹.

۳۲. همان: ۱/۱۵۸.

صحيح ترين قولی که بر آن واقف شدم آن است که هر کس پیامبر صلی الله عليه وآله را در حالی که مؤمن بوده ملاقات کرده و بر عقیده اسلام مرده باشد صحابی است. پس همه کسانی که در مدتی طولانی یا اندک با پیامبر همنشین بوده اند، و کسانی که از او روایت کرده و یا روایت نکرده باشند، و کسانی که همراه پیامبر جنگیده و یا در هیچ غزوه ای شرکت نداشته باشند، و کسانی که يك نظر ایشان را دیده باشند ولو این که با ایشان مجالست نداشته باشند، و نیز کسانی که به سبب عارضه ای همچون کوری ایشان را ندیده باشند، همه در زمره ملاقات کنندگان پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله شمرده می شوند.

۳. مصاحبت طولانی

در مقابل این افراط، برخی اندیشمندان اندکی به راه میانه نزدیک شده و کمی معقول تر سخن گفته اند. مثلاً سعید بن مسیب که یکی از بزرگان تابعان است، دست کم يك سال مصاحبت با رسول خدا صلی الله عليه وآله را برای اطلاق صحابی به کسی شرط می داند. یا غزالی بی آن که مدتی معین کند، قایل است که شرط صحابی بودن مصاحبت طولانی با پیامبر اکرم صلی الله عليه وآله است. آمدی به نقل از عمر بن یحیی می نویسد:

إِنَّ هَذَا الْإِسْمَ إِذَا يَسْمَى بِهِ مِنْ طَالَتْ صَحْبَتَهُ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَخَذَ عَنْهُ الْعِلْمُ؛^{۳۳}

همانا این نام [صحابی] به کسی گفته می شود که مصاحبتش با پیامبر صلی الله عليه وآله طولانی بوده و از ایشان دانش فراگرفته باشد.

مازری یکی از اندیشمندان نامدار سنی است که از وی بسیار تجلیل می کنند و القاب و مناقب بسیاری برای او قایلند. به عنوان نمونه ذهبی از او با این القاب و عناوین یاد می کند:

الشيخ الإمام العلامة البحر.^{۳۴}

وی از فقیهان نامدار مالکی مذهب است و نظر نسبتاً مقبولی درباره مصداق صحابه دارد تا آنجا که متعصبان علی رغم جایگاه بلند وی نزد سنیان، نظریه وی را در این باره به شدت رد کرده اند. ابن حجر عسقلانی به نقل از مازری می نویسد:

لسنا نعني بقولنا: الصحابة عدول، كل من رآه صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم يوماً ما أو زاره لماماً، أو اجتمع به لغرض انصرف عن كذب، وإثما نعني به الذين لازموه وعزروه ونصروه، واتبعوا النور الذي أنزل معه، أولئك هم المفلحون؛^{۳۵}

۳۳. الإحكام في علوم الأحكام: ۲ / ۹۲.

۳۴. سير أعلام النبلاء: ۱۰۴/۲۰.

وقتی ما می‌گوییم صحابه عادلند، منظورمان همه کسانی نیستند که روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌را دیده و یا مدت زمان اندکی با او ملاقات کرده‌اند و یا به منظور خاصی با ایشان جمع شده و سپس رفته‌اند. همانا منظور ما از صحابه کسانی هستند که با ایشان ملازم بوده، آن حضرت را گرمی داشته و یاری‌اش کرده‌اند و از نوری که با او فرود آمده پیروی کرده‌اند، تنها آنان رستگارند.

این حجر پس از نقل سخن مازری می‌گوید:

أما كلام المازري فلم يوافق عليه، بل اعترضه جماعة من الفضلاء. وقال الشيخ صلاح الدين العلائي: هو قول غريب يخرج كثيراً من المشهورين بالصحة والرواية عن الحكم بالعدالة: كوائل بن حجر، ومالك بن الحويرث، وعثمان بن أبي العاص، وغيرهم، ممن وفد عليه صلي الله عليه وآله ولم يقم عنده إلا قليلاً وانصرف، وكذلك من لم يعرف إلا برواية الحديث الواحد، ولم يعرف مقدار إقامته من أعراب القبائل، والقول بالتعميم هو الذي صرح به الجمهور، وهو المعتبر؛^{٣٦}

اما کسی با سخن مازری موافق نیست، بلکه گروهی از فضلا به آن اعتراض کرده‌اند و شیخ صلاح الدین علائی گوید: این سخن غریبی است و بر اساس آن، بسیاری از کسانی که به صحابه بودن و نقل روایت مشهورند، از حکم به عدالت خارج می‌شوند [افراد] همچون: وائل بن حجر، مالک بن حویرث، عثمان بن ابی‌العاص و افراد دیگری از این قبیل که به نزد رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌رفته‌اند و جز زمانی اندک نزد ایشان نبوده و زود بازگشته‌اند. همچنین کسانی که جز به یک حدیث شناخته نمی‌شوند و اعراب قبائلی که مدت زمان اقامتشان نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌معلوم نیست. تمامی اینان از دایره اصحاب و حکم به عدالت بیرون می‌روند، در حالی که قول به تعمیم حکم درباره همه این افراد همان چیزی است که جمهور [اهل تسنن] به آن تصریح کرده‌اند و آن معتبر است.

با توجه به معنای واژگانی صحابی، مسلماً سخن مازری به صواب نزدیکتر است؛ اما چنان که پیش از این نیز گفتیم، عالمان سنی به تبع نیای خود، تنها مرجع و طریق دستیابی به دین را اطرافیان پیامبر می‌دانند و جز توجیه وقایع پس از رحلت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله، چاره دیگری

٣٥. الإصابة: ١/١٦٣.

٣٦. همان: ١/١٦٤.

ندارند. از این رو با دور شدن خود خواسته از منبع اصلی احکام و معارف دین، یعنی اهل بیت پیامبر علیهم السلام، ناگزیر به دامن کسانی چنگ زدند که به انگیزه های مختلف حدیثی را جعل و به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت می دادند تا به این طریق راهی برای حفظ و نگهداری دین خودساخته خویش باز کنند.

تناقض گوئی برخی بزرگان اهل سنت

از عبارات برخی از اندیشمندان متعصب؛ کاملاً پیداست که آنها گاهی به نادرستی سخنان و توجیحات خود واقف بوده اند؛ اما از سر ناچاری و صرفاً جهت توجیه ما وقع، چنین مواضعی را اتخاذ کرده اند و به همین روی، در سخنان خود دچار اضطراب و تناقض گویی های بسیاری شده اند. ابن حجر در مقام دفاع از صحابه - یعنی هر آن کس که يك بار پیامبر صلی الله علیه وآله را ملاقات کرده است - می نویسد:

وقد كان تعظيم الصحابة - ولو كان إجتماعهم به صلی الله علیه وآله قليلاً - مقررّاً عند الخلفاء الراشدين غيرهم، فمن ذلك ما قرأت في كتاب أخبار الخوارج تأليف محمد بن قدامة المروزي، بخط بعض من سمعه منه في سنة سبع وأربعين ومأتين، قال: حدثنا علي بن الجعد، قال: حدثنا زهير - هو الجعفي - عن الأسود بن قيس، عن نبيح العنزي، قال: كنت عند أبي سعيد الخدري ... كُنا عنده وهو متكئ، فذكرنا علياً ومعاوية، فتناول رجل معاوية، فاستوى أبو سعيد الخدري جالساً، ثم قال: كُنا ننزل رفاقاً مع رسول الله صلی الله علیه وآله، فكُنا في رفقة فيها أبوبكر، فنزلنا على أهل أبيات، وفيهم امرأة حبلى، ومعنا رجل من أهل البادية، فقال للمرأة الحامل: أيسرك أن تلدي غلاماً؟ قالت: نعم! قال: إن أعطيتني شاة ولدت غلاماً. فأعطته، فسجع لها أسجاءً، ثم عمد إلى الشاة فذبحها وطبخها، وجلسنا نأكل منها، ومعنا أبوبكر، فلما علم بالقصة قام فتقياً كل شيء أكل، قال: ثم رأيت ذلك البدوي أتى به عمر بن الخطاب وقد هجا الأنصار، فقال لهم عمر: لولا أن له صحبة من رسول الله صلی الله علیه وآله ما أدري ما نال فيها [لكفيتكموه] ولكن له صحبة من رسول الله صلی الله علیه وآله ... ورجال هذا الحديث ثقات،

وقد توقّف عمر رضي الله عنه عن معاتبته فضلاً عن معاقبته، لكونه علم أنه لقي النبي

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَفِي ذَلِكَ أُبَيِّنُ شَاهِدَ عَلِيٍّ أَنَّهُمْ كَانُوا يَعْتَقِدُونَ أَنَّ شَأْنَ الصَّحْبَةِ لَا يَعْدِلُهُ شَيْءٌ؛^{۳۷}

و به تحقیق بزرگداشت صحابه - هرچند اجتماعشان نزد پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اندک بوده باشد - نزد خلفای راشدین و غیر آنان مسلّم و مقرّر بوده است. نمونه ای از آن خبری است که در کتاب **أخبار الخوارج**، تألیف محمد بن قدامه مروزی به خط کسی که از او در سال ۲۴۷ حدیث استماع کرده بود خواندم که گفت: علی بن جعد، از زهیر جعفی، از اسود بن قیس، از نبیح عنزی حدیث کرد که: ... ما نزد ابوسعید خدری بودیم و او تکیه داده بود. از علی علیه السلام و معاویه یاد کردیم و مردی به معاویه بد گفت. در این هنگام ابوسعید از حالت لمیده برخاست و صاف نشست و آن گاه گفت: ما با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همسفر می شدیم و در بین راه اطراق می کردیم. در یکی از این سفرها ابوبکر هم با ما همسفر بود و ما نزد چادرنشین هایی فرود آمدیم که در میان آنها زن حامله ای بود.

مردی از اهل بادیه نیز همراه ما بود. او به آن زن حامله گفت: آیا دوست داری که پسر به دنیا بیاوری؟ گفت: بله! مرد بادیه نشین گفت: اگر گوسفندی به من بدهی فرزند پسر به دنیا خواهی آورد. آن زن هم گوسفندی به وی داد و مرد بادیه نشین دعایی با سجّع و قافیه خواند؛ آن گاه به سراغ گوسفند رفت و آن را ذبح کرد و پخت ما هم نشستیم و در حالی که ابوبکر هم همراه ما بود از آن خوردیم. پس هنگامی که ابوبکر از قصه آگاه شد برخاست و همه آنچه را که خورده بود قی کرد. [ابوسعید]

گفت: سپس آن مرد بادیه نشین را [در زمان خلافت عمر] دیدم که نزد عمر بن خطاب آورده اند و [از او شکایت کردند که] به انصار ناسزا گفته است. عمر به انصار گفت: اگر بر اساس آنچه درباره او به من رسیده با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مصاحبتی نداشت، شرّ او را از سر شما کم می کردم؛ لیکن او با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مصاحبتی داشته است.

رجال این حدیث همه مورد اعتمادند و [بر اساس آن] عمر به تحقیق از سرزنش آن مرد بادیه نشین هم خودداری کرده است تا چه رسد به عقاب وی؛ چرا که عمر می دانسته او پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را ملاقات کرده است و در این حدیث روشن ترین شاهد وجود دارد بر این که به اعتقاد آنها [یعنی عمر و ابوسعید خدری] هیچ چیزی با شأن و جایگاه صحابه هم وزن نیست.

با این حدیثی که ابن حجر سند آن را صحیح می‌داند، هم منقبتی برای ابوبکر تراشیده اند و هم شأنی برای صحابه دست و پا کرده اند. اما در این داستان بیان نشده که آیا آن عرب بادیه نشین با پیامبر ملاقات کرده است یا نه؟ آیا رسول خدا صلی الله علیه وآله از این که وی با دروغ پردازی گوسفندی را از زن حامله ای گرفته است باخبر شده است یا نه؟ اگر باخبر شده، آیا او را از این کار نهی کرده، یا این که همراه ابوسعید و ابوبکر از گوشت آن خورده است؟! و اگر پیامبر همچون ابوبکر از سرِ نا آگاهی از گوشت آن خورده، آیا مثل او آن را قی کرده یا نه؟ و بالاخره آیا هیچ عقل سلیمی چنین حکم می‌کند که حرام خواری، گرفتن مال مردم با دروغ و تزویر و ناسزاگویی به انصار، صرفاً به جهت ملاقات با پیامبر موجه شود؟!

حتی ابن حزم - که همه صحابه را به صورت قطعی اهل بهشت می‌داند - نیز چنین منطقی را نمی‌پذیرد و در تناقضی آشکار می‌گوید:

فمن المحال أن يأمر رسول الله صلى الله عليه وآله باتّباع كلِّ قائل من الصحابة رضي الله عنهم،
فيهم من يحلّل الشيء وغيره منهم يحرمه، ولو كان ذلك لكان بيع الخمر حلالاً اقتداء
بسمرة بن جندب؛^{۳۸}

پس از محالات است که رسول خدا صلی الله علیه وآله به تبعیت هر يك از اصحابی که سخنی گفته اند امر کرده باشد، در حالی که در میان آنان کسی هست که چیزی را حرام کرده و صحابه دیگر غیر از وی آن را حرام کرده اند و اگر چنین باشد، در این صورت خرید خمر با اقتدا به سمرة بن جندب حلال خواهد بود.

این تناقض گویی‌ها و اضطراب‌های شدید حاکی از آن است که خود این اندیشمندان! متعصب، واقعاً به آنچه درباره صحابه می‌گویند باور ندارند و از سر ناچاری به این نظرات افراطی قایل شده اند.

نکته دیگری که در حدیث جعلی منسوب به ابوسعید خدری باید به آن توجه داشت این است که پذیرش صحت حدیث مستلزم قول به تناقض در کردار خلفاست؛ چرا که اگر بر اساس این حدیث، قبول کنیم که از دیدگاه عمر صرف يك ملاقات با پیامبر سبب جایز نبودن عتاب به يك بادیه نشین می‌شود، پس چرا وی با دیگران چنین معامله ای نمی‌کرد؟ چرا عثمان، ابن مسعود را كتك زد و دنده هایش را شکست؟ چرا با عمار یاسر چنان کردند؟ و پرسش‌های دیگر.

تا اینجا روشن شد که درباره مصداق صحابی و عدالت صحابه نظرات مختلفی وجود دارد که در این میان برخی نظرات بسیار افراطی و برخی دیگر تفریطی هستند.

۴. تمامی اهل مکه و مدینه

اما نظری را که می توان نظر مشهور اهل تسنن برشمرد و بیشتر اندیشمندان سنی نیز بر آن تأکید دارند این است که تمامی اهل مدینه و تمام کسانی که از داخل یا خارج حجاز به مدینه آمده و يك بار ولو برای يك لحظه پیامبر را دیده باشند، همه صحابی رسول الله صلی الله علیه وآله و عادل هستند! کودکان خردسال و نوزادانی که تا آخرین ساعات عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه متولد شده اند نیز در زمره صحابه حضرتند؛ چرا که هیچ مولودی در مدینه متولد نشد مگر این که او را خدمت رسول الله صلی الله علیه وآله بردند و ایشان برای آنها دعا کرد!

بر همین اساس، ابن حجر به نقل از ابوزرعه می نویسد:

توفي النبي صلی الله علیه وآله ومن رآه وسمع منه زيادة على مائة ألف إنسان من رجل وامرأة، كلهم قد روى عنه سماعاً أو رؤية؛^{۳۹}

پیامبر صلی الله علیه وآله وفات کرد در حالی که کسانی که او را دیده و از او حدیث شنیده بودند بیش از هزار انسان، اعم از زن و مرد بودند که همگی به واسطه شنیدن یا رؤیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از ایشان حدیث روایت کرده اند.

وی در ادامه می نویسد:

إنَّ أبازرعه أجاب بذلك عن سؤال من سأله عن الرواة خاصة فكيف بغيرهم؟^{۴۰}

ابوزرعه این سخن را در پاسخ سؤال کسی گفته که فقط درباره [تعداد] راویان از او پرسیده است. پس تکلیف صحابه دیگر غیر از روات چیست؟

بنا بر این، از دیدگاه ابوزرعه، تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله بیش از صد هزار نفر هستند و این تعداد که ابوزرعه گفته تنها افرادی هستند که از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حدیث نقل کرده اند؛ اما کسانی هم هستند که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده اند، ولی حدیثی از ایشان نقل نکرده اند. ابن حجر عسقلانی نیز به نقل از ابن عبدالبر می نویسد:

لم يبق بمكة ولا الطائف أحد في سنة عشر إلا أسلم وشهد مع النبي صلی الله علیه وآله حجة الوداع؛^{۴۱}

۳۹. الإصابة: ۱/۱۲۸.

۴۰. همان.

در سال دهم هجرت، احدی از اهل مکه و طائف باقی نماند جز این که اسلام آورد و در حجة الوداع همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حاضر بود.

بر این اساس، اهل مدینه، مکه و طائف و تمامی کسانی که در سرزمین عربستان فعلی می زیسته اند در شمار اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار می گیرند؛ چرا که طبق مبنای مشهور سنیان، هر کسی که يك لحظه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده باشد و اگر چه مثلاً از یمن برای خرید و فروش به مکه آمده و يك بار پیامبر را از دور دیده باشد، در زمره اصحاب آن حضرت شمرده می شود.

۵. تمامی مسلمانان تا سال ۱۲۰ هجری

حتی برخی با استناد به حدیث جعلی «خیر الناس قرنی» و یا «خیر القرون قرنی» معتقدند که تمامی مسلمانان تا سال صد و بیست هجری صحابی و عادلند! چرا که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرموده است: «القرن مائة وعشرون سنة» و هر کس با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معاصر باشد، حتی اگر ایشان را ندیده باشد، از صحابه است. بر همین اساس،

ابن عبدالبر در *الإستیعاب*، از افرادی به عنوان صحابی نام می برد که رسول خدا صلی الله علیه وآله را ندیده اند. وی در شماره ۴۸۸ از کتاب خود، از شخصی به نام «حجر بن عنبس» نام برده و می نویسد:

حجر بن عنبس الكوفي، أبوالعنابس. وقيل: يكنى أبا السكن. أدرك الجاهلية وشرب فيها الدّم،^{۴۲} ولم ير النبي صلی الله علیه وآله ولكنه آمن به في حياته؛^{۴۳}

ابوالعنابس حجر بن عنبس کوفی. گفته شده است که به او کنیه ابوالسکن داده اند. وی عصر جاهلیت را درک کرده و سختی آن دوران را چشیده است. وی پیامبر را ندید، اما در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله به او ایمان آورده است.

بنا بر این از دیدگاه اهل سنت، صرف معاصر بودن با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و اظهار اسلام برای صحابی بودن کافی است و همه معاصران پیامبر که اظهار اسلام کرده اند، قطعاً اهل بهشت و عادلند و این بدین معناست که باید تفسیر قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را از آنها گرفت و بدون تحقیق درباره آنان، باید در اخذ دین به آنها اعتماد کرد! جرح و تعدیل صحابه و بررسی

۴۱. همان: ۱ / ۱۳۰.

۴۲. این عبارت کنایه از اضطراب و ناچاری است؛ ر.ک: *تنزیل الآیات علی الشواهد من الآیات*: ۳۹۷.

۴۳. *الإستیعاب*: ۳۳۲/۱.

شرح و احوالات آنان ممنوع و حرام است و چشم بسته و دربسته باید هر آنچه را که آنان گفته اند به عنوان دین و تعالیم قرآن و سنت پذیرفت و به آن معتقد شد و بر اساس آن عمل کرد! به راستی دینی که با این شرایط از چنین منبعی به دست بیاید چگونه دینی خواهد بود؟ آیا چنین مبنایی در اخذ قوانین و تعالیم در ادیان الهی و یا حتی در اجتماعات عقلایی پذیرفته است؟ اهل تسنن بر چه اساسی و به چه دلیلی چنین نظریه ای را ارائه کرده اند؟ در سطور آینده، به بررسی ادله این نظریه می پردازیم و طبق معمول این تحقیق، در نقد نظریه اهل تسنن تنها به اندیشمندان و منابع معتبر نزد آنان اعتماد و استناد خواهیم کرد.

وجود منافقان در اطراف پیامبر اکرم

این تعاریف مختلف و متشتت اهل سنت برای دست و پا کردن جایگاهی بدون خدشه های صحابه در حالی است که در اطراف حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله، حتی از روزهای نخستین، کسانی بودند که ایمان نداشتند. بهترین گواه این مطلب سوره مدثر است که در مکه و در اوایل بعثت نازل شده است.

روشن است که معاصران خاتم پیامبران صلی الله علیه وآله را گروه های مختلفی تشکیل می داده اند. همه می دانیم که عده ای از اطرافیان آن حضرت، به یقین مشرکان و کافران بوده اند. اهل کتاب (یهودیان و نصرانیان) گروه دیگری بودند که در حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله در اطراف ایشان زندگی می کرده اند. همچنین - بر اساس آیات قرآن - برخی از اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که در کنار ایشان بوده و با ایشان مراوده داشته اند، در زمره منافقان بوده اند. گروه چهارم نیز به تصریح قرآن کریم، کسانی بودند که در دلشان مرض و بیماری وجود داشت و تعبیر قرآن (الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ).^{۴۴} این گروه غیر از منافقان هستند و در جای خود تفاوتشان با منافقان ثابت شده است؛ اما به دلیل این که این بحث خارج از موضوع این بخش است، از بحث پیرامون آن چشم می پوشیم.

پر واضح است که هیچ يك از چهار گروه یاد شده اهلیت واسطه بودن میان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و مسلمانانی که با فاصله زمانی از ایشان زندگی کرده اند را ندارند و هرگز برای رسیدن به سنت صحیح و تفسیر درست قرآن، نمی توان به سخن آنان اعتماد کرد. پس نه مشرکان، نه اهل کتاب، نه منافقان و نه بیماردلان هیچ يك مرجع مطمئن و قابل اعتمادی برای

آگاهی از گفتار، رفتار و تقریر رسول خدا صلی الله علیه وآله نیستند و دریافت تعالیم و دستورات دینی از آنان و عمل بر اساس آن، مبرء ذمه و مجزی نخواهد بود.

اما در میان اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله، مؤمنان صادقی نیز بوده اند که با نیت یادگیری و اخذ تعالیم و دستورات دین خدا، به خدمت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله شرفیاب شده و با دقت حقایق دین را از آن حضرت اخذ می کرده اند و ایمان و صداقتشان موجب می شد تا آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه وآله آموخته اند، بدون زیاده و نقصان و بی هیچ دخل و تصرفی به دیگران منتقل کنند. بی شك تنها این گروه صلاحیت واسطه بودن برای انتقال قول، فعل و تقریر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دارند و می توان با اعتماد کامل به آنان، تفسیر صحیح قرآن و احکام و معارف دین را که توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله بیان شده دریافت کرد.

خدای متعال در کتاب خود، از این پنج گروه سخن گفته است. به عنوان نمونه در آیه ای، خداوند خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَمِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ سَمَاعُونَ لِقَوْمٍ آخِرِينَ لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَذَا فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ الَّذِينَ لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا

خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ)؛^{۴۰}

ای پیامبر، آنان که در کفر شتاب میورزند تو را اندوهگین نسازد، همان کسانی که به زبان گفتند که ایمان آوردیم، در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده است. همچنین گروهی از یهودیانی که خوب به سخنان تو گوش می دهند تا دستاویزی برای تکذیب تو بیابند. اینان جاسوسان گروهی دیگرند که نزد تو نیامده اند. آنان سخنان را از معنای اصلیش تحریف کرده و [به یکدیگر] می گویند: «اگر این مطلب که [مطابق میل ماست] به شما داده شد، بپذیرید و بپذیرید و آنچه داده نشد نپذیرید و از آن دوری کنید».

[ای پیامبر،] هر آن کس را که خداوند بخواهد رسوا کند، هرگز تو در برابر قهر الاهی کاری نمی توانی انجام دهی. آنان کسانی هستند که خداوند نخواست است دل هایشان را پاک کند و در دنیا رسوایی و در آخرت مجازات بزرگی نصیبشان خواهد کرد.

این آیه شریف در سوره مائده است؛ یعنی آخرین سوره ای که بر پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نازل شده و به خوبی بیانگر اوضاع جامعه مسلمانان و احوال اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله است. از این آیه به روشنی استفاده می شود که در آخرین سال حیات نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، کسانی در اطراف ایشان بوده اند که علی رغم اظهار زبانی ایمان، هیچ بویی از ایمان نبرده و ایمان در دل هایشان رسوخ نکرده بود. این گروه همان منافقان هستند که به تصریح قرآن، سبب اندوه پیامبر صلی الله علیه وآله بوده و به همراه یهودیان، برای دشمنان پشت پرده پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جاسوسی می کردند و این دشمنان، از پس پرده دست به تحریف کلام خدا و رسول او می زدند و منافقان با جهت گیری از آنان، با فرمایشات رسول خدا صلی الله علیه وآله به صورت گزینشی برخورد می کردند و آنچه را که موافق اغراضشان بود می پذیرفتند و هر آنچه خلاف میلشان بود کنار می گذاشتند. با این وصف روشن است که هرگز نمی توان به تمامی اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله اعتماد کرد و علم را از هر کسی که پیرامون ایشان بوده است دریافت کرد.

خداوند همچنین در آیه سی و دوم سوره «مدثر»، از سایر گروههای پنج گانه یاد شده، یعنی کافران، اهل کتاب، منافقان، بیماردلان و مؤمنان سخن گفته است. بنا بر این، وجود هر يك از گروههای مذکور در اطراف پیامبر صلی الله علیه وآله تردیدناپذیر است، در نتیجه برای شناخت مؤمنان حقیقی از میان اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، موظف به تحقیق درباره صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله هستیم. با این حال عده ای از اندیشمندان سنی، تحقیق درباره صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله را زندقه و کفر می دانند!

ادله اهل سنت در عدالت صحابه

اهل تسنن برای تثبیت دیدگاه خود درباره صحابه، به آیات، احادیث، اجماع و عقل تمسك کرده اند که ما پس از بررسی آیات مورد استناد سنیان، وارد بررسی احادیث مورد استناد آنها خواهیم شد. احادیثی که اندیشمندان سنی برای اثبات عدالت صحابه نقل و به آنها استناد و استدلال می کنند. پس از مقداری بحث درباره این آیات و احادیث، در پایان - به اجمال - نمونه هایی از گناهان کبیره ای که بزرگان صحابه مرتکب شده اند را از کتابهای معتبر سنیان ذکر خواهیم کرد و پس از آن، به نقد و بررسی دلیل سوم و چهارم آنان، یعنی اجماع و عقل می پردازیم و پس از بررسی ادله چهارگانه اهل سنت در عدالت صحابه، نوبت به طرح آیات و احادیثی می رسد که با آیات و احادیث مورد استناد سنیان تعارض دارند.

پیش از ذکر و بررسی آیات و احادیث، توجه به این نکته ضروری است که آنان دیدگاه خود را از این آیات و احادیث اخذ نکرده اند؛ بلکه ابتدا مبنایی را در این باره تأسیس کرده اند و پس از آن، در تراشیدن دلایلی برای نظریه خودساخته خویش کوشیده اند؛ از این رو روشن است که هیچ يك از آیاتی که به آنها تمسك شده بر مدعای آنان دلالت ندارد و احادیثی که مستمسك آنان قرار گرفته است، یا ساختگی است و یا از نظر محتوا و دلالت مخدوش است. این حقیقت با بررسی ادله سنیان به وضوح معلوم خواهد شد.

ابن حجر عسقلانی به نقل از خطیب بغدادی، وجوه استدلال بر عدالت صحابه را چنین بیان می کند:

وقد ذكر الخطيب في الكفاية^{٤٦} فصلاً نفيساً في ذلك، فقال: عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل الله لهم، وإخباره عن طهارتهم، وإخبارهم لهم؛ فمن ذلك قوله تعالى: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)^{٤٧}
وقوله: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)^{٤٨}

٤٦. الكفاية في علم الرواية: ٦٤.

٤٧. سورة آل عمران، آية ١١٠.

وقوله: (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ) ^{٤٩}
وقوله: (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ
اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) ^{٥٠}

وقوله: (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) ^{٥١}
وقوله: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ
وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ...)

إلى قوله تعالى: (إِنَّكَ رَوْفٌ رَحِيمٌ) ^{٥٢}. في آيات كثيرة يطول ذكرها، وأحاديث شهيرة يكثر
تعدادها؛ وجميع ذلك يقتضي القطع بتعديلهم، ولا يحتاج أحد منهم مع تعديل الله له إلى
تعديل أحد من الخلق، على أنه لو لم يرد من الله ورسوله فيهم شيء مما ذكرناه، لأوجبت
الحال التي كانوا عليها، من الهجرة والجهاد، ونصرة الإسلام. وبذل المهج والأموال، وقتل الآباء
والأبناء، والمناصحة في الدين، وقوة الإيمان واليقين - القطع على تعديلهم، والإعتقاد
لنزاهتهم، وأنهم أفضل من جميع الخالفين بعدهم، والمعدلين الذين يجيئون من بعدهم.
هذا مذهب كافة العلماء ومن يعتمد قوله.

ثم روى بسنده إلى أبي زرعة الرازي، قال: إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول
الله صلى الله عليه وآله فاعلم أنه زنديق، وذلك أن الرسول حق، والقرآن حق، وما جاء به حق،
وإنما أذى الينا ذلك كله الصحابة، وهؤلاء يريدون أن يجرحوا شهودنا، ليبطلوا الكتاب
والسنة، والجرح بهم أولى، وهم زنادقة. إنتهى

٤٨. سورة بقره، آيه ١٤٣.

٤٩. سورة فتح، آيه ١٨.

٥٠. سورة توبه، آيه ١٠٠.

٥١. سورة انفال، آيه ٦٤.

٥٢. سورة حشر، آيه ٨ - ١٠.

والأحاديث الواردة في تفضيل الصحابة كثيرة،^{٥٣} من أدلها على المقصود ما

رواه الترمذي وابن حبان في صحيحه، من حديث عبدالله بن مغفل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الله الله في أصحابي، لا تتخذوهم غرضاً، فمن أحبهم فبحبي أحبهم، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله، ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛^{٥٤}

خطيب در *الكفاية في علم الرواية*، فصل نفیسی به این موضوع اختصاص داده و گفته است: عدالت صحابه به سبب تعديل خداوند برای آنان و خبر دادن از پاکی صحابه و گزینش خداوند برای آنان ثابت و معلوم است. از جمله [خبرها و تعديل های خداوند] این فرمایش های خدای تعالی است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)، (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ)، (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ)، (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضوانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ...) تا فرمایش خدای تعالی که فرمود: (إِنَّكَ رَوْفٌ رَحِيمٌ). در آیات فراوانی، خداوند از عدالت و پاکی صحابه خبر داده که ذکر بقیه آیات به طول می انجامد و احادیث مشهوری که تعدادشان فراوان است و تمامی آنها مقتضی قطع بر عدالت صحابه اند و احدی از

صحابه - با وجود تعديل خداوند - به تعديل احدی از خلق احتیاج ندارد و چنانچه آیه و یا روایتی از ناحیه خدا و رسولش درباره آنان نرسیده بود، شرایطی که آنان در آن قرار داشتند [مستلزم عادل شمردن آنها بود] شرایطی اعم از مهاجرت، جهاد، یاری اسلام، بذل جان و مال و

٥٣. در خور توجه است که بحث ما در اینجا پیرامون عدالت صحابه است نه فضیلت آنان. به عبارت دیگر مدعای اصلی سنیان اثبات عدالت صحابه است، در حالی که احادیث مورد استناد ابن حجر - به ادعای خود وی - بر فضیلت صحابه دلالت دارد نه بر

عدالت آنان!

کشته شدن پدران و فرزندان و خیرخواهی درباره دین و قوت ایمان و یقین. تمامی اینها مستلزم یقین بر عدالت آنها و اعتقاد به مبراً بودن آنهاست و تمامی آنان از همه مسلمانان پس از خود و از تمامی دانشمندان جرح و تعدیل که پس از آنان آمده اند برترند. این مبنای همه علما و تمامی کسانی است که به قولشان اعتماد می شود.

سپس خطیب بغدادی به سند خود که به ابوزرعه رازی منتهی می شود، روایت می کند که گفت: اگر دیدی مردی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را تنقیص می کند، بدان که او زندق است و این به خاطر آن است که رسول خدا حق است و قرآن حق است و آنچه رسول خدا آورده نیز حق است و به تحقیق همه اینها را صحابه به ما منتقل کرده اند و تنقیص کنندگان می خواهند با جرح شاهدان ما، کتاب و سنت را باطل سازند، در حالی که جرح نسبت به خود آنها [یعنی تنقیص کنندگان صحابه] سزاوارتر است و آنان زندیقند. پایان حدیث ابوزرعه.

احادیث وارد شده در تفضیل صحابه فراوان است و از احادیثی که دلالت بیشتری بر مقصود ما دارد، روایتی است که ترمذی و ابن حبان در صحیح خود، از حدیث عبدالله بن مغفل نقل می کنند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «الله الله

درباره اصحابم، آنها را نشانه نگیرید؛ پس هر کس آنها را دوست بدارد، به سبب دوست داشتن من دوستشان می دارد؛ و هر کس آنها را دشمن دارد، به سبب دشمنی من دشمنشان می دارد؛ و هر کس آنان را اذیت کند، به تحقیق مرا اذیت کرده؛ و هر کس مرا بیازارد، به یقین خدا را آزرده است؛ و هر کس خدا را بیازارد، خداوند او را مؤاخذه خواهد کرد».

سنان بر پایه این دلایل، قایل به حجیت سنت صحابه هستند. البته افزون بر این دلایل، برخی از اندیشمندان اهل سنت برای اثبات مدعا به حدیث دیگری هم استناد و استدلال می کنند. در این حدیث از قول پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است که فرمود:

أصحابي كالنجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم؛^{۵۵}

اصحاب من به سان ستارگانند، به هر کدام اقتدا کردید هدایت می یابید.

در محل خود ثابت خواهیم کرد که بر اساس منابع رجالی خود سنیان، این حدیث مجعول و از حیث سند باطل است. با این حال برخی سنیان متعصب به این حدیث جعلی و باطل استدلال می کنند که اقتدا به هر يك از صحابه ممکن و جایز است و انسان از طریق هر کدام از صحابه حرکت کند، به خدا متصل می شود؛ چرا که تك تك اصحاب واسطه میان خدا و او هستند.

قاضی بیضاوی در *المنهاج*، ابن همام در *التحریر* و در بحث حجیت مذهب صحابی، به این حدیث استدلال کرده اند. همچنین در کتابهای *مسلم الثبوت*، *ارشاد الفحول* و سایر کتابهای اصولی نیز به این حدیث استناد شده است. زمخشری در *الكشاف* می نویسد:

فإن قلت: كيف كان القرآن تبياناً [لكل شيء]؟ قلت: المعنى: أنه بين كل شيء من أمور الدين، حيث كان نصّاً على بعضها، وإحالة على السنة، حيث أمر بالتبّاع رسول الله صلى الله عليه وآله وطاعته وقيل: (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ) ^{٥٦} وحثاً على الإجماع في قوله: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) ^{٥٧} وقد رضي رسول الله صلى الله عليه وآله لأئمة أتباع أصحابه والإقتداء بأئثارهم في قوله صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» ... فمن ثمّ كان تبياناً لكل شيء؛ ^{٥٨}

اگر بگوییم: قرآن چگونه بیان برای همه چیز است؟ می گویم: معنای آیه این است: همانا قرآن همه چیز از امور دین را بیان کرده است، از آن جهت که برای برخی امور نص است و برخی دیگر را، از آن جهت که به تبعیت و اطاعت از رسول خدا صلى الله عليه وآله دستور داده، به سنت احاله کرده است و گفته شده: «از روی هوای نفس سخن نمی گوید» و در این قول خود، به اجماع اصرار دارد که فرمود: «هر کس که از غیر راه مؤمنان پیروی کند [داخل جهنم می کنیم]» و همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله برای امت خود به پیروی از اصحابش و اقتدا به آثارش رضایت داده است، در این سخن خود که فرمود: «اصحاب من به سان ستارگانند، به هر يك از آنها اقتدا کنید هدایت می یابید» ... پس از این جهت قرآن برای همه چیز بیان است.

٥٦. سوره نجم، آیه ٣.

٥٧. سوره نساء، آیه ١١٥.

٥٨. *الكشاف*: ٤٢٤/١.

حاصل آن که سنیان برای اثبات عدالت صحابه، آیات و احادیثی را مستمسک خود می سازند که اولاً دلالتی بر مقصود ندارد، و ثانیاً احادیث مورد استناد آنها معتبر نیست. در اینجا پس از ذکر تك تك ادله قرآنی، به دقت آنها را مورد بررسی و نقد قرار خواهیم داد تا حقیقت آشکار گردد.

آیات قرآن

۱. آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ...)

از جمله دلایل سنیان بر نظریه عدالت صحابه، آیه یکصد و دهم از سوره مبارک آل عمران است. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ)؛

شما بهترین امتی بودید که برای مردم پدیدار شده اند. به کار نیک فرمان می دهید و از کار ناپسند نهی می کنید. به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، به یقین برای آنان بهتر بود. برخی از آنان مؤمنند و بیشترشان فاسقند.

اهل تسنن با استناد به این آیه، ادعا می کنند که خداوند در این آیه شهادت داده است که امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بهترین امت در میان تمامی امت هاست و این امت بیشترین فایده را برای مردم دارند؛ چرا که امر به معروف و نهی از منکر می کنند و به خدا ایمان دارند. بر اساس مدعای سنیان، این آیه شریف تمامی امت اسلام را مدح کرده است و صحابه نیز که در رأس این امت قرار دارند، بنابر اولی مدح شده اند؛ از این رو صحابه باید مورد احترام باشند و کسی حق ندارد آنان را قدح کند.

پیش از نقد و بررسی این دلیل، توجه به این نکته ضروری است که بر اساس قرائت اهل بیت علیهم السلام، آیه به این صورت است: «كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ» و شأن نزول آن درباره ائمه اهل بیت علیهم السلام است؛ اما از آنجا که مخاطب ما در این بحث سنیان هستند، از این رو بحث را بر اساس مبانی و قرائت آنها پیش می بریم و با رعایت کامل موازین مناظره علمی، مطالب خود را صرفاً به منابع و متون مقبول نزد سنیان مستند می سازیم. بنا بر این، در اینجا از قرائت اهل بیت علیهم السلام

صرف نظر کرده و بر اساس قرائت اهل سنت به بررسی دلالت آیه و نقد استدلال سنیان می پردازیم.

نقد و بررسی

برای نقد این استدلال، باید چند نکته مورد توجه قرار گیرد:

یکم: شأن نزول آیه؛ یعنی باید دید نظر مفسران و قرآن پژوهان سنی درباره شأن نزول این آیه چیست؟ آیا این آیه شریف درباره عده معینی نازل شده است، یا درباره عموم صحابه و یا عموم امت است؟

دوم: اگر مراد از «امت» مجموع امت باشد، آیا مجموع من حیث المجموع است، یا این که شامل تك تك امت می شود؟ به عبارت دیگر آیا مراد آیه عام مجموعی است یا عام استغراقی؟

سوم: منظور از «خیر» در این آیه چیست و خیر بودن امت از چه جهتی است؟

چهارم: آیا ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله ثابت است تا بگوییم خداوند در این آیه از آن خبر می دهد، و یا این که این ویژگی برای خیر بودن امت شرط است؟ به عبارت دیگر باید دید که آیا منظور خداوند این است که امت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بهترین امت در میان امت هاست

چون امر به معروف و نهی از منکر می کنند، یا منظور این است که اگر امت امر به معروف و نهی از منکر کنند، بهترین امت خواهند بود و در غیر این صورت خیر؟

پنجم: با صرف نظر از وجوه چهارگانه فوق و بر فرض پذیرش دلالت این آیه بر مدح تك تك اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله، باید دید آیا می توان میان این آیه و آیات و احادیث معارض جمع کرد و یا باید از این برداشت رفع ید کرد و آن را کنار گذاشت؟

شأن نزول آیه

چنان که در وجه استدلال سنیان به این آیه بیان شد، آنها ادعا می کنند بر اساس این آیه، تمامی صحابه از سوی خدای سبحان مدح شده اند و کسی حق ندارد احدی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را قدح کند. همچنین معلوم شد که بر پایه قول مشهور سنیان، منظور از صحابه تمام مسلمانانی هستند که با رسول خدا صلی الله علیه وآله معاصر بوده اند، و یا تمام کسانی که ولو برای يك لحظه آن حضرت را دیده اند. با مراجعه به شأن نزولی که قرآن پژوهان و مفسران سنی برای این آیه ذکر کرده اند، روشن می شود که در استناد به این آیه برای اثبات عدالت صحابه، دلیل اخصّ از

مدعاست. در همین راستا، طبری، ابن کثیر و سیوطی، سه تن از مشهورترین مفسران اهل سنت در ذیل آیه، از ابن عباس حدیثی به این شرح نقل کرده اند:

رواه أحمد في مسنده، والنسائي في سننه، والحاكم في مستدرکه، من حدیث سمّاک، عن سعید بن جبیر، عن ابن عباس في قوله تعالى: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) قال: هم الذين هاجروا مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ؛^{۵۹}

احمد در مسندش، نسائی در سننش و حاکم در مستدرکش از حدیث سمّاک، از سعید بن جبیر، از ابن عباس درباره آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) روایت کرده اند که گفت: [مراد آیه] کسانی هستند که با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از مکه به مدینه مهاجرت کرده اند.

بر اساس این حدیث، هرگز نمی توان با استناد به آیه شریف بر ممدوح بودن همه صحابه استدلال کرد؛ چرا که با توجه به این شأن نزول، نهایت در صدد بیان مدح مهاجران است نه تمامی اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

شأن نزول دیگری نیز برای آیه در متون تفسیری مورد قبول سنیان ذکر شده است. در *أسباب النزول* واحدی آمده است:

قال عكرمه ومقاتل: نزلت في ابن مسعود، وأبي بن كعب، ومعاذ بن جبل، وسالم مولى أبي حذيفة؛^{۶۰}

عکرمه و مقاتل گفتند: آیه درباره ابن مسعود، ابی بن کعب، معاذ بن جبل و سالم مولا ابو حذیفه نازل شده است.

البته عکرمه و مقاتل نزد شیعه هیچ اعتباری ندارند و این حدیث نیز از دیدگاه شیعه باطل است؛ اما این دو نزد سنیان مقبول و معتبرند؛ از این رو آنان باید به این روایت ملتزم شوند و التزام به این روایت با استدلال به آیه بر عدالت تمامی صحابه ناسازگار است.

عمومیت آیه

با چشم پوشی از احادیثی که در شأن نزول آیه روایت شده است، باید دید مخاطب آیه چه کسانی هستند. در تفسیر ابن کثیر، پس از ذکر روایت ابن عباس در ذیل آیه که بیانگر نزول آیه درباره مهاجران است، آمده است:

۵۹. تفسیر الطبري: ۵۹/۴؛ تفسیر القرآن العظیم: ۳۹۹/۱؛ الدر المنثور: ۶۳/۲ با اندکی تفاوت.

۶۰. أسباب النزول: ۱۲۱.

والصحيح أن هذه الآية عامة في جميع الأمة، كل قرن بحسبه، وخير قرونهم الذين بعث فيهم رسول الله صلى الله عليه وآله ثم الذين يلونهم، ثم الذين يلونهم؛^{٦١}

صحيح آن است که آیه برای تمامی امت و در تمامی قرون، به تناسب خود عمومیت دارد و بهترین قرن ها قرن است که رسول خدا صلى الله عليه وآله در آن مبعوث شده، سپس قرن است که بعد از آن آمده، و سپس قرن پس از آن.

بنا بر این از دیدگاه مفسران یاد شده، علی رغم این که حدیث منقول از ابن عباس «امت خیر» را در مهاجران منحصر می کند، از ظاهر آیه استفاده می شود که منظور از امت خیر، تمامی امت اسلام و در همه اعصار است.

بحث دیگر تام یا ناقص بودن کان در «کنتم» است. ظاهر این است که «کان» در اینجا تام باشد؛ یعنی خداوند از خیر امت بودن مسلمانان نسبت به سایر امم خبر می دهد. به عبارت دیگر «کنتم» در اینجا به معنای «خلقتم» است. فخر رازی در این باره می گوید:

(كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) والمعنى أنكم كنتم في اللوح المحفوظ خير الأمم وأفضلهم، فاللائق بهذا أن لا تبطلوا على أنفسكم هذه الفضيلة، وأن لا تزيلوا عن أنفسكم هذه الخصلة المحمودة، إن تكونوا منقادين مطيعين في كل ما يتوجه عليكم من التكليف؛^{٦٢}

معنای آیه (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) این است که شما در لوح محفوظ بهترین و با فضیلت ترین امت ها هستید. شما لایق این ویژگی ها هستید و این فضیلت را باطل نکرده و این خصلت پسندیده را از خود دور نکنید. البته این در صورتی است که شما در هنگام روی آوردن تکالیف، مطیع بوده و فرمانبرداری کنید.

اما برخی اندیشمندان سنی معتقدند «کان» در اینجا ناقص است. شوکانی در *إرشاد الفحول*، به نقل از ابن انباری می گوید: بر اساس این آیه، صحابه در زمان رسول خدا صلى الله عليه وآله خوب و عادل بودند؛ اما پس از رحلت آن حضرت حال مسلمانان تغییر کرد و آنها مرتکب اعمالی شدند که در عصر حیات رسول خدا صلى الله عليه وآله از آنها پرهیز می کردند؛ از این رو عدالت صحابه پس از رسول خدا صلى الله عليه وآله محل تردید است». وی سپس می گوید اگر درباره عدالت اصحاب شك کنیم، باید به استصحاب متمسك شویم.

٦١. تفسیر القرآن العظیم: ٣٩٩/١.

٦٢. تفسیر الرازی: ١٨٩ / ٨.

در مقابل این نظریه، باید گفت که بحث استصحاب ربطی به ناقص بودن «کان» ندارد و این بحث با قول به تام بودن «کان» نیز پیش می‌آید. آنچه در استصحاب مهم است، یقین سابق و شك لاحق است؛ از این رو فرقی نمی‌کند که «کان» تام باشد یا ناقص. در هر دو صورت اگر ما به عدالت صحابه در سابق یقین داشته باشیم و سپس شك کنیم که آیا آنها بر عدالت سابق باقی هستند یا خیر؟ می‌توانیم استصحاب جاری کنیم. اما چنانچه ما به نفاق، یا عدم عدالت سابق برخی صحابه یقین داشتیم، یقین سابق

به عدالت صحابه نفی می‌شود و دیگر جایی برای استصحاب باقی نخواهد ماند. همچنین اگر به عدم عدالت لاحق نیز یقین کنیم، رکن دوم استصحاب نفی می‌شود و باز هم تمسك به استصحاب بی‌معنا می‌شود. در نتیجه بحث استصحاب هیچ ربطی به تام یا ناقص بودن «کان» در آیه ندارد و از ظاهر آیه استفاده می‌شود که «کان» تام و «کنتم» خطاب به عموم مسلمانان است.

حال این پرسش پیش می‌آید که عام در اینجا مجموعی است یا استغراقی؟ آیا منظور این است که مجموع امت اسلام من حیث المجموع از امم سابق بهترند، یا عام استغراقی است که - به عنوان مثال - تک تک افراد امت اسلامی از افراد امت حضرت عیسی بهترند؟

به یقین اعتقاد به عام استغراقی بسیار مؤونه می‌برد و ادعای بزرگی است که هرگز نمی‌توان آن را اثبات کرد. حتی اگر بپذیریم که مراد از «امت خیر» صحابه هستند، باز هم نمی‌توان به ممدوح بودن تک تک صحابه قایل شد؛ بلکه درنهایت می‌توان گفت مجموع صحابه من حیث المجموع مدح شده اند؛ چرا که به یقین در میان امت های پیشین نیز افراد بسیار خوبی بوده اند که نمی‌توان مدعی شد که تک تک اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله از آنها بهترند و اگر کسی همچنین ادعایی داشته باشد، هرگز نمی‌تواند این ادعا را به اثبات برساند.

شاید از همین روی باشد که دکتر عبدالکریم نمله در کتاب *مخالفة الصحابي للحديث النبوي*

الشریف می‌نویسد:

لا يجوز استعمال اللفظ في معنيين مختلفين، فالمراد مجموع الأمة من حيث المجموع

فلا يراد كل واحد منهم؛^{۶۳}

استعمال يك لفظ در دو معنای مختلف جایز نیست؛ پس مراد مجموع امت من حیث المجموع

است و منظور همه و تک تک آنها نیست.

نکته در خور توجه دیگر این است که خیر بودن اُمّت اسلام حداکثر بر مدح امت دلالت دارد و هرگز نمی توان آن را دلیلی بر عدالت شمرد. بر همین اساس، برخی از اندیشمندان سنی تصریح کرده اند که این آیه بیانگر ممدوح بودن امت اسلام است و بر عدالت دلالت نمی کند. به علاوه روشن است که این مدح مطلق نیست، بلکه نسبی است؛ یعنی امت اسلام نسبت به اُمّت های پیشین بهتر است؛ از این رو با استناد به ظاهر این آیه، حداکثر می توان گفت امت اسلام در مجموع بهتر از امت های پیشین است. اما این سخن نیز با حدیثی معتبر و مشهور نزد فریقین تعارض دارد. در این حدیث آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

ما أُوذِي أحد ما أُوذيت في الله؛^{۶۴}

هیچ کسی همچون من در راه خدا مورد اذیت قرار نگرفت.

بر اساس این حدیث، اُمّت رسول خدا صلی الله علیه وآله بدتر از امت های انبیاء پیشین هستند؛ چرا که رسول اکرم صلی الله علیه وآله بیش از پیامبران پیشین از سوی امت خود مورد اذیت قرار گرفته است. سنیان در برابر این اشکال ادعا می کنند که منظور از اذیت در این حدیث، آزار و اذیت های مشرکان مکه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه وآله است. به همین جهت بخاری بابی را که حدیث یادشده در آن آمده است، از چنین عنوانی استفاده کرده است: «باب ما لقي النبي صلی الله علیه وآله وسلّم وأصحابه من المشركين همّك». عنوان این باب با احادیث مذکور در آن از چند جهت همخوانی ندارد:

نخست این که در حدیث، اذیت کردن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مشرکان نسبت داده نشده؛ بلکه به صورت مطلق بیان شده است.

دوم این که در حدیث اذیت شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به مکه منحصر نشده است؛ بلکه اطلاقش شامل بقیه مکان ها نیز می شود.

سوم این که در حدیث هیچ اشاره ای به اذیت شدن اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله وجود ندارد. با این حال بخاری و امثال وی از ابتدا عنوان باب را به گونه ای انتخاب کرده اند که مطلب مورد نظر خود را به مخاطب القا کنند! ابن حجر عسقلانی در *فتح الباری* می نویسد:

«باب ما لقي النبي صلی الله علیه وآله وأصحابه من المشركين همّك»؛ ... و ذکر فيه أحاديث في

المعنى، وقد تقدّم في ذكر الملائكة من بدء الخلق حديث عائشة أنّها قالت للنبي

صلى الله عليه وآله: «هل أتى عليك يوم كان أشد من يوم أحد؟» ... وروى أحمد والترمذي وابن حبان من طريق حماد بن سلمة، عن ثابت عن أنس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «لقد أوذيت في الله ما يؤذي أحد وأخفت في الله ما يخاف أحد». الحديث. وأخرج ابن عدي من حيث جابر رفعه: «ما أُوذي أحد ما أُوذيت». ذكره في ترجمة يوسف بن محمد بن المنكدر، عن أبيه، عن جابر. ويوسف ضعيف. وقد استشكل بما جاء من صفات ما أُوذي به الصحابة ... وروى ابن ماجه وابن حبان من طريق زر بن مسعود قال: أول من أظهر إسلامه سبعة رسول الله صلى الله عليه وآله وأبو بكر وعمار وأمه سمية وصهيب وبلال والمقداد. فأما رسول الله صلى الله عليه وآله فمنعه الله بعمه، وأما أبو بكر فمنعه الله بقومه، وأما سائرهم فأخذهم

المشركون فألبسوهم أدرع الحديد وأوقفوهم في الشمس. الحديث. وأجيب: بأن جميع ما أُوذي به أصحابه كان يتأذى هو به لكونه بسببه؛^{٦٥}

«باب آنچه پیامبر صلى الله عليه وآله و اصحابش از مشرکین در مکه دیده اند» ... در این باب احادیثی در این معنا ذکر کرده است؛ از جمله حدیث عایشه. پیش از این گذشت که به پیامبر صلى الله عليه وآله گفت: «آیا روزی سخت تر از روز أحد بر تو گذشته است ...؟» احمد، ترمذی و ابن حبان از طریق حماد بن سلمه، از ثابت، از انس روایت کردند که گفت: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمودند: «من به تحقیق در راه خدا به گونه ای اذیت شدم که احدی اذیت نشد و خوف و نگرانی ای داشتم که احدی چنان نگرانی نداشت». و ابن عدي نیز از حدیث جابر به صورت مرفوع آورده است [که پیامبر فرمود: «احدی همچون من مورد اذیت قرار نگرفته است». وی این حدیث را در ضمن شرح حال یوسف بن محمد بن منکدر از پدرش، از جابر ذکر کرده است و یوسف ضعیف است و اشکال شده به جهت آنچه درباره اذیت شدن های صحابه آمده است ... ابن ماجه و ابن حبان از طریق زر بن مسعود روایت کرده اند که گفت: نخستین کسانی که اسلامشان علنی شد هفت نفر بودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله، ابوبکر، عمار و مادرش سمیه، صهیب، بلال و مقداد. اما رسول خدا صلى الله عليه وآله خداوند او را به واسطه عمویش از اذیت مشرکان حفظ کرد و ابوبکر را نیز به واسطه قومش حفظ کرد. اما سایر این

افراد را مشرکان گرفته و زره های آهنین بر تنشان می کردند و زیر آفتاب سوزان نگه می داشتند.

بر این اشکال چنین پاسخ داده اند که: پیامبر صلی الله علیه وآله به واسطه همه آزارهایی که به

اصحابش می رسید، اذیت می شد؛ چرا که این اذیت ها به خاطر او به آنها می رسید!

درباره این مطلب و احادیثی که ذیل این باب مطرح شده نکاتی در خور توجه است که در

اینجا به ذکر آنها می پردازیم:

نکته یکم: چنان که پیش از این اشاره شد، عنوان باب به گونه ای انتخاب شده تا به مخاطب

القا شود که آزار و اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله محدود به مکه و منحصر از سوی مشرکان بوده

است، در حالی که هیچ یک از احادیث ذکر شده در این باب قیدی ندارند و تحدید و تخصیص آنها

موجّه و معقول نیست. در حدیث نخست، عایشه از روز احد به سبب سختی ها و رنج های

فراوانی که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در آن روز متحمل شدند به عنوان سخت ترین ایام رسول خدا

صلی الله علیه وآله یاد می کند. مسلم است که جنگ احد در سال دوم هجری، یعنی زمانی که پیامبر

اکرم صلی الله علیه وآله در مدینه مستقر بودند اتفاق افتاده است. پس اذیت پیامبر اکرم

صلی الله علیه وآله منحصر به مکه نبوده، بلکه ایشان در مدینه هم سختی های بسیاری دیده اند.

در حدیث دوم نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح فرموده اند که من در راه خدا اذیت

می شدم، در حالی که احدی اذیت نمی شد. از سویی این حدیث نیز به صورت مطلق بیان شده و

در آن قید مکه و یا اذیت از سوی مشرکان وجود ندارد، و از سویی دیگر، اذیت صحابه نیز نفی

شده است؛ یعنی در مقطعی از حیات شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله، تنها ایشان مورد اذیت

قرار می گرفتند و در آن مقطع اذیتی متوجه اصحاب آن حضرت نبوده است، و حال آن که در مکه

اصحاب پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله

نیز مورد اذیت واقع می شدند. در نتیجه این حدیث نه تنها اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را

منحصر به مکه نمی کند، بلکه از آن استفاده می شود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از مورد اذیت

قرار گرفتن خویش در مدینه و پس از استقرار اسلام سخن می گوید؛ زیرا فقط در این مقطع از

تاریخ اسلام هیچ اذیت و دلهره ای متوجه اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نبوده است و تنها

رسول خدا صلی الله علیه وآله از ناحیه منافقان پیرامون خود مورد اذیت قرار می گرفتند و از خطری

که از سوی آنان دین خدا را تهدید می کرد دل نگران بودند و این خطر چیزی جز جدا ساختن اهل

بیت نبوت علیهم السلام از کتاب خدا نبود؛ چرا که این جدایی سبب تضعیف دین و انحراف امت اسلامی از مسیر الاهی می شد.

سختی ها و رنج هایی که در اواخر عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله به ایشان می رسید به گونه ای بود که خداوند در سوره مائده - یعنی آخرین سوره ای که در آخرین سال عمر مبارک پیامبر صلی الله علیه وآله بر ایشان نازل شد - به پیامبر خود دلداری می دهد و خطاب به ایشان می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ)؛^{٦٦}

ای پیامبر، تو را کسانی که در حرکت به سوی کفر پیشی می گیرند، اندوهگین نسازند؛ از کسانی که با زبان هایشان گفتند ایمان آوردیم، در حالی که دل هایشان ایمان نیاورده بود. نگرانی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از فتنه جویی منافقان به قدری بود که برای تبلیغ ولایت الاهی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم که معادل رسالت آن حضرت بود، خداوند به ایشان وعده حفاظت از فتنه می دهد و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ)؛^{٦٧}

ای پیامبر، آنچه را از سوی پروردگارت بر تو نازل شده برسان و اگر چنین نکنی، پیام او را نرسانده ای و خدا تو را از مردم حفظ می کند. همانا خداوند قوم کافر را هدایت نمی کند. این آیات نیز مؤید حدیث دوم هستند و بر اساس آنها، اذیت شدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به مکه و محدود به مشرکان نبوده است. در حدیث سوم نیز پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به صورت مطلق فرموده اند: «احدی به مانند من مورد اذیت قرار نگرفته است» و در این حدیث نیز قید «در مکه» و «توسط مشرکان» وجود ندارد.

ابن حجر روایت دیگری نیز نقل می کند که بر اساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکه تحت حمایت عمومی بزرگوارشان حضرت ابوطالب علیه السلام بوده اند؛ از این رو شکنجه، آزار و اذیتی از سوی مشرکان مکه به ایشان نرسیده است و حضرت ابوطالب علیه السلام از اذیت پیامبر اکرم

٦٦. سوره مائده، آیه ٤١.

٦٧. همان، آیه ٦٧.

صلی الله علیه وآله مانع شده اند. پس تخصیص حدیث به اذیت مشرکان صحیح نیست و اساساً پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکه از سوی مشرکان مورد شکنجه و اذیت واقع نشده اند. سنیان برای توجیه مطلب نخست، این

اشکال را مطرح می کنند که رنج های اصحاب پیامبر در مکه بسیار بیشتر از خود آن حضرت بوده است؛ زیرا پیامبر تحت حمایت حضرت ابوطالب علیه السلام از شکنجه ها و آزار و اذیت های مشرکان در امان بوده اند؛ اما اصحاب که حامی نداشتند، به شدت از سوی مشرکان شکنجه می شدند، پس چگونه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرمایند: «احدی همچون من مورد اذیت قرار نگرفت؟»؛ سپس در پاسخ این اشکال می گویند که چون اصحاب به خاطر رسول خدا صلی الله علیه وآله شکنجه می شدند، خبر شکنجه آنان رنج آور بود و با این شکنجه ها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز اذیت می شدند! بر این اساس، ایدای اصحاب در حقیقت ایدای رسول الله صلی الله علیه وآله است و چنانچه ایدای اصحاب پیامبر ایدای خود آن حضرت باشد، بنابر اولی ایدای اهل بیت پیامبر علیهم السلام ایدای رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهد بود، چنان که خود آن حضرت درباره حضرت زهرا سلام الله علیها فرمودند:

فاطمة بضعة مني يوذيني ما آذاها؛^{۶۸}

فاطمه پاره تن من است، آنچه او را بیازارد مرا آزرده است.

و بر اساس مباحث تاریخی قطعی و مسلم، حضرت فاطمه سلام الله علیها مورد ستم، آزار و اذیت قرار گرفت و اگر بپذیریم که اذیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحصر به مشرکان بوده، باید ملتزم شویم که ستم کنندگان به حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها نیز از مشرکان بوده اند! آیا سنیان به این سخن ملتزم می شوند؟

نکته دوم: بر فرض که اذیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله اختصاص به مشرکان مکه داشته است، با این فرض سنیان باید به این سؤال پاسخ دهند که بر اساس مبنای آنان، آیا این مشرکان ستمگر در زمره اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله قرار نمی گیرند؟! مگر همین ستمگران

۶۸. مسند احمد: ۴ / ۵؛ صحیح مسلم: ۷ / ۱۴۱؛ المستدرک علی الصحیحین: ۳ / ۱۵۹ و منابع دیگر.

نبودند که پس از فتح مکه از ترس جان خویش اظهار اسلام کردند و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آنان فرمودند:

إذهبوا فأنتم الطلقاء؛^{۶۹}

بروید پس شما رها شدگانید.

مگر در جنگ احد - که عایشه آن را سخت ترین روز پیامبر صلی الله علیه وآله می داند - ابوسفیان، خالد بن ولید، معاویه و دیگران از سران مهاجمان ستمگر نبودند؟ مگر وحشی قاتل حمزه سید الشهداء نبود؟ آیا به صرف این که ابوسفیان، وحشی و امثال آن دو از سر ترس اظهار اسلام کردند، باید آنها را در زمره صحابه و عادل شمرد؟!

حضرت حمزه علیه السلام چنان بلند مرتبه است که رسول خدا صلی الله علیه وآله در شهادت ایشان عزای عمومی اعلام کردند و همه را به گریه بر آن بزرگوار ترغیب کردند به گونه ای که همه خانواده های شهدا، عزاداری بر شهیدان خود را کنار گذاشته و برای حضرت حمزه سید الشهداء اقامه عزا کردند. با این حال، آیا می توان وحشی (قاتل حضرت حمزه) را با آن جناب در ردیف هم قرار داد و حکم به عدالتشان نمود؟!

ممکن است سنیان با استناد به حدیث «الإسلام یجب ما قبله» بگویند نباید نسبت به گذشته متظاهران به اسلام سخن گفت؛ بلکه لازم است درباره گذشته آنان سکوت کنیم. اما بر فرض این که واقعاً آنان اسلام آورده اند و نباید درباره گذشته آنها سخن بگوییم، آیا این بدان معناست که آنها رسول خدا صلی الله علیه وآله را اذیت نکرده اند و اکنون نیز عادلند؟ آیا این بدان معناست که ما دین خود را از وحشی، ابوسفیان، معاویه و اشخاصی از این قبیل اخذ کنیم، بی آن که حق بررسی احوالاتشان را داشته باشیم؟!

«خیر امت» بودن «سبب» یا «شرط»

بر اساس آیه شریف، خیر بودن امت اسلامی به جهت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر است و نکته ای که در بررسی معنای آیه باید به آن توجه داشت این است که آیا خداوند در این آیه از ثبوت خیریت برای امت اسلامی خبر می دهد، یا در صدد بیان شرط خیر بودن امت است؟

۶۹. السنن الکبری (بیهقی): ۱۱۸ / ۹؛ معرفة السنن والآثار: ۶۱ / ۷؛ فتح الباری: ۱۵ / ۸؛ فیض القدیر: ۲۱۸ / ۵؛ الکشاف: ۲۹۴ / ۴ و منابع

در صورت نخست معنای آیه چنین خواهد بود که: به سبب ثبوت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای همه امت، این امت بهتر از دیگر امت هاست و خداوند از این ویژگی خبر می دهد. اما در صورت دوم، معنای آیه این گونه خواهد بود که: این امت خیر است به شرط آن که امر به معروف و نهی از منکر کند.

برخی گمان کرده اند که ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت و یا دست کم برای صحابه ثابت است و به سبب این ویژگی، تمامی امت و یا همه صحابه خیر هستند و خداوند نیز از این واقعیت خبر می دهد.

اما این سخن دور از ذهن به نظر رسیده و نامعقول است؛ زیرا در واقع خارجی این گونه نیست که تمامی امت اسلامی دارای این ویژگی باشند؛ بلکه بسیاری از افراد این امت هرگز امر به معروف و نهی از منکر نکرده و قرآن نیز خلاف واقع نمی گوید. همین طور درباره صحابه - با آن گستره ای که سنیان قایلند - این سخن می تواند صحیح باشد. چنان که پیشتر و مکرر بیان شد، دیدگاه غالب اهل سنت این است که هر کسی حتی يك لحظه پیامبر را دیده باشد و یا اطفال و کودکانی که لحظه ای به خدمت رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده باشند صحابه هستند، با این حال آیا می توان گفت همه این افراد و اطفال امر به معروف و نهی از منکر کرده اند و آیا این ویژگی برای تمامی آنان ثابت است؟ به یقین این سخن نیز خلاف واقع و خلاف درك روشن عقل است و خداوند نیز خلاف واقع و عقل سخن نمی گوید.

در نتیجه ثبوت ویژگی امر به معروف و نهی از منکر برای امت اسلامی و اخبار خداوند از خیر بودن این امت به سبب این ویژگی نفی می شود و ناگزیر باید پذیرفت که آیه در صدد بیان شرط خیریت برای امت است؛ یعنی امت اسلامی به شرطی مورد مدح است که امر به معروف و نهی از منکر کند و هر کس دارای این ویژگی باشد ممدوح است و الا فلا. فخر رازی در همین باره می نویسد:

إِنَّ الْأَلْفَ وَاللَّامَ فِي لَفْظِ بِالْمَعْرُوفِ وَلَفْظِ الْمُنْكَرِ يَفِيدَانِ الْإِسْتِغْرَاقَ، وَهَذَا يَقْتَضِي كَوْنَهُمْ أَمْرِينَ بِكُلِّ مَعْرُوفٍ، وَنَاهِينَ عَنِ كُلِّ مُنْكَرٍ ... (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ). وَاعْلَمُ أَنَّ هَذَا كَلَامٌ مُسْتَأْنَفٌ، وَالْمَقْصُودُ مِنْهُ بَيَانُ عِلَّةِ تِلْكَ الْخَيْرِيَّةِ؛^۷

همانا الف و لام در لفظ «المعروف» و لفظ «المنکر» بیان کننده استغراق است و اقتضا می کند که امت امر کننده به همه خوبی ها و نهی کننده از همه بدی ها باشند ... (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ) و بدان که این کلام مستأنف است و مقصود از آن، بیان علت آن خیریت است.

پس فخر رازی نیز تصریح می کند که علت خیر بودن امت، امر به معروف و نهی از منکر کردن آنان است و چون روشن شد که تمامی امت هرگز نمی توانند به تمامی معروف ها امر و از همه منکرها نهی کنند، پس مراد خاص می شود و خیر بودن به عده خاصی منحصر می شود و نمی توان با استناد به این آیه، بر عدالت و حتی مدح تمامی صحابه استدلال کرد.

قرطبی، یکی دیگر از مفسران و قرآن پژوهان شناخته شده اهل سنت، نیز می نویسد:
(تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) مدح لهذه الأمة ما أقاموا ذلك واتصفوا به. فإذا تركوا التغيير وتواطئوا على المنكر، زال عنهم اسم المدح ولحقهم اسم الذم وكان ذلك سبباً لهلاكهم؛^{۷۱}

(تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) مدح برای این امت است مادامی که بر این ویژگی استوار و به آن متصف باشند، پس اگر تغییر را ترك و برابر منکر کوتاهی کنند، نام مدح از آنان زایل و نام ذم به آنها ملحق می شود و این سببی برای هلاکتشان خواهد بود.

پس قرطبی نیز تأکید می کند که آیه در صدد بیان شرط خیریت برای امت است. ابن کثیر - که از پیشوایان تفسیر و حدیث اهل سنت به شمار می رود - نیز در ذیل این آیه شریف، حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل می کند که بر اساس آن، خیر بودن امت مشروط به امر به معروف و نهی از منکر و سایر فضایل اخلاقی است و میزان اتصاف به این ویژگی ها، درجه خیر بودن هر مسلمان را تعیین می کند. در این حدیث آمده است:

خير الناس أقرؤهم وأتقاهم لله عزّ وجلّ، وأمرهم بالمعروف وأنهاهم عن المنكر وأوصلهم للرحم؛^{۷۲}

بهترین مردم کسی است که قرآن بیشتر حفظ کرده و پروا پیشه ترین از خدای عزّ وجلّ باشد و تقوایش، امر به معروفش، نهی از منکرش و صله رحمش بیشتر از دیگران باشد.

۷۱. تفسیر القرطبی: ۴ / ۱۷۳.

۷۲. تفسیر ابن کثیر: ۱ / ۳۹۹ و ۴ / ۲۳۳.

در این حدیث شریف، ویژگی های لازم برای خیر بودن به صیغه «أفعل» آمده و افعال نیز برای تفضیل و برتری دادن است؛ یعنی «خیر الناس أحسنهم قراءةً وأكثهم أمراً بالمعروف و...» است و کسی خیر بوده و خیریتش بیشتر است که بیش از سایرین امر به معروف و نهی از منکر کند، در نتیجه ویژگی امر به معروف و نهی از منکر شرط خیر بودن است.

یادآور می شویم که بحث بر سر دلالت آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) و نقد دیدگاه سنیان در این باره بود. با بررسی دلالت آیه، روشن شد که اولاً بر اساس احادیث منقول در منابع معتبر و مشهور اهل سنت، آیه شریف در شأن افرادی خاص و عده ای معین نازل شده نه درباره تمامی صحابه؛ از این رو دلیل اخصّ از مدعاست و استدلال به این آیه شریف بر عدالت تمامی صحابه، با روایاتی که به جهت ورود آن در کتاب های صحاح اهل سنت، سنیان آنها را صحیح می دانند ناسازگار است.

همچنین معلوم شد که اگر مراد از امت در این آیه عموم امت و یا عموم صحابه است، عموم در این آیه عام مجموعی است نه استغراقی، بنا بر این آیه هرگز بر مدح تك تك صحابه دلالت ندارد.

این نکته هم روشن شد که آیه حداکثر بر مدح مجموع امت من حیث المجموع ظهور دارد نه بر عدالت آنها. افزون بر آن که این مدح نیز مطلق نیست، بلکه نسبی است. اما ممدوح بودن این امت با آیات قرآن و با حدیث مشهور و معتبر نزد فریقین سازگار نیست؛ پس ناگزیر باید از ظاهر آیه رفع ید کرد.

و بالاخره ثابت شد که بر اساس ظهور آیه شریف، ممدوح بودن امت مشروط به امر به معروف و نهی از منکر است و چون تمامی امت و صحابه این شرط را نداشته اند، پس نمی توان آیه را دلیلی بر مدح همه امت یا همه صحابه شمرد.

در نتیجه آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) هرگز بر مدعای سنیان دلالت ندارد. ضمن این که برداشت سنیان از این آیه با آیات دیگر قرآن تعارض دارد که در محل خود به این مطلب خواهیم پرداخت. در اینجا بحث را با طرح و بررسی آیه دوم مورد استناد اهل سنت پی می گیریم.

۲. آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا ...)

یکی از مهمترین آیاتی که اهل سنت با استناد به آن بر عدالت صحابه استدلال می کنند، آیه یکصد و چهل و سوم از سوره مبارک بقره است. خداوند سبحان می فرماید:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا
وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ
وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضَيِعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ
لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ)؛

این چنین شما را امت وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول نیز بر شما گواه باشد. و ما آن قبله ای را که بر آن بودی قرار ندادیم مگر برای این که پیروی کنندگان از رسول، از آنان که به پیشینه خود باز می گردند، شناخته شوند. این حکم به یقین دشوار بود مگر برای کسانی که خداوند آنها را هدایت کرده است و خداوند هرگز ایمان شما را ضایع نمی کند. همانا خداوند نسبت به مردم رحیم و مهربان است.

برای روشن شدن معنای آیه و وجه استدلال اهل سنت، لازم است معنای سه واژه «شهادت»، «وسط» و «امت» مورد بررسی قرار گیرد.

معنای لغوی شهادت

راغب اصفهانی درباره شهود و شهادت می گوید:

شهد: الشهود والشهادة الحضور مع المشاهدة، إمَّا بالبصر، أو بالبصيرة؛^{۷۳}

شهد: شهود و شهادت به معنای حضور همراه با مشاهده با چشم یا با بصیرت است.

پس شهادت به معنای حضور و دیدار حضوری است. این لفظ به این معنا در آیات دیگر قرآن نیز آمده است. به عنوان نمونه خداوند درباره روزه ماه مبارك رمضان، خطاب به مسلمانان می فرماید:

(فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ)؛^{۷۴}

پس هر يك از شما در ماه رمضان، در شهر و وطن خود حاضر بود، روزه بگیرد. در عرف نیز برای شهادت دادن در محکمه، حضور در واقعه شرط است و کسی می تواند در واقعه ای شهادت بدهد که در محل حاضر بوده و آن واقعه را به خوبی مشاهده کرده باشد. البته روشن است که مشاهده برخی امور با چشم صورت نمی گیرد؛ از این رو راغب اصفهانی قید «أو بالبصيرة» را هم آورده است. مثلاً آن گاه که به یگانگی خداوند و شهادت می دهیم و می گوئیم: «أشهد أن لا إله إلا الله»، روشن است که خدای متعال را با چشم ندیده ایم؛ بلکه او را بالوجدان حاضر یافته و به وحدانیت او شهادت داده ایم. یا هنگامی که به قیامت شهادت می دهیم، بدان معنا نیست که در آنجا حاضر بوده و قیامت را با چشم سر مشاهده کرده ایم؛ بلکه این شهادت بر اساس بصیرتی است که از اخبار صادق برای ما حاصل شده است.

در آیه مورد بحث نیز خداوند سبحان می فرماید: «ما شما را امت وسط قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید». در این جا، لام در (لِتَكُونُوا) لام غایت است. پس خداوند این امت را وسط قرار داده تا در کنار سایر امت ها حاضر باشند و ضمن مشاهده اعمال آنان در روز قیامت، به نفع و یا به ضرر آنان شهادت دهند.

حال سؤال اینجاست که چه کسی می تواند شاهد اعمال مردم باشد؟ به عبارت دیگر «امت وسط» چه خصوصیتی باید داشته باشد تا بتواند این هدف و غایت را تأمین کند؟ برای روشن شدن پاسخ این پرسش ها، لازم است معنای واژه «وسط» نیز مورد بررسی قرار گیرد.

معنای لغوی وسط

معنای یکم: «میان دو شیء»

«وسط» در لغت عرب از واژه های ذات اضافه است که وجود دو طرف در قوام معنا و مفهوم آن دخیل است؛ یعنی دو شیء باید وجود داشته باشند و این شیء در دو طرف شیء دیگری قرار گیرد تا وسط بودن بر آن شیء سوم صدق کند. راغب اصفهانی درباره معنای «وسط» می گوید:

وسط الشيء ما له طرفان متساویا القدر، ويقال ذلك في الكمية المتصلة بالجسم الواحد ... ووسط بالسكون يقال في الكمية المنفصلة كشيء يفصل بين جسمين. نحو وَسَطِ القوم كذا. والوسط تارة يقال فيما له طرفان مذمومان. يقال: هذا أوسطهم حسباً إذا كان في واسطة قومه، وأرفعهم محلاً، وكالوجود الذي هو بين البخل والسرف، فيستعمل استعمال القصد المصون عن الإفراط والتفريط، فيمدح به، نحو السواء والعدل والنصفة، نحو: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)؛^{۷۰}

وسط شی چیزی است که دو طرف با اندازه و مقدار مساوی داشته باشد و آن درباره کمیت متصل همچون يك جسم واحد گفته می شود ... و وسط - با سکون - درباره کمیت منفصل گفته می شود، همچون شیئی که میان دو جسم فاصله می اندازد و وسط قوم نیز به همین صورت است. وسط گاهی درباره آنچه دو طرف مذموم دارد گفته می شود و گفته می شود این از نظر حسب وسط ایشان است. چنانچه در وسط قومش باشد، از نظر جایگاه بالاتر از آنان قرار گیرد؛ مانند بخشش وجود که میان بخل ورزیدن و اسراف کردن است. پس وسط درباره شخصی استعمال می گردد که از افراط و تفريط مصون است و به واسطه این وصف مدح می شود، همچون [اوصاف رعایت کننده] تساوی، عدل و انصاف، مانند [آیه]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)».

بنا بر این «وسط شیء» آن چیزی است که دو طرف داشته باشد و آن دو طرف از حیث قدر و منزلت و یا از حیث معنا با هم مساوی باشند و یا در نقطه مقابل هم قرار گرفته باشند. مثلاً وجود و بخشندگی در میان بخل و اسراف قرار دارد. و یا تواضع امر پسندیده ای است که حد وسط میان تکبر و تملق است. روشن است که بخل و اسراف هر دو مذموم و ناپسندند و کسی که حد وسط را در پیش گرفته، بی آن که بخل بورزد و یا دچار اسراف شود، بخشنده است. او حد وسط را رعایت کرده و استعمال وسط درباره او برای مدح و ستودن او است. همچنین فرد متکبر و یا متملق، هر دو مورد ذم قرار می گیرند، اما تواضع که در وسط این دو خلق مذموم قرار دارد پسندیده و

ممدوح است. پس اولاً باید دید وسط بودن این امت از چه حیثی است و این امت در چه خصوصیتی وسط است، و ثانیاً دو طرفی که این امت در وسط آن دو قرار گرفته چه کسان یا گروه هایی هستند؟

در پاسخ این سؤالات، چهار نظریه در میان اندیشمندان سنی مطرح شده است. نظام الدین اعرج نیشابوری، یکی از مفسران نامدار و مورد قبول سنیان - که تا حدود زیادی دنباله رو فخر رازی است و البته در موارد معدودی نیز با وی مخالفت دارد - در این باره می گوید:

المراد بالوسط ههنا أنهم متوسّطون في الدين بين المفراط والمفرط والغالي والمقصر في شأن الأنبياء، لا كالنصاري حيث جعلوا للنبي صلى الله عليه وآله إبناً وإلهاً، ولا كاليهود حيث قتلوا الأنبياء وبدّلوا الكتب، ولأنّ الوسط في الأصل إسم وصف به استوى فيه الواحد والجمع والمذكر المؤنث (لتكونوا شهداء على الناس)، الأكثرون على أنّ هذه الشهادة في الآخرة، إمّا بأن يكونوا شهداء للأنبياء على أمتهم الذين يكذبونهم؛^{۷۶}

مراد از وسط در اینجا این است که آنان در دین متوسط هستند؛ یعنی میان افراط کنندگان و تفریط کنندگان قرار دارند. میان کسانی که درباره جایگاه پیامبران غلو کرده و یا دچار تقصیر شده اند. آنان نه همچون نصارا هستند از آن جهت که پیامبر را فرزند خدا یا خود خدا قرار داده اند، و نه همچون یهودند که پیامبران را کشته و کتابهایشان را تحریف کردند و از آنجا که وسط در اصل اسمی است که واحد، جمع و مذكر و مؤنث در آن یکسان است [درباره معنای آیه] (لتكونوا شهداء على الناس)، اکثر مفسران برآنند که این شهادت در آخرت خواهد بود، به گونه ای که آنان برای انبیاء علیه امت هایشان که آنها را تکذیب کردند، شهادت خواهند داد. روشن است که غلو و تقصیر هر دو مذموم و ناپسندند؛ از این رو حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

هلك فيّ رجلان، محبّ غال ومبغض قال؛^{۷۷}

درباره دین دو دسته هلاک شدند: يك دسته محبانی هستند که دچار غلو شدند و دسته دیگر کسانی هستند که نسبت به من بغض دارند.

۷۶. تفسیر النیشابوری: ۴۲۱/۱.

۷۷. نهج البلاغة: ۴۸۹ / حکمت ۱۱۷.

پس بر اساس این نظریه، امت وسط کسانی هستند که نه غلو می کنند و نه دچار تقصیر می شوند و در دین از افراط و تفریط به دورند. اما در خارج چه کسی و یا چه کسانی این گونه اند و می توان آنان را مصداق امت وسط شمرد؟ از ظاهر کلام نظام الدین نیشابوری استفاده می شود که مصداق امت وسط از نظر او امت اسلامی است که در مقابل امت نصارا و امت یهود قرار دارد. اما این سخن صحیح به نظر نمی رسد و دچار اشکالاتی است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت و در اینجا صرفاً به دنبال یافتن حیث وسط بودن و دو طرف مقابل آن هستیم که از نظر نظام الدین نیشابوری، حیث وسط بودن پرهیز از غلو و تقصیر و افراط و تفریط است و این یکی از معنای است که راغب اصفهانی نیز آن را ذکر کرده است. راغب می نویسد:

الوسط تارةً يقال فيما له طرفان مذمومان؛^{۷۸}

وسط گاهی درباره چیزی گفته می شود که دارای دو طرف مذموم است.

قرطبی نیز نظری همچون نظر نظام الدین اعرج دارد. وی در این باره می نویسد:

وسط الوادي: خير موضع فيه وأكثره كلاً وماء، ومأً كان الوسط مجانباً للغلو والتقصير كان محموداً، أي هذه الأمة لم تغل غلو النصارى في أنبيائهم، ولا قصروا تقصير اليهود في أنبيائهم. وفي الحديث: «خير الأمور أوسطها». وفيه عن علي رضي الله عنه: «عليكم بالوسط، فإنه ينزل العالی، وإليه يرتفع النازل». وفلان من أوسط قومه، وأنه لواسطة قومه، ووسط قومه، أي من خيارهم وأهل الحسب منهم. وقد وسط وساطة وسطة، وليس من الوسط الذي بين شيئين في شيء. والوسط بسكون السين الظرف، تقول: صليت وسط القوم. جلست وسط الدار بالتحريك لأنه إسم. قال الجوهري: وكل موضع صلح فيه «بين» فهو وسط، وإن لم يصلح فيه «بين» فهو وسط بالتحريك، وربما يسكن وليس بالوجه؛^{۷۹}

وسط زمین بهترین موضعی است که در آن وجود دارد و آب و گیاه در آن قسمت بیشتر است و هنگامی که وسط در کنار غلو و تقصیر به کار رود، پسندیده خواهد بود.

یعنی این امت غلو نمی کنند، همچون نصرانیان که درباره پیامبرانشان غلو کردند، و دچار تقصیر

۷۸. مفردات غریب القرآن: ۵۲۲.

۷۹. تفسیر القرطبی: ۱۵۴/۲.

نیز می شوند، همچون تقصیر یهود درباره پیامبرانشان. در حدیث آمده است: «بهترین امور متوسط ترین آن است». همچنین در حدیثی از علی علیه السلام آمده است: «بر شما باد روش میانه، پس آن که بالاست به سوی میانه پایین می آید و آن که پایین است به سوی آن بالا می رود». و [این که گفته می شود]: فلانی از متوسطان واسطه و وسط قومش است؛ یعنی از برگزیدگان و مفاخر آنان است. همانا وسط، وساطة و وسطة از وسطی که در يك شیء میان دو شیء قرار می گیرد نیست. و وسط به سکون سین ظرف است [همان طور که] می گویی: در وسط قوم نماز خواندم و در وسط خانه نشستیم [در این موارد، وسط را با] حرکت [فتحه بر روی سین] می گویی چرا که آن اسم است. جوهری گفته است که هر قسمتی که [اطلاق] «بین» درباره آن درست باشد، همان قسمت وسط است و اگر [اطلاق] «بین» درباره آن درست نباشد، آن وسط با حرکت [فتحه بر روی سین] است و گاهی هم ساکن تلفظ می شود، بدون آن که وجهی داشته باشد.

بنا بر این، یکی از معانی ذکر شده برای وسط، معنای اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط است.

معنای دوم: بهتر بودن

معنای دیگری که برای وسط بودن ذکر شده، «خیر بودن» است. بیان مطلب این که آیه شریف با توصیف امت به وسط، در صدد بیان خیر بودن امت است، یعنی این امت نسبت به سایر امت ها بهتر است. زمخشری در *الکشاف* دو معنا برای وسط ذکر کرده

است. نخستین معنایی که وی مطرح کرده خیر بودن است. زمخشری بر اساس معنای لغوی این واژه؛ یعنی «الوسط من کل شیء خیاره» و نیز با استناد به حدیثی که در آن آمده است: «خیر الأمور أوسطها»، این معنا را به دست داده^{۸۰} و فخر رازی نیز آن را قابل قبول دانسته است. فخر رازی گزینش این معنا را برای وسط، سبب ایجاد تناسب میان این آیه با آیه شریف (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) می داند.^{۸۱}

معنای سوم: عدالت

۸۰. ر.ك: *الکشاف*: ۱ / ۳۱۷.

۸۱. ر.ك: *تفسیر الرازی*: ۱۰۹/۴.

معنای سومی که در آثار مفسران و قرآن پژوهان سنی دیده می شود، «عدالت» است. قرطبی در این باره می نویسد:

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا ... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ) (فیه أربع مسائل: الأولى: قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا). المعنى: وكما أن الكعبة وسط الأرض (كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، أي جعلناكم دون الأنبياء وفوق الأمم. والوسط: العدل، وأصل هذا أن أحمد الأشياء أوسطها. وروى الترمذي، عن أبي سعيد الخدري، عن النبي صلى الله عليه وآله في قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) قال: «عدلاً». قال: هذا حديث حسن صحيح. وفي التنزيل: (قَالَ أَوْسَطُهُمْ)؛^{۸۲} أي أعدلهم وخيرهم؛^{۸۳}

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا ... إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَحِيمٌ). در این آیه چهار مسأله وجود دارد. یکم: این قول خدای تعالی [که می فرماید]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، معنایش [این است] چنان که کعبه وسط زمین است، شما را نیز امت وسط قرار دادیم. و ترمذی از ابوسعید خدری، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که درباره گفتار خدای تعالی [که فرمود]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) گفت: [شما را] «عادل» [قرار دادیم]. ترمذی گفته است: این حدیث نیکو و صحیح است. و در قرآن نیز آمده است: «اوسط آنان گفت»؛ یعنی عادل ترین و بهترین ایشان.

زمخشری این معنا را نیز برای «وسط» ذکر کرده است. وی درباره «امت وسط»، پس از ذکر معنای «خیر بودن» می گوید:

أَوْ عَدُولًا؛ لِأَنَّ الْوَسْطَ عَدْلٌ بَيْنَ الْأَطْرَافِ لَيْسَ إِلَى بَعْضِهَا أَقْرَبُ مِنْ بَعْضٍ؛^{۸۴}
یا [منظور این است که این امت] عادلند؛ چرا که وسط عدل بین دو طرف است و به هیچ يك از دو طرف نسبت به طرف دیگر نزدیکتر نیست.

فخر رازی نیز معنای دوم مطرح شده از سوی زمخشری را ذکر کرده و برای تقویت آن شواهدی آورده است؛ با این حال معنای نخست را با استناد به گفتار مفسران اولویت داده است.^{۸۵}

۸۲. سوره قلم، آیه ۲۸.

۸۳. تفسیر القرطبی: ۱۵۳/۲.

۸۴. الکشاف: ۳۱۷/۱.

۸۵. ر.ک: تفسیر الرازی: ۴ / ۱۰۹.

معنای چهارم: فضیلت بیشتر

چهارمین معنایی که برای وسط بودن ذکر شده، برخورداری بیشتر از فضایل است. فخر رازی به عنوان قول سوم از میان چهار قول مذکور، این معنا را مطرح ساخته است. وی می گوید:

القول الثالث: أَنَّ الرجل إذا قال: فُلان أوسطنا نسباً، فالمعنى أَنَّهُ أَكْثَرُ فَضْلاً، وهذا وسط فيهم كواسطة القلادة، وأصل هذا أَنَّ الإِتباع يحوشون الرئيس، فهو في وسطهم وهم حوله فقليل وسط لهذا المعنى؛^{۸۶}

قول سوم [این است که]: وقتی مردی می گوید فلانی از نظر نسب اوسط ماست، منظور این است که او بیشترین فضیلت را دارد و وسط در میان ایشان، مانند وسط گردنبنده است و اصل این معنا [از آنجا ناشی می شود که] پیروان در حاشیه و پیرامون رئیس هستند؛ از این رو او در وسط ایشان قرار گرفته و آنان در اطراف او قرار می گیرند و بر اساس همین معنا، وسط گفته می شود. بر این اساس، معنای آیه چنین می شود: «ما اینچنین شما را امت برتر قرار دادیم»؛ یعنی این امت نسبت به سایر امت ها فضیلت بیشتری دارد. پس از دانستن معنای «شاهد» و «وسط» بودن امت، اینک نوبت به تعیین مصداق امت - چه در مقام ثبوت و چه در مقام اثبات - می رسد.

منظور از «أُمَّت»

واژه امت گاهی درباره يك گروه خاص و یا حتی يك نفر به کار رفته است. به عنوان مثال خداوند سبحان در قرآن کریم، از حضرت ابراهیم علیه السلام به تنهایی به عنوان يك امت تعبیر می کند و می فرماید: (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا).^{۸۷} اما واژه امت نوعاً درباره عموم مردم به کار می رود. گاهی استعمال این لفظ به نحو عام استغراقی است و شامل تك تك افراد می شود. و گاهی به نحو عام مجموعی؛ یعنی به مجموع من حیث المجموع نظر دارد نه به تك تك افراد. حال سؤال این است که اگر مراد از امت در این آیه عموم امت اسلام در مقابل امم دیگر همانند یهود و نصارا باشد، آیا مراد عام استغراقی است یا عام مجموعی؟

در اینجا بر فرض این که مراد خداوند عموم امت اسلام باشد، بر اساس هر يك از معانی چهارگانه ذکر شده برای امت به بررسی این مطلب خواهیم پرداخت که آیا مراد خداوند آن است

۸۶. همان.

۸۷. سوره نحل، آیه ۱۲۰.

که تک تک افراد منسوب به امت اسلامی نسبت به تک تک افراد سایر امت ها «وسط» هستند؟ یا این که این امت در مجموع نسبت به سایر امت ها «وسط» است؟

پیش از رسیدگی به این مطلب، توجه به این نکته بسیار ضروری است که اساساً در این بحث از يك موضوع اساسی و مهم غفلت شده و آن معنای مراد از «امت اسلامی» است. به عبارت دیگر، پیش از پرداختن به معنای وسط بودن و یا هر ویژگی دیگر برای امت اسلامی، به ضرورت باید مشخص شود که منظور از «امت اسلام» چه کسانی هستند؟ آیا هر کسی که به هر انگیزه ای و لو از سر نفاق شهادتین بگوید در زمره «امت اسلام» خواهد بود؟ آیا کسی که از پدر و مادری مسلمان متولد شده و در سرزمین اسلامی زندگی می کند، در زمره «امت اسلامی» به شمار می آید؟ ملاک این که کسی از «امت اسلامی» شمرده شود، چیست؟

این پرسش ها درباره «امت یهود» و «امت نصارا» نیز مطرح می شود. آیا کسی که در عصر حیات حضرت موسی علی نبینا وآله وعلیه السلام می زیسته و به راستی از آن حضرت پیروی کرده و به خدا ایمان آورده و با ایمان از دنیا رفته است، از «امت یهود» شمرده می شود، و یا مراد از «امت یهود» شامل کسانی می شود که با حضرت موسی مخالفت کردند و پیامبران خدا را کشتند و دین الهی را تحریف کردند؟ همین طور، آیا فقط فرد مؤمن به خدا و حضرت عیسی در زمان آن حضرت، در زمره «امت نصارا» است، یا آنانی که پس از حضرت عیسی و بر اثر پیروی از هوای نفس، دین الهی حضرت عیسی را تحریف کرده و قایل به الوهیت ایشان شدند نیز در زمره «امت نصارا» به حساب می آیند؟

از مطالبی که در تفاسیر اهل سنت آمده استفاده می شود که آنان تمامی کسانی را که با هر انگیزه ای اظهار اسلام کرده و یا آنانی که از پدر و مادر مسلمان متولد شده و در سرزمین اسلامی زندگی می کند را در زمره امت اسلام قرار داده و در مقابل، یهودیان و نصرانیان معتقد به دین تحریف شده یهود و نصارا را «امت یهود» و «امت نصارا» می شمارند.

با توجه به این نکته، به بحث خود باز می گردیم تا مراد خداوند از «امت» در این آیه را با در نظر گرفتن معانی چهارگانه «وسط» دریابیم.

معنای نخست «وسط»، اعتدال و پرهیز از افراط و تفریط بود. چنان که گذشت، نظام الدین اعرج نیشابوری معتقد است که امت اسلام در اعتقاد به نبوت راه میانه را پیش گرفته و از غلو و افراط درباره شأن رسول خدا صلی الله علیه وآله پرهیز کرده است. همچنین با پرهیز از کوتاهی و

کوچک شمردن شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، از آزار و قتل ایشان دست شسته است؛ از این رو خدای تعالی به جهت پرهیز این امت از افراط و تفریط، آنها را امت وسط قرار داده است.

روشن است که این معنا درباره تک تک افراد امت اسلام صدق نمی کند؛ از این رو ممکن نیست تمامی این امت به این معنا «امت وسط» باشند. به عبارت دیگر، این معنا با استعمال لفظ امت به صورت عام استغراقی سازگاری ندارد؛ زیرا تردیدی نیست که در میان این امت، هم غالی بوده است و هم مقصر. بنا بر این اگر مراد از «امت» عام نیز باشد، به یقین «عام مجموعی» است؛ یعنی این امت در مجموع از سایر امت ها میانه روتر و معتدل تر است و افرادی در این امت وجود دارند که بیشتر از افراد معتدل سایر امت ها اعتدال را رعایت و از افراط و تفریط می پرهیزند.

معنای دوم «وسط»؛ یعنی خیر بودن نیز با استعمال امت به صورت «عام استغراقی» سازگاری ندارد؛ زیرا احدی نمی تواند ادعا کند که تک تک افراد این امت از افراد سایر امم برتر و همه در زمره اخیار هستند. در نتیجه، بر اساس این معنا نیز اگر مراد از «امت» عام باشد، به یقین «عام مجموعی» است و در نهایت می توان گفت که این امت در مجموع نسبت به سایر امت ها خیریت بیشتری دارند، و یا افرادی در این امت هستند که خیر آنها از خیر سایر امت ها بیشتر است.

به همین ترتیب **معنای سوم؛** یعنی «عدالت» نیز بالوجدان با عام استغراقی سازگاری ندارد و ما می دانیم که وجداناً تمامی تک تک افراد این امت عادل نیستند.

معنای چهارم؛ یعنی «افضلیت» نیز به همین صورت است و بر اساس این معنا نیز نمی توان عام بودن واژه امت را حمل بر عام استغراقی نمود.

در نتیجه، بر اساس هر یک از این معانی چهارگانه، می توان گفت دلالت امت بر عموم به صورت «عام مجموعی» است؛ یعنی این امت در مجموع بهتر از سایر امت ها هستند، و این برتریت به جهت وجود افراد خاصی در این امت است که از افراد خوب سایر امت ها بهترند. روشن است که به یقین در میان سایر امت ها نیز افراد معتدل، خیر،

عادل و بافضیلت بوده است؛ پس باید آن افراد با افراد معتدل، نیکو، عادل و بافضیلت این امت مقایسه شوند تا آن گاه گفته شود این امت در مجموع بهتر از سایر امت هاست، و این افراد خاص هستند که خداوند آنان را «امت وسط» قرار داده است تا در دادگاه عدل الهی برای مردم شهادت بدهند.

علاوه بر این که خود شهادت دادن - که فضیلتی بزرگ است که از «امت وسط» قرار دادن این افراد به دست می آید - نیز دلالت می کند که مراد در اینجا عام استغراقی نیست؛ زیرا در میان امت اسلام قطعاً افرادی هستند که در دادگاههای معمولی نیز شهادتشان برای يك مشت جو هم پذیرفته نمی شود. علاوه بر آن که شهادت دادن، نیاز به حضور و آگاهی از احوال مردم دارد. پس «امت وسط» کسانی هستند که نزد تمامی مردم حضور علمی دارند و به علم الهی از احوال همگان آگاهند، به همین روی می توانند در دادگاه عدل الهی شهادت دهند و شهادت آنان نیز از سوی خداوند پذیرفته می شود. به راستی چه کسانی شایستگی این وصف را دارند و می توانند در محکمه خداوند شاهد باشند؟ در تفسیر المراهی درباره این پرسش آمده است:

فَنَحْنُ إِمَّا نَسْتَحَقُّ هَذَا الْوَصْفَ إِذَا اتَّبَعْنَا سِيرَتَهُ وَشَرِيعَتَهُ، وَهُوَ الَّذِي يَحْكُمُ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَاعِهِ، وَمَنْ حَادَّ عَنْهَا وَابْتَدَعَ لِنَفْسِهِ تَقَالِيدَ أُخْرَى، وَانْحَرَفَ عَنِ الْجَادَّةِ، وَحِينَئِذٍ يَكُونُ الرَّسُولُ بَدِينَهُ وَسِيرَتَهُ حُجَّةً عَلَيْهِ، بَأَنَّهُ لَيْسَ مِنْ أُمَّتِهِ الَّتِي وَصَفَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِقَوْلِهِ: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) وَبِذَلِكَ يَخْرُجُ مِنَ الْوَسْطِ وَيَكُونُ فِي أَحَدِ الطَّرْفَيْنِ؛^{۸۸}

پس آن گاه استحقاق این وصف را خواهیم داشت که از سیره و شریعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تبعیت کنیم و او است که بر پیروی کنندگان از سیره و شریعتش حکم می کند و بر کسی که از شریعت و سیره اش فاصله گرفته و ملتزم به پیروی از دیگران شده و از جاده منحرف شده است، در این هنگام رسول به واسطه دین و سیره خویش، حجتی علیه او خواهد بوده و دیگر او از امتش نخواهد بود؛ امتی که خداوند در قرآن آنان را اینچنین توصیف کرده است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و بدان سبب از وسط خارج شده و در یکی از دو طرف قرار می گیرد.

بر اساس این سخن، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله میزانی است که مشخص می کند چه کسی شایستگی آن را دارد که در زمره «امت وسط» قرار گیرد. به عبارت دیگر، آنان افراد خاصی از این امت «وسط» هستند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شایستگی آنان را برای «وسط» بودن امضاء و برای آنان شهادت داده باشد.

رشید رضا نیز در تفسیر المراهی، سخن مشابهی دارد. وی می نویسد:

(وَيَكُونُ الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا); أي إنّ الرسول عليه الصلاة والسلام هو المثال الأكمل لمرتبة الوسط، وإمّا تكون هذه الأمة وسطا باتّباعها له في سيرته وشريعته، وهو القاضي بين الناس فيمن اتبع سنّته ومن ابتدع لنفسه تقاليد أخرى أوحدا حدو المبتدعين، فكما تشهد هذه الأمة على الناس بسيرتها وارتقائها الجسدي والروحي بأنهم قد ضلّوا عن القصد، يشهد لها الرسول بما وافقت فيه سنّته وما كان لها من الأسوة الحسنة فيه، بأنّها استقامت على صراط الهداية المستقيم. فكأنّه قال: إمّا يتحقّق لكم وصف الوسط إذا

حافظتم على العمل بهدي الرسول واستقمتم على سنّته، وأما إذا انحرقتم عن هذه الجادة فالرسول بنفسه ودينه وسيرته حجة عليكم بأنكم لستم من أمّته التي وصفها الله في كتابه بهذه الآية وبقوله: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) الخ. بل تخرجون بالإبتداع من الوسط وتكونون في أحد الطرفين;⁸⁹

(وَيَكُونُ الرَّسُولَ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا); يعنى اين كه پيامبر اكرم عليه [وعلى آله] الصلاة والسلام كامل ترين مثال برای مرتبه وسط است و اين امت تنها به سبب پیروی از او در سيره و شريعت اش وسط خواهد بود. او در میان مردم قاضی خواهد بود و درباره کسانی که از سنت اش پیروی کرده و کسانی که پیروی از دیگران را برای خویش برگزیده اند و یا راه بدعت گزاران را درپیش گرفته اند قضاوت خواهد کرد. پس چنان که این امت به سبب سيره و ارتقاء جسدي و روي خود بر عليه مردم شهادت می دهد که آنها از راه منحرف شده اند، پيامبر نیز برای این امت به آنچه با سنتش موافقت شده و او برای امت الگوی نیکویی بوده است و این که این امت بر صراط مستقیم هدایت استقامت کرده اند، شهادت خواهد داد. پس چنان است که گویی می فرماید: همانا وصف «وسط» برای شما تحقق می یابد، به شرط این که بر عمل به هدایت رسول محافظت کنید و بر سنت او استقامت ورزید و اگر از این جاده منحرف شوید، پيامبر به نفس، دین و سيره خویش حجتی علیه شما خواهد بود و شما از امتی نیستید که خداوند در کتابش با این آیه آنان را وصف کرده است که: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ); بلکه به سبب بدعت گذاردن از «وسط» خارج شده و در یکی از دو طرف قرار می گیرید.

چنان که ملاحظه شد، برخی از مفسران متأخر سنی انصاف به خرج داده و معنای لطیفی برای آیه ذکر کرده اند. بر اساس این معنا، رسول خدا صلی الله علیه وآله برای «وسط» بودن امت ملاک تعیین کرده است که سيره و شريعت او ملاکی است برای سنجش امت اسلام؛ از این رو هر يك از

امت بر اساس این ملاک عمل کند، مصداق «امت وسط» خواهد بود، و هر کس از آن عدول کند، «امت وسط» شمرده نخواهد شد. تنها افراد خاصی از امت اسلام که رسول خدا صلی الله علیه وآله با سیره و شریعت خود بر شایستگی آنها شهادت داده و آنها را پذیرفته باشد لیاقت وصف «امت وسط» را دارند؛ اما کسی که از ناحیه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رد شود، «امت وسط» نخواهد بود و نمی تواند بر سایر مردم شاهد باشد.

حاصل آن که «وسط» را به هر معنایی از این معانی چهارگانه حمل کنیم، موصوف شدن به آن، مشروط به امضاء رسول خدا صلی الله علیه وآله و عمل به سیره و شریعت آن حضرت است. با این بیان روشن می شود که این آیه شریف هیچ ارتباطی با عدالت صحابه ندارد.

ممکن است گفته شود که هر چند دلالت لفظ «امت» در این آیه بر عموم استغراقی تمام نیست؛ اما این مطلب با این که تمامی صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مصداق «امت وسط» باشند، منافاتی ندارد.

در پاسخ به این شبهه باید گفت که درباره صحابه نیز نمی توان واژه امت را به نحو «عام استغراقی» به کار برد؛ زیرا به شهادت قطعی قرآن، روشن است که در میان اطرافیان و صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز منافقانی بوده اند که در ظاهر و به زبان اظهار اسلام کرده بودند؛ ولی در قلب لحظه ای به آن حضرت ایمان نیاوردند. خداوند

در سوره مائده - یعنی آخرین سوره ای که در اواخر عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده است - از گسترش نفاق در اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اخبار می کند و پیامبر خود را دلداری داده و می فرماید:

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنُ قُلُوبُهُمْ^{۹۰}؛

ای پیامبر، کسانی که به سرعت در مسیر کفر می شتابند، تو را غمگین نسازند. آنانی که با زبان هایشان می گویند ایمان آوردیم، در حالی که قلب هایشان ایمان نیاورده است.

بنا بر این، هرگز نمی توان ادعا کرد که تک تک صحابه مصداق «امت وسط» هستند؛ از این رو آیه هیچ ارتباطی با صحابه ندارد و استناد به آن برای اثبات عدالت صحابه بر خلاف برهان بوده و ادعایی بی دلیل است، و حقیقت آن است که آنان برای توجیه ما وقع، ابتدا به

عدالت تمامی صحابه فتوا داده اند و سپس به دنبال دلیل فتوای خود می گردند تا شاید با تمسك به برخی آیات قرآن، بتوانند دلیلی برای پیش فرض خود بتراشند!

نقل شده که شافعی برای یافتن دلیلی از قرآن برای حجیت اجماع، قرآن را سیصد مرتبه از ابتدا تا آخر خوانده است تا این که آیه ای را به عنوان دلیل یافته است! از این داستان بسیار عجیب - به فرض این که يك نفر بتواند در طول حیات علمی خود، سیصد بار و با تأمل تمامی قرآن را بخواند و در عین حال به سایر امور زندگی فردی و اجتماعی خود نیز برسد - روشن می شود، کسانی که قایل به حجیت اجماع بوده

و بر اساس اجماع فتوا داده اند، هیچ دلیلی برای آن نداشته و پس از آن در صدد یافتن دلیلی از کتاب خدا برای آن برآمده اند.

این نشان می دهد که آنان در ابتدا برای توجیه ما وقع ادعاهایی مطرح می کنند و فتاوایی از ناحیه اندیشمندانشان صادر می شود، آن گاه به فکر دست و پا کردن دلیل می افتند! این مصداق بارز بارش از زمین به آسمان است. به دیگر سخن، سنیان باورها و اعتقادات خود را از قرآن و سنت استخراج و اخذ نکرده اند؛ بلکه باورهای آنان با توجه به وقایعی شکل گرفته که در تاریخ اسلام رخ داده است. در مرحله بعد کوشیده اند ادله ای برای این باورها دست و پا کنند، در حالی که يك مسلمان واقعی باید باورهای دینی خود را از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله اخذ کرده و ما وقع را با آن بسنجد و در صورت سازگاری آن با کتاب و سنت، آن را بپذیرد و در غیر این صورت آن را رها کند.

آنچه در تاریخ اسلام رخ داده این است که عده ای پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، حاکمیت مسلمانان را به دست گرفته و اهل بیت پیامبر علیهم السلام را به حاشیه راندند و به این ترتیب تلاش کردند تا یگانه راه دستیابی به معارف دینی و تعالیم وحیانی را مسدود و راه دیگری جایگزین نمایند. از آنجا که راه جایگزین در حقیقت بی راهه ای پر از موانع و مشکلات بود، اندیشمندان وابسته به جریان حاکمیت کوشیدند تا برای خالی از مشکل جلوه دادن آن، توجیهاات و ادله ای بتراشند؛ اما به یقین هر تلاشی برای کتمان حقیقت و حق نشان دادن باطل نافرجام است و حقیقت برای حق جویان نمایان می شود، هر چند که حق ستیزان ناخوش دارند.

در بحث حاضر نیز تمامی حق طلبان می دانند که هرگز نمی توان تمام آنانی که صحابه نامیده می شوند را مصداق «امت وسط» شمرد و شایسته شاهد بر سایر مردم

دانست؛ بلکه شاهد بودن نیازمند ویژگی هایی است که خداوند در قرآن برخی از آنها را برشمرده است. خدای متعال می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ *
 وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ
 أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ
 وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ
 الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)؛^{۹۱}

ای کسانی که ایمان آورده اید، رکوع و سجود به جای آورید و پروردگارتان را بپرستید و کارهای خیر انجام دهید، باشد که رستگار شوید. در راه خدا آنچنان که شایسته است جهاد کنید. او شما را برگزیده و در دین برای شما سختی قرار نداده است. مانند آیین ابراهیم او شما را از پیش و در این کتاب مسلمان نامیده است تا پیامبر خدا بر شما شاهد باشد و شما بر سایر مردم گواه باشید. به همین روی نماز را به پا دارید، زکات بدهید و به خدا متوسل شوید [چرا که] او مولای شماست و چه مولا و یاری کننده نیکویی است.

بر اساس این دو آیه، شرط شاهد بودن بر سایر مردم، ایمان و قرار گرفتن در طریق عبودیت و بندگی است؛ چرا که خداوند بنده ای را از میان بندگان برمیگزیند که ایمان آورده و با رکوع و سجود مراتب بندگی خویش را در درگاه الهی اعلام کرده باشد و آنچنان که شایسته است، به جهاد - اعم از جهاد با شمشیر و جهاد با نفس - در راه خداوند بپردازد. خداوند پس از برشمردن این ویژگی هاست که میفرماید اگر اینچنین باشید، شاهد بر خلق خواهید بود؛ آن گاه با «فاء تفریع» تأکیدی دوباره می کند که پس از رسیدن به این جایگاه نیز باید نماز را به پا دارید، زکات بدهید و به خداوند پناه برید؛ چرا که تنها او مولای شماست.

آیات قرآن

حال آیا به راستی تمامی صحابه - با آن دامنه و گستره وسیعی که سنن قایلند - دارای چنین ویژگی هایی بوده و به مقام عبودیت رسیده اند؟! مقامی که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله با دارا بودن آن به رسالت برگزیده شده است. روشن است هرگز نمی توان ادعا کرد که تمامی صحابه، شرایط شاهد بودن بر سایر مردم را دارند و این وجه دیگری است بر این که آیه مورد بحث هیچ ارتباطی با عدالت صحابه ندارد و استناد به آن برای اثبات عدالت صحابه به یقین باطل و خلاف آموزه های قرآنی است.

در مقابل و در احادیث اهل بیت علیهم السلام، با توجه به تعالیم نورانی قرآنی به بیان معنای آیه پرداخته شده است. حاکم حسکانی در *شواهد التنزیل* می نویسد:

أخبرنا محمد بن عبدالله بن أحمد الصوفي، قال: أخبرنا محمد بن أحمد بن محمد الحافظ، قال: حدثنا عبدالعزيز بن يحيى بن أحمد، قال: حدثني أحمد بن محمد بن عمير، قال: حدثني بشر بن المفضل، قال: حدثنا عيسى بن يوسف، عن أبي الحسن علي بن يحيى، عن أبان بن أبي عياش، عن سليم بن قيس، عن علي عليه السلام قال: «إِنَّ اللَّهَ إِيَّانَا عَنِّي بِقَوْلِهِ تَعَالَى: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)، فرسول الله شاهد علينا، ونحن شهداء الله على الناس [على خلقه] وحقته في أرضه، ونحن الذين قال الله جلَّ اسمه [فيهم]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)»؛^{۹۲}

محمد بن عبدالله بن احمد صوفی به سند خود از سلیم بن قیس، از علی علیه السلام روایت می کند که حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مراد خدای تعالی از این سخنش [که فرمود]: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ما هستیم. پس پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شاهد بر ماست و ما شاهدان خدا بر مردم [بر خلق خدا] و حجت او در زمینش هستیم. ما کسانی هستیم که خدای عزَّ و جلَّ [درباره ایشان] فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

مرحوم ثقة الاسلام کلینی در کتاب شریف *کافی*، به سند صحیح و به نقل از بُرید عجلّی

می نویسد:

قلت لأبي جعفر عليه السلام قول الله تبارك وتعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)،^{۹۳} قال: «نحن الأمة الوسط ونحن شهداء الله تبارك وتعالى على خلقه وحقه في أرضه». قلت: قوله تعالى: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ) قال: إِيَّانَا عَنِّي ونحن المجتوبون ولم يجعل الله تبارك وتعالى (في الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ)، فالحرج أشدُّ من الضيق (مِلَّةً أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ)، إِيَّانَا عَنِّي خَاصَّةً (وَسَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ) الله سَمَّانَا الْمُسْلِمِينَ (مِنْ قَبْلُ) في الكتب التي مضت (وَفِي

۹۲. *شواهد التنزیل*: ۱ / ۱۲۰ / ش ۱۲۹.

۹۳. سوره بقره، آیه ۱۴۳.

هذا) القرآن (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ)،^{۹۴} فرسول الله صلى الله عليه وآله الشَّهيد علينا بما بَلَّغنا عن الله تبارك وتعالى، ونحن الشَّهداء على النَّاسِ، فمن صدَّق يوم القيامة صدقناه ومن كذَّب كذَّبنا؛^{۹۵}

به ابو جعفر امام باقر عليه السلام عرض کردم: [معنای این] سخن خدای تبارک و تعالی [چیست که فرمود]: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). [امام باقر علیه السلام] فرمودند: «ما امت وسط هستيم. ما شاهدان خدای تبارک و تعالی بر خلق او و حجت های خدا در زمین او هستيم». [راوی می گوید] عرض کردم: [معنای این] سخن خدای تعالی [چیست که فرمود]: (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ). [امام باقر علیه السلام] فرمودند: «مراد ما هستيم و ما برگزیدگان [خدا] هستيم و خدای تبارک و تعالی (في الدين من حرج) قرار نداده است، «حرج» شدیدتر از سختی و [همان] تنگ گرفتن است. [مراد از] (مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ) به طور خاص ما هستيم. [این که می فرماید]: (سَمَّاكُمْ الْمُسْلِمِينَ)، خداوند ما را (مِنْ قَبْلِ) مسلمان نامیده است، [یعنی] در کتابهای پیشین (وفي هذا) [یعنی در] قرآن (لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ). پس رسول خدا صلى الله عليه وآله به سبب آنچه از ناحیه خدای تبارک و تعالی به ما رسانده، شاهد بر ماست و ما گواه بر مردم هستيم. پس هر کس در این باره ما را در روز قیامت تصدیق کند، او را تصدیق و هر کس ما را تکذیب کند، او را تکذیب خواهیم کرد».

حضرت امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر، ضمن یادآوری افاضه دائمی علم الهی از سوی خداوند به اهل بیت علیهم السلام، از جمله رسیدن علوم تازه و تقدیرات جدید مخلوقات در شب قدر به امامان علیهم السلام، این علم الهی را دلیل عدم اختلاف میان امامان و سبب شاهد بودن ایشان بر خلق دانسته اند. ایشان می فرمایند:

لقد قضی أن یکون فی کلّ سنة لیلة یهبط فیها بتفسیر الأمور ... وأیم الله لقد قضی الأمر أن لا یکون بین المؤمنین اختلاف، ولذلك جعلهم شهداء على الناس ليشهد محمد

صلى الله عليه وآله علينا، ولنشهد على شيعتنا، ولتشهد شيعتنا على الناس؛^{۹۶}

۹۴. سوره حج، آیه ۷۸.

۹۵. الکافی: ۱ / ۱۹۱ / ۴ ح ۴.

۹۶. همان: ۱ / ۲۵۰ - ۲۵۱ / ح ۷.

همانا [در علم خدا] تثبیت شده که در هر سال شبی باشد که در آن تفسیر امور را فرو می فرستد ... به خدا سوگند این امر تثبیت شده تا این که میان مؤمنان اختلافی نباشد و بر اساس آن، ایشان را شاهدان بر مردم قرارداده است تا محمد صلی الله علیه وآله گواه بر ما باشد و ما بر شیعیانمان گواه باشیم و شیعیانمان برای مردم شهادت دهند.

بر اساس این حدیث شریف، رکن اساسی شاهد بودن، حضور علمی و آگاهی است و این امری بدیهی است که تردیدی در آن وجود ندارد و روشن است که هیچ کس جز اهل بیت علیهم السلام ادعا نکرده و نمی تواند ادعا کند که هر سال و در شب قدر، روح و فرشتگان بر او نازل شده و تفسیر امور هر ساله را از ناحیه خداوند برای او می آورند و چون تنها اهل بیت علیهم السلام از این امتیاز برخوردارند؛ از این رو تنها ایشان و کسانی که از علوم الهی آنان بهره مند شده باشند می توانند بر سایر مردم شاهد باشند و لاغیر. بر همین اساس حضرت امام باقر علیه السلام در حدیثی دیگر می فرمایند:

إِنَّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)؛ یعنی عدلاً (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). قال: ولا يكون شهداء على الناس إلا الأئمة والرسول، فأما الأمة فإنه غير جائز أن يستشهدها الله تعالى

على الناس وفيهم من لا تجوز شهادته في الدنيا على حزمة بقل؛^{۹۷} همانا خداوند [این آیه را] نازل فرمود: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)؛ یعنی عدل قرار دادیم [و درباره] (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) فرمود: و شاهدان بر مردم فقط امامان و رسولان می باشند؛ اما [درباره] ائمت [باید دانست که] جایز نیست خداوند آنان را شاهد بر مردم بگیرد؛ چرا که در میان آنان کسانی هستند که شهادتشان در دنیا، برای مشتی سبزی نیز پذیرفته نمی شود.

حضرت امام صادق علیه السلام نیز در ذیل این آیه می فرمایند:
(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)،
فإن ظننت أن الله عني بهذه الآية جميع أهل القبلة من الموحدين، أفترى أن من لا يجوز شهادته في الدنيا على صاع من تمر يطلب الله شهادته يوم القيامة ويقبلها منه بحضرة جميع

الأمة الماضية! كلاً لم يعن الله مثل هذا من خلقه، يعني الأمة التي وجبت لها دعوة إبراهيم (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) وهم الأمة الوسطى وهم خير أمة أخرجت للناس؛^{۹۸} (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا).

اگر گمان کنی که مراد خداوند در این آیه تمامی یکتاپرستان اهل قبله و [مسلمانان] هستند [در اشتباهی]. آیا به گمان تو خداوند در روز قیامت

شهادت کسی را می طلبد که در دنیا شهادتش بر یک صاع خرما جایز نیست؟ [آیا خداوند شهادت] او را در حضور تمامی امت های گذشته می پذیرد؟! این طور نیست، خداوند چنین افرادی از خلقش را [در این آیه] اراده نکرده است؛ بلکه معنای کلام خدا امتی است که دعای ابراهیم برای آنها اجابت شده که (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) و ایشان، «امت وسط» و بهترین امتی هستند که برای مردم پدیدار شده اند.

کسانی که دعوت ابراهیم درباره آنان اجابت شده، همان کسانی هستند که از علم الاهی برخوردارند و حاملان علم الاهی کسی نیست جز اهل بیت علیهم السلام.

ابوبصیر نیز در همین راستا، حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که:

سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول: «نحن نُمَطُّ الحجاز». فقلت: وما نُمَطُّ الحجاز؟ قال: «أوسط الأُممات، إنَّ الله يقول: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)»، ثم قال: «إلينا يرجع الغالي وبنا يلحق المقصّر»؛^{۹۹}

شنیدم ابوجعفر امام باقر علیه السلام می فرمود: «ما نُمَطُّ حجاز هستیم». عرض کردم: نُمَطُّ حجاز چیست؟ فرمود: «میانه ترین روش ها»؛ همانا خداوند می فرماید: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا). آن گاه فرمود: «غلوکنندگان به سوی ما باز می گردند و کوتاهی کنندگان به ما می رسند».

پس از این بیان روشن و استدلال قوی در تعیین مصداق حقیقی «امت وسط»، مقتضی است تفسیر دو تن از مفسران شیعه، یکی از متقدمان و یکی از متأخران نیز در ذیل این آیه مطرح شود. مرحوم طبرسی در مجمع البیان می نویسد:

۹۸. تفسیر العیاشی: ۱ / ۶۳ / ش ۱۱۴.

۹۹. همان: ۱ / ۶۳ / ش ۱۱۱.

ثُمَّ بَيْنَ سَبْحَانَهُ فَضْلَ هَذِهِ الْأُمَّةِ عَلَى سَائِرِ الْأُمَمِ، فَقَالَ سَبْحَانَهُ: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) وقد ذكرنا وجه تعلق الكاف المضاف إلى ذلك بما تقدّم. أخبر عزّ إسمه أنّه جعل أُمَّةً نَبِيَّهَ مُحَمَّدَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَدْلًا وَوَاسِطَةً بَيْنَ الرَّسُولِ وَالنَّاسِ. ومتى قيل: إذا كان في الأُمَّة من ليس هذه صفته، فكيف وصف جماعتهم بذلك؟ فالجواب: أنّ المراد به من كان بتلك الصفة، ولأنّ كلّ عصر لا يخلو من جماعة هذه صفتهم.

وروى بُرَيْدُ بْنُ مَعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى، وَنَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَحُجَّتُهُ فِي أَرْضِهِ». وفي رواية أخرى قال: «إِلَيْنَا يَرْجِعُ الْغَالِي وَبِنَا يَلْحَقُ الْمَقْصُرُ». روى الحاكم أبو القاسم الحسكاني في كتاب *شواهد التنزيل لقواعد التفضيل*، بإسناده عن سليم بن قيس الهلالي عن علي عليه السلام: «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى إِيَّانَا عَنِ بَقُولِهِ: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) فرسول الله شاهد علينا، ونحن شهداء الله على خلقه، وحجته في أرضه، ونحن الذين قال الله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

واستدلّ كثير من العلماء بهذه الآية على أنّ إجماع الأُمَّة حجّة من حيث أنّه وصفهم بأنّهم عدول، فإذا عدلهم الله تعالى، لم يجوز أن تكون شهادتهم مردودة. والصحيح أنّها لا تدلّ على ذلك، لأنّ ظاهر الآية أن يكون كلّ واحد من الأُمَّة بهذه الصفة، ومعلوم خلاف ذلك. ومتى حملوا الآية على بعض الأُمَّة، لم يكونوا بأولى ممّن يحملها على المعصومين والأئمّة من آل الرسول عليهم السلام؛^{١٠٠}

سپس خدای سبحان برتری این امت بر سایر امت ها را بیان کرده و فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) و وجه تعلق «کاف مضاف» به «ذلك» را بیشتر ذکر کردیم. خدای عزّ و جلّ خبر داده است که امت پیامبرش محمد صلی الله علیه وآله را عدل و واسطه میان رسول و مردم قرار داده است. و اگر گفته شود: چنانچه در میان امت کسی با این ویژگی وجود نداشته باشد، چگونه همه آن را به این ویژگی توصیف می کنی؟ پاسخ این است که مراد از آن کسی است که این ویژگی را داشته باشد و هیچ دوره ای از گروهی که این ویژگی را دارا باشد، خالی نیست.

برید بن معاویه عجلای از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «ما امت وسط و شاهدان خداوند بر خلقش و حجت های او در زمینش هستیم». ایشان در روایت دیگری فرمود: «بازگشت غلوکنندگان به سوی ماست و اهل تقصیر نیز باید به ما ملحق شوند». حاکم ابوالقاسم

حسکانی نیز در کتاب *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، به اسناد خود از سلیم بن قیس هلالی، از علی علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «همانا مراد خداوند از این سخن اش [که فرمود]: (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ما هستیم؛ پس رسول خد صلی الله علیه وآله شاهد بر ماست و ما شاهدان خدا بر مردم و حجت او در زمین هستیم و ما همان کسانی هستیم که خدای عزّ وجلّ [درباره ایشان] فرمود: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا).

بسیاری از علما بر اساس این آیه، بر حجت بودن اجماع امت استدلال کرده اند، از آن جهت که خداوند آنان را به عادل بودن توصیف کرده است. پس اگر خداوند آنان را عادل شمرده باشد، در این صورت جایز نیست که شهادتشان رد شود؛ در حالی که صحیح آن است که آیه دلالت بر حجیت اجماع نمی کند؛ زیرا ظاهر آیه این است که تك تك امت دارای این ویژگی باشند، در حالی که خلاف آن معلوم است و چنانچه آیه بر برخی از این امت حمل شود، این حمل بر سخن کسی که آن را بر معصومان و امامان از آل رسول الله صلی الله علیه وآله حمل می کند اولویت ندارد. بر اساس بیان مرحوم طبرسی، «امت وسط» باید از سویی ویژگی هایی داشته باشد تا بتواند شاهد خداوند بر مردم شود، و از سویی دیگر، تمامی امت از این ویژگی ها برخوردار نیستند؛ بلکه تنها امامان و اهل بیت معصوم پیامبر علیهم السلام مصداق «امت وسط» و شایسته شاهد بودن بر خلق هستند و هیچ دوره ای از روزگار از وجود آنان خالی نیست.

مرحوم علامه طباطبائی نیز در ذیل این آیه، ضمن نقل و نقد نظر برخی مفسران، برای انحصار «امت وسط» به معصومان علیهم السلام استدلال کرده است. ایشان می نویسد:

قوله تعالى: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا)، الظاهر أنّ المراد كما سنحوّل القبلة لكم لنهديكم إلى صراط مستقيم كذلك جعلناكم أمة وسطاً، وقيل إنّ المعنى ومثل هذا الجعل العجيب جعلناكم أمة وسطاً، وهو كما ترى. وأمّا المراد بكونهم أمة وسطاً شهداء على الناس فالوسط هو المتخلل بين الطرفين لا إلى هذا الطرف ولا إلى ذاك الطرف، وهذه الأمة بالنسبة إلى الناس - وهم أهل الكتاب والمشركون - على هذا الوصف، فإنّ بعضهم - وهم المشركون والوثنيون - إلى تقوية جانب الجسم محضاً لا يريدون إلاّ الحياة الدنيا والإستكمال بملاذها وزخارفها وزينتها، لا يرجون بعثاً ولا نشوراً، ولا يعبأون بشيء من الفضائل المعنوية والروحية، وبعضهم كالنصارى إلى تقوية جانب الروح لا يدعون إلاّ إلى الرهبانية ورفض الكمالات الجسميّة التي أظهرها الله تعالى في مظاهر هذه النشأة الماديّة ... فهؤلاء أصحاب

الروح أبطلوا النتيجة بإبطال سببها وأولئك أصحاب الجسم أبطلوا النتيجة بالوقوف على

سببها والجمود عليها. لكنَّ الله سبحانه جعل هذه الأمة وسطاً بأن جعل لهم ديناً يهدي منتحليه إلى سواء الطريق وسط الطرفين لا إلى هؤلاء، ولا إلى هؤلاء، بل يقوي كلا من الجانبين - جانب الجسم وجانب الروح - ... فهذه الأمة هي الوسط العدل الذي به يقاس ويوزن كلُّ من طرفي الإفراط والتفريط، فهي الشهيدة على سائر الناس الواقعة في الأطراف، والنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وهو المثل الأكمل من هذه الأمة - هو شهيد على نفس الأمة، فهو صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ميزان يوزن به حال الآحاد من الأمة، والأمة ميزان يوزن به حال الناس ومرجع يرجع إليه طرفا الإفراط والتفريط. هذا ما قرره بعض المفسرين في معنى الآية، وهو في نفسه معنى صحيح لا يخلو عن دقة، إلا أنه غير منطبق على لفظ الآية، فإنَّ كون الأمة وسطاً إمَّا يصحَّ كونها مرجعاً يرجع إليه الطرفان، وميزاناً يوزن به الجانبان لا كونها شاهدة تشهد على الطرفين، أو يشاهد الطرفين، فلا تناسب بين الوسطية بذاك المعنى الشهادة، وهو ظاهر، على أنه لا وجه حينئذٍ للتعرض بكون رسول الله شهيداً على الأمة، إذ لا يترتب شهادة الرسول على الأمة على جعل الأمة وسطاً، كما يترتب الغاية على المغيبي والغرض على ذيه.

على أنَّ هذه الشهادة المذكورة في الآية، حقيقة من الحقائق القرآنية تكرر ذكرها في كلامه سبحانه، واللائح من موارد ذكرها معنى غير هذا المعنى. قال تعالى: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا)،^{١٠١} وقال تعالى: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ

كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ)،^{١٠٢} وقال تعالى: (وَوَضِعَ الْكِتَابَ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ)،^{١٠٣} والشهادة فيها مطلقة، وظاهر الجميع على إطلاقها هو الشهادة على أعمال الأمم، وعلى تبليغ الرسل أيضاً، كما يومی إليه قوله تعالى: (فَلَنَسْأَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْأَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ)،^{١٠٤} وهذه الشهادة وإن كانت في الآخرة يوم القيامة، لكن تحملها في الدنيا على ما يعطيه قوله تعالى - حكاية عن عيسى عليه السلام - (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)،^{١٠٥} وقوله تعالى: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا)^{١٠٦} ومن الواضح أنَّ هذه الحواس العاديّة التي فينا، والقوى

١٠١. سورة نساء، آية ٤١.

١٠٢. سورة نحل، آية ٨٤.

١٠٣. سورة زمر، آية ٦٩.

١٠٤. سورة أعراف، آية ٦.

١٠٥. سورة مائدة، آية ١١٧.

١٠٦. سورة نساء، آية ١٥٩.

المتعلقة بها لا تتحمّل إلا صور الأفعال والأعمال فقط، وذلك التحمّل أيضاً إنما يكون في شيء يكون موجوداً حاضراً عند الحسّ لا معدوماً ولا غائباً عنه، وأمّا حقائق الأعمال والمعاني النفسانية من الكفر والإيمان والفوز والخسران، وبالجملة كلّ خفي عن الحسّ ومستبطن عند الإنسان - وهي التي تكسب القلوب، وعليه يدور حساب ربّ العالمين يوم تبلى السرائر، كما قال تعالى: (وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ)، فهي ممّا ليس في وسع الإنسان إحصاؤها والإحاطة بها وتشخيصها من الحاضرين فضلاً عن الغائبين إلاّ رجل يتولّى الله أمره ويكشف ذلك له بيده

والحاصل أنّ هذه الشهادة ليست هي كون الأمة على دين جامع للكمال الجسماني والروحاني، فإنّ ذلك على أنّه ليس معنى الشهادة خلاف ظاهر الآيات الشريفة.

بل هي تحمل حقائق أعمال الناس في الدنيا من سعادة أو شقاء، ردّ وقبول، وانقياد وتمرد، وأداء ذلك في الآخرة يوم يستشهد الله من كلّ شيء، حتّى من أعضاء الإنسان، (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا).^{١٠٧}

ومن المعلوم أنّ هذه الكرامة ليست تنالها جميع الأمة، إذ ليست إلاّ كرامة خاصة للأولياء الطاهرين منهم، وأمّا من دونهم من المتوسّطين في السعادة، والعدول من أهل الإيمان، فليس لهم ذلك، فضلاً عن الأجلاف الجافية، والفراعنة الطاغية من الأمة، وستعرف في قوله تعالى: (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصّٰدِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصّٰلِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا)^{١٠٨} إن أقلّ ما يتصف به الشهداء - وهم شهداء الأعمال - أنّهم تحت ولاية الله ونعمته وأصحاب الصراط المستقيم، وقد مرّ إجمالاً في قوله تعالى: (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ).^{١٠٩}

فالمراد بكون الأمة شهيدة، أنّ هذه الشهادة فيهم، كما أنّ المراد بكون بني إسرائيل فضّلوا على العالمين، أنّ هذه الفضيلة فيهم من غير أن يتصف به كلّ واحد منهم، بل نسب وصف البعض إلى الكلّ لكون البعض فيه

ومنه، فكون الأمة شهيدة هو أنّ فيهم من يشهد على الناس يشهد الرسول عليهم معنى الشهادة غاية متفرعة في الآية على جعل الأمة وسطاً، فلا محالة تكون الوسطية معنى يستتبع الشهادة والشهداء، وقد قال الله تعالى: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا

١٠٧. سورة فرقان، آية ٣٠.

١٠٨. سورة نساء، آية ٦٩.

١٠٩. سورة فاتحة، آية ٧.

وَأَعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ)،^{١١٠} جعل تعالى كون الرسول شهيداً عليهم وكونهم شهداء على الناس غاية متفرعة على الإجتباء ونفي الحرج عنهم في الدين، ثم عرف الدين بأنه هو الملة التي كانت لأبيكم إبراهيم الذي سماكم المسلمين من قبل، وذلك حين دعا لكم ربه وقال: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ)،^{١١١} فاستجاب الله دعوته وجعلكم مسلمين، تسلمون له الحكم والأمر من غير عصيان واستنكاف، لذلك ارتفع الحرج عنكم في الدين، فلا يشق عليكم شيء منه ولا يحرج، فأنتم المجتوبون المهديون إلى الصراط، المسلمون لربهم الحكم والأمر، وقد جعلناكم كذلك ليكون الرسول شهيداً عليكم وتكونوا شهداء على الناس، أي تتوسطوا بين الرسول وبين الناس فتصلوا من جهته إليهم، وعند ذلك يتحقق مصداق دعائه عليه السلام فيكم وفي الرسول حيث قال: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ)،^{١١٢} فتكونون أمة مسلمة أودع الرسول في قلوبكم علم الكتاب والحكمة، ومزكّين بتزكيته، والتزكية التطهير من قذرات القلوب، وتخليصها للعبودية، وهو معنى الإسلام - كما مرّ بيانه - فتكونون مسلمين خالصين في عبوديتكم، وللرسول في ذلك القدم الأول والهداية والتربية، فله التقدّم على الجميع، ولكم التوسط باللحوق به، والناس في جانب، وفي أول الآية وآخرها قرائن تدلّ على المعنى الذي استفدناه منها غير خفية على المتدبّر فيها سببها في محلّه إن شاء الله؛^{١١٣}

(وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا) و
ظاهراً مراد آيه آن است كه همانطور كه به زودی قبله را برایتان برمی گردانیم تا به سوی صراط مستقیم هدایتان کنیم. همچنين شما را امتی وسط قرار دادیم. و مراد از «امت وسط» و شاهد بودن بر مردم این است کلمه «وسط» به معنای چیزی است كه میانه دو طرف قرار گرفته باشد، نه از آن طرف باشد و نه از این طرف. این امت نسبت به مردم - یعنی اهل کتاب و مشرکان -

١١٠. سوره حج، آیه ٧٨.

١١١. سوره بقره، آیه ١٢٨.

١١٢. همان، آیه ١٢٩.

١١٣. تفسیر المیزان: ١ / ٣١٩ - ٣٢٣.

همین ویژگی را دارند، برای این که يك دسته از مردم - یعنی مشرکان و وثنی ها - تنها و تنها جانب جسم را تقویت کرده و جز زندگی دنیا و به کمال رساندن لذتها، زخارف و زینت دنیا چیز دیگری نمی خواهند، و نه به برانگیخته شدن در قیامت امید دارند. نه احتمال نشوری می دهند و نه کمترین اعتنایی به فضائل معنوی و روحی دارند. و برخی دیگر از مردم همچون نصارا، تنها جانب روح را تقویت کرده و جز به رهبانیت و ترك

کمالات جسمی - که خدا در مظاهر این نشئه مادی ظهورش داده - دعوت نمی کنند ... پس این اصحاب روح، رسیدن به آن هدف را با باطل کردن سبب آن، آن را باطل کرده اند، و اصحاب جسم نیز با توقف بر سبب و جمود در آن، نتیجه را ابطال کرده اند. اما خداوند سبحان این امت را وسط قرار داد؛ یعنی برای آنان دینی قرار داد که متدینان به آن، دین را به سوی راه وسط و میانه هدایت می کند، نه به سوی اصحاب جسم و اصحاب روح؛ بلکه هر دو طرف را تقویت می کند، هم جانب جسم را، و هم جانب روح را

پس این امت که همان امت وسط و عدل است، امتی است که باید هر دو طرف افراط و تفریط با آن سنجیده شود؛ از این رو شاهد بر سایر مردم است که در دو طرف قرار دارند و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز مَثَلِ اعْلای این امت است؛ به همین روی او شاهد بر خود امت است. پس او میزانی است که وضعیت تك تك افراد امت با او سنجیده می شود و امت میزانی است که حال سایر مردم با آن وزن می شوند و مرجعی است که دو طرف افراط و تفریط باید به سوی او بازگردند.

این همان معنایی است که برخی از مفسران در تفسیر آیه بیان کرده است. البته گفتار اینان هر چند در جای خود صحیح و دقیق است، الا این که با لفظ آیه منطبق نیست؛ زیرا درست است که وسط بودن امت مصحح آن است که این امت میزان و مرجع برای دو طرف افراط و تفریط باشد، و میزانی است که دو طرف با آن سنجیده می شود؛ ولی دیگر مصحح آن نیست که شاهد بر دو طرف نیز باشد و یا دو طرف را مشاهده نماید؛ چرا که خیلی روشن است که هیچ تناسبی میان وسط بودن - به این معنا - و شاهد بودن نیست.

علاوه بر این که در این صورت، دیگر وجهی نیست که به خاطر آن، متعرض شهادت رسول بر امت نیز بشود؛ زیرا شاهد بودن رسول بر امت نتیجه شاهد بودن و وسط بودن امت نیست، آن گونه که هر غایت را بر مغیی و هر غرض را بر ذی غرض مترتب می کنند.

بدان که شهادت مذکور در آیه، حقیقتی از حقایق قرآنی است که ذکر آن در کلام خداوند سبحان مکرر به میان آمده است. از موارد مشابهی که شهادت در معنایی غیر از این معنا ذکر شده است، این سخن خدای تعالی است که می فرماید: (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا). و می فرماید: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ). همچنین می فرماید: (وَوُضِعَ الْكِتَابُ وَجِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَالشُّهَدَاءِ) و «شهادت» در آن مطلق است و ظاهر همه بر اطلاق آن، همان شهادت بر اعمال امت ها و همچنین بر تبلیغ رسولان است؛ چنان که این فرمایش خدای تعالی به آن اشاره دارد که فرمود: (فَلَنَسْتَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلَنَّ الْمُرْسَلِينَ) و هر چند این شهادت در آخرت و روز قیامت است؛ لیکن تحمل آن در دنیا است، بر اساس آنچه قول خدای تعالی - به حکایت از عیسی علیه السلام - می رساند: (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ)، و سخن خدای تعالی [که فرمود]: (يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا). واضح است که این حواس عادی ما و قوای متعلق به این حواس، چیزی جز صورت افعال و اعمال را دریافت نمی کنند و این دریافت در چیزی است که موجود و نزد حس حاضر باشد، نه درباره امور معدوم و غائب از حس. اما حقایق اعمال و معانی نفسانی اعم از کفر و ایمان، رستگاری و زیانکاری و بالجمله همه آنچه از حس مخفی و نزد انسان پوشیده است، اموری هستند که قلب آنها را اکتساب می کند و حساب پروردگار عالمیان بر مدار آنها می گردد «در روزی که پرده ها برداشته می شود»، چنان که خدای تعالی می فرماید: (وَلَكِنْ يُوَاخِذُكُمْ بِمَا كَسَبَتْ قُلُوبُكُمْ). پس آن از چیزهایی است که احصاء آن در وسع انسان ممکن نیست و انسان بدان احاطه ندارد و تشخیص اش در حاضران ممکن نمی باشد تا چه رسد به افراد غائب! مگر برای مردی که خداوند تولیت امرش را بر عهده گرفته و به دست خویش آن را برای او مکشوف ساخته است.

خلاصه سخن این شد که شهادت مورد نظر آیه، این نیست که [به قول برخی از مفسران] امت دارای دینی هستند که جامع کمالات جسمانی و روحانی است؛ چرا که علاوه بر مخالفت با ظاهر واژه «شهادت»، خلاف ظاهر آیات شریف قرآن نیز می باشد؛ بلکه شهادت عبارت است از پذیرش حقایق اعمال مردم در دنیا از سعادت و شقاوت، یا رد و قبول، و یا انقیاد و تمرد. و انجام این شهادت در روز قیامت خواهد بود، روزی که خدای تعالی از هر چیز حتی از اعضاء بدن انسان

شاهد می گیرد. روزی که رسول می گوید: (وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا).

و معلوم است که همه امت به چنین کرامتی نمی رسند؛ زیرا کرامت خاصی برای اولیاء طاهرین ایشان است. اما مرتبه پایین تر از آنان که مؤمنان متوسط در سعادت و افراد عادل از اهل ایمان هستند چنین شهادتی ندارند، تا چه رسد به افراد جلف و توخالی، و فرعون های طاعی از امت، و به زودی در بحث از آیه (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا) خواهی دانست که کمترین چیزی که شهدا به آن توصیف می شوند - آنان شاهدان اعمالند - آن است که آنان تحت ولایت و نعمت خداوند بوده و اصحاب صراط مستقیم اند که به اختصار در ذیل آیه (صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ) گذشت.

پس مراد از شهید بودن امت آن است که این شهادت در [برخی از] امت است، چنان که مراد از برتری بخشیدن بنو اسرائیل بر عالمیان آن است که این برتری در [برخی از] آنان است، بدون آن که یکایک آنان به آن متصف شوند؛ بلکه وصف برخی را به همه نسبت داده است، از آن رو که این بعض در آن کل و از میان کل است. پس شهید بودن امت به این معناست که در میان امت کسانی هستند که بر مردم شهادت می دهند و رسول بر ایشان شهادت خواهد داد ...

معنای شهادت نهایی است که در آیه «وسط قرار گرفتن امت» متفرع شده است؛ از این رو، ناگزیر در وسط بودن معنایی نهفته است که شهادت شاهدان را به دنبال دارد؛ همان طور که خدای تعالی می فرماید: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَعَابِدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ * وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ). خدای تعالی شهید بودن رسول بر امت و شهید بودن امت بر مردم را فرع بر اجتناب و گزینش و نفی حرج از ایشان در دین قرار داده است؛ سپس دین را معرفی کرده به این که آن آیینی است که برای پدرتان ابراهیم بوده که شما را از پیش مسلمان نامیده و آن هنگام دعا و درخواست از پروردگارش برای شما بوده است که گفت: (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةٌ مُسْلِمَةٌ لَكَ)، پس خداوند دعای او را استجابت فرمود و شما را مسلمان قرار داد که بدون

سرکشی و استنکاف، تسلیم حکم و امر او شوید و به همین سبب است که حرج در دین را از شما برداشت. پس چیزی از دین بر شما حرج و مشقتی ندارد؛ از این رو شما برگزیدگان و هدایت شدگان به راه و تسلیم حکم و امر پروردگارتان هستید و به تحقیق شما را این گونه قرار دادم تا رسول، گواه بر شما و شما گواه بر مردم باشید؛ یعنی واسطه میان رسول و مردم باشید و از جهتی آنها را به هم وصل کنید و در اینجا مصداق دعای ابراهیم علیه السلام در شما و در رسول محقق شد، آنجا که فرمود: (رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ). پس شما امت مسلمان شدید و رسول در قلب های شما علم کتاب و حکمت را به ودیعه نهاد و به تزکیه او پاکیزه شدید و تزکیه نیز پاک شدن از آلودگی های قلب و خالص ساختن قلب برای عبودیت است و این معنای اسلام است - چنان که بیان گذشت - پس شما مسلمان خالص در بندگی شدید و در آن قدم نخست برای رسول، هدایت و تربیت است و در همه امور او تقدم دارد و وسط بودن شما به سبب پیوستن به او است و مردم در اطراف قرار دارند و در ابتدا و انتهای آیه قرائتی وجود دارد که بر این معنایی که ما استفاده کردیم دلالت می کند و این بر کسی که در آیه تدبیر کند پوشیده نیست و در محل خود آن را بیان خواهیم کرد. إن شاء الله.

حاصل آن که به قرینه آیه (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ ...)، معلوم می شود که «امت وسط» منحصر در برگزیدگان الهی است. ایشان همان کسانی هستند که مورد دعای حضرت ابراهیم علیه السلام قرار گرفته و واجد این صفت شده اند و به مقام عبودیت نائل آمده اند.

در نتیجه آیه هیچ ربطی به صحابه و عدالت آنان ندارد و برگزیدگان خداوند تنها معصومان از اهل بیت پیامبر علیه السلام هستند و اگر برخی از غیر معصومان نیز داخل در حکم این آیه باشند، مراد اصحابی هستند که به برکت تبعیت کامل از اهل بیت صلوات الله عليهم أجمعین مورد رضا و کرامت الهی واقع شده اند. جای بسی تعجب است که نویسنده کتاب *التفسير الأثري الجامع*، بدون توجه به بیانات و استدلال های روشن علامه طباطبائی رحمه الله در ذیل این آیه، از وی انتقاد می کند که چرا برای قول صحابی اعتباری قایل نیست! وی می گوید:

ولتفسير الصحابي قيمته الأعلى في مجال الإعتبار العلمي، حيث هم أبواب علم النبي صلى الله عليه وآله والطرق الموصلة إليه، وقد ربّاهم وعلمهم وفقهم ليكونوا وسائط بينه وبين الناس

ومن ثمّ فنستغرب موضع سيّدنا العلامة الطباطبائي رحمه الله المتردّد في اعتبار قول الصحابي وكذا التابعي في مجال التفسير، نظراً لعدم دليل خاصّ على الإعتبار!!
أو لا يكفي قوله تعالى: (فَلَوْ لَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ) (دليلاً على حجّية قولهم في الإنذار والتبيين فيما تفقّهوا؟!

أولم يكن ربّاهم رسول الله صلى الله عليه وآله ليصدروا عنه وليربّوا الناس كما ربّاهم؟
وليصبحوا مراجع للناس يفيدونهم ويستفيدون منهم. (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا). أو ليس قد جعلهم أمانة للأمة من بعده كما هو أمانة لأصحابه في حياته؟^{١١٤}

برای تفسیر صحابی در عرصه اعتبار علمی و عملی ارزش فزاینده ای است، بدان جهت که آنان ابواب علم پیامبر صلی الله علیه وآله و راههای رسیدن به او هستند و پیامبر آنان را تربیت کرده، علم آموخته و فقیه ساخته تا واسطه میان او و مردم باشند! ... و از اینجاست که از موضع استادمان علامه طباطبائی رحمه الله تعجب می کنیم که در اعتبار گفتار صحابه و همچنین اعتبار قول تابعی در عرصه تفسیر تردید دارد. با این نگاه دلیل خاصی برای اعتبار قول آنها وجود ندارد.
آیا قول خدای تعالی [در این باره] کفایت نمی کند [که فرمود]: «پس اگر از هر طایفه ای گروهی برای تفقه در دین بکوشند و هنگامی که به آنان مراجعه می شود آن را به قوم خود بیاموزند باشد که از نافرمانی خدا پرهیز کنند»، دلیل باشد برای حجیت سخنانشان در انذار و تبیین آنچه آموخته اند؟

آیا چنین نبوده که رسول خدا صلی الله علیه وآله آنان را تربیت کرده تا کلام او را صادر و مردم را تربیت کنند، همان گونه که پیامبر آنان را تربیت کرده بود؟ و مرجع مردم باشند و به مردم فایده برسانند و مردم از آنان استفاده کنند «و اینچنین شما را امت وسط قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و رسول بر شما گواه باشد». آیا چنین نیست که رسول خدا

صلی الله علیه وآله آنان را پس از خودش در میان امت امین قرار داد، چنان که خود او در حیاتش برای اصحاب خود امین بود؟

وی در کتابی دیگر به نام *التفسیر والمفسرون*، به همین مضامین اظهار نظر کرده است.^{۱۱۰} این از يك اندیشمند و قرآن پژوه بسیار بعید و عجیب است؛ زیرا - چنان که گفتیم - با آموزه های قرآنی و تعالیم نورانی اهل بیت علیهم السلام و نیز با درك بین عقل مخالفت دارد. آیا به راستی تمامی صحابه ابواب علم پیامبر و مرجع دینی مردم اند؟! اگر چنین باشد، با این همه اختلافی که در میان اصحاب در ابواب مختلف وجود دارد، تکلیف مردم چیست؟ آیا همه اصحاب پیامبر به تربیت و تعلیم پیامبر تن دادند و در دین فقیه شدند؟! آیا نادیده گرفتن پیام رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم و تن دادن به محصول سقیفه بنی ساعده نتیجه تفقه در دین بود؟ آیا آیه که تفقه در دین را برای عده ای از اهل هر زمان واجب دانسته است، به واقع بر اعتبار قول صحابه دلالت دارد؟! وجه دلالت این آیه بر حجیت سخن صحابه چیست؟ این گونه بحث کردن و طرح ادعاهای بی دلیل از فضای مباحث علمی بسیار دور است و اندیشمندان باید بر اساس ضوابط علمی و عقلی صحیح سخن بگویند تا در انگیزه های آنان تردیدی به وجود نیاید. اهل انصاف قضاوت کنند که آیا رواست پس از بیان و استدلال روشن علامه طباطبائی در ذیل آیه (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، یکسره آنها را نادیده گرفت و باز هم این آیه را به عنوان دلیلی بر حجیت قول صحابه شمرد؟! آن هم بدون بررسی دلایل و صرفاً با ادعایی بی اساس! فاعتبروا یا اولی الألباب.

جالب اینجاست که حتی برخی از متعصب ترین اندیشمندان سنی نیز چنین سخنی نگفته و آن را خلاف واقع دانسته اند. در پایان، پیش از نقل سخن اهل سنت و برای کامل شدن مباحث مربوط به این آیه، به نقل و بررسی سخنی از ابوحنیفه اندلسی درباره دلالت آیه بر حجیت اجماع خواهیم پرداخت و سپس به مناسبت، سخن ابن قیم جوزیه و یکی دیگر از اندیشمندان مورد اعتماد سنی را درباره دلالت آیه بر عدالت صحابه و حجیت اجماع نقل خواهد شد. ابوحنیفه اندلسی در *تفسیر البحر المحیط* می نویسد:

ومعنى وسطاً: عدولاً، روي ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقد تظاهرت به عبارة المفسرين. وإذا صحَّ ذلك عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وجب المصير في تفسير الوسط إليه. قيل: خيار، أو قيل: متوسطين في الدين بين المفرط والمقصر، لم يتخذوا واحداً من الأنبياء

إلهاً، كما فعلت النصارى، ولا قتلوه، كما فعلت اليهود. واحتج جمهور المعتزلة بهذه الآية على أن إجماع الأمة حجة فقالوا: أخبر الله عن عدالة هذه الأمة وعن خيرتهم، فلو أقدموا على شيء، وجب أن يكون قولهم حجة؛^{١١٦}

معنای وسط بودن عادل بودن است که این مطلب از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده است و عبارت مفسران نیز در همین معنا ظهور دارد، و چنانچه انتساب این سخن از رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح باشد، واجب است در تفسیر وسط به

آن ارجاع دهیم. [همچنین] گفته شده: [معنای وسط] خیر بودن است. یا گفته شده: میانه رو بودن در دین - بین افراط کنندگان و مقصران -، است به طوری که هیچ يك از انبیاء را خدا ندانسته اند؛ چنان که نصارا این کار را کرده اند، و هیچ پیامبری را نکشته اند؛ چنان که یهود این کار را انجام داده است. جمهور معتزله نیز با استناد به این آیه، بر حجیت اجماع امت احتجاج کرده، می گویند: خداوند از عدالت و خیر بودن این امت خبر داده است؛ از این رو اگر آنان بر چیزی اقدام کردند، واجب است که قولشان حجت باشد.

در پاسخ به این سخن باید گفت:

اولاً ابوحیان اندلسی برای آنچه که احتمال می دهد روایت رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد دلیل و حتی شاهی ارائه نداده است.

ثانیاً خود وی نیز شك دارد که چنین روایتی اصل و اساسی داشته باشد؛ از این رو به صورت مشروط می گوید که اگر نسبت این روایت به رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیح باشد، التزام به آن لازم خواهد بود. وی به جهت تردید در اصل چنین روایتی، اقوال دیگری را نیز درباره معنای «وسط» مطرح می کند، با این وجود گویا بر اساس همان روایت مشکوک، معنای عدالت را پذیرفته و آیه را دلیلی بر عدالت امت شمرده است. اما قول به عدالت همه امت با واقعیت عینی و وجدانی مخالفت دارد.

وی همچنین می گوید: «جمهور معتزله با استناد به این آیه بر حجیت اجماع استدلال می کنند».

اما اولاً این مطلب به معتزله اختصاص ندارد و برخی اشاعره نیز این آیه را دلیل بر حجیت اجماع دانسته اند.

ثانیاً - چنان که گفتیم - این آیه هیچ ارتباطی با حجیت اجماع ندارد؛ زیرا چنان چه بپذیریم معنای «وسط» در این آیه «عدالت» است، باز هم نمی توان گفت که تک تک افراد این امت عادلند. آری! در نهایت می توان گفت مجموع امت من حیث المجموع نسبت به سایر امت ها از عدالت بیشتری برخوردارند و این به خاطر وجود افرادی معصوم و یا بسیار عادل در میان این امت است که درجه عدالتشان به مراتب بالاتر از اشخاص عادل سایر امت هاست.

این نکته هم در خور توجه است که شافعی بر اساس ادعای برخی، برای یافتن دلیلی از قرآن برای حجیت اجماع سیصد بار قرآن را از ابتدا تا انتها با دقت و تأمل خوانده است؛ اما در این آیه قرینه ای نیافته که بر حجیت اجماع دلالت داشته باشد!

و بالاخره این که اگر به واقع تمامی امت در مطلبی اجماع داشته باشند، ما نیز آن را می پذیریم؛ چرا که در صورت اجماع واقعی، قهراً حضرت امیرالمؤمنین و اهل بیت معصوم رسول خدا علیهم السلام نیز داخل در اجماع هستند و قول ایشان برای ما به یقین حجت است. اما در واقع چنین اجماعی وقوع خارجی ندارد؛ به همین جهت عملاً حجیت اجماع کبرایی بدون صغرا است.

ابن قیم جوزیه - که شاگرد ابن تیمیه است و در مواردی تعصب وی از استادش بیشتر و شدیدتر است - استناد به این آیه را برای اثبات حجیت اجماع رد کرده و می نویسد:

قوله تعالى: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (وَأَيْضاً فَإِنَّ الْأَحْكَامَ الْمَعْلُوقَةَ عَلَى الْمَجْمُوعِ يُؤْتَى فِيهَا بِاسْمِ يَتَنَاوَلُ الْمَجْمُوعِ دُونَ الْأَفْرَادِ كَقَوْلِهِ: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا)، وقوله (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ)، وقوله (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ)، فَإِنَّ لَفْظَ الْأُمَّةِ وَلَفْظَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ

لا يمكن توزيعه على أفراد الأمة وأفراد المؤمنين؛^{۱۱۷}

قول خدای تعالی [که فرمود]: (اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) و همچنین احکام معلق بر مجموع امت است و [هرجا] نامی از احکام آمده، بر مجموع غیر از افراد باز می گردد؛ مثل این گفتار خداوند که: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) و قول او [که فرمود]: (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) و قول او [که فرمود]: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ)؛ پس همانا لفظ «امت» و لفظ «سبیل المؤمنین» ممکن نیست را بر [تک تک] افراد امت و افراد مؤمنان توزیع کرد.

وی در ادامه، بحث مفصلی را که حاصلش اثبات عدم امکان وقوع خارجی اجماع است، مطرح می‌کند.

علاءالدین بخاری، یکی دیگر از اندیشمندان سنی است که در کتاب *کشف الأسرار* می‌نویسد:

فيقتضي ذلك أن يكون مجموع الأمة موصوفاً بالعدالة، إذ لا يجوز أن يكون كل واحد موصوفاً بها، ولأنّ الواقع خلافه، فوجب أن يكون ما أجمعوا عليه حقاً؛ لأنّه لو لم يكن حقاً كان باطلاً وكذباً والكاذب المبطل يستحقّ الذم فلا يكون عدلاً، وهو معنى قوله وذلك أي كونهم وسطاً يضاد الجور أي الميل عن سواء السبيل؛^{۱۱۸}

پس اقتضا می‌کند که مجموع امت موصوف به عدالت شوند؛ چرا که جایز نیست تک تک امت به عدالت موصوف شوند، زیرا واقع خلاف آن است؛ از این رو واجب است که آنچه بر آن اجماع کرده اند حق باشد و اگر آن حق نباشد، باطل و کذب خواهد بود و کاذب مبطل، مستحقّ ذم است؛ به همین روی عادل نمی‌باشد و این معنای سخن خداوند است و آن بدین معناست که وسط بودن آنان با جور؛ یعنی انحراف از راه مستقیم در تضاد است.

بنا بر این روشن شد که آیه هیچ ارتباطی به عدالت صحابه ندارد و نهایتاً عدالت برخی از افراد این امت - که بر اساس قرآن به مقام عبودیت رسیده و ویژگی‌های خاصی دارند - ثابت می‌شود و چون تنها اهل بیت پیامبر علیهم السلام از مقام عبودیت و ویژگی‌های مذکور برخوردارند، تنها و تنها ایشان می‌توانند مصداق «امت وسط» باشند.

۳. آیه (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)

یکی دیگر از آیاتی که بر اساس ادعای مکتب خلفاء بر عدالت صحابه دلالت می کند، آیه شصت و چهارم سوره مبارک انفال است. خداوند در این آیه می فرماید:

(یا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛

ای پیامبر، خداوند و برخی از مؤمنان که از تو تبعیت می کنند برای تو کافی است.

پیشتر در ذیل عنوان «دلایل اهل تسنن بر نظریه عدالت صحابه»، عبارت ابن حجر عسقلانی مطرح شد. وی در این عبارت و به نقل از خطیب بغدادی، شش آیه از آیات قرآن کریم را به عنوان ادله نظریه عدالت صحابه مطرح کرده بود. پیش از این، دو آیه از میان آیات شش گانه مذکور بررسی و عدم ارتباط آنها با بحث عدالت صحابه روشن شد. در اینجا به بررسی دلالت این آیه بر مدعای سنیان می پردازیم.

خطیب بغدادی در کتاب *الكفاية في علم الرواية*، بابی با عنوان «باب ما جاء في تعديل الله ورسوله للصحابة» باز کرده است. وی در این باب می نویسد:

وإنه لا يحتاج إلى سؤال عنهم وإنما يجب فيمن دونهم. كل حديث اتصل إسناده بين من رواه وبين النبي لم يلزم العمل به إلا بعد ثبوت عدالة رجاله، ويجب النظر في أحوالهم سوى الصحابي الذي رفعه إلى رسول الله صلى الله عليه وآله؛ لأن عدالة الصحابة ثابتة معلومة بتعديل الله لهم وإخباره عن طهارتهم واختياره لهم في نص القرآن ... فمن ذلك قوله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)؛^{۱۱۹}

همانا درباره صحابه احتیاجی به پرسش درباره آنان نیست و پرسش درباره هر کسی غیر از آنان واجب است. هر حدیثی که اسنادش میان روایت کننده آن و میان پیامبر متصل گردد، عمل به آن

لازم نیست، مگر پس از ثبوت عدالت راویان روایت. بررسی شرح حال تمام راویان سند واجب است، غیر از صحابی که حدیث را به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مرفوع ساخته است؛ چرا که عدالت صحابه ثابت و معلوم است، به سبب آن که خداوند آنان را عادل شمرده و از پاکی آنها و گزینش آنان برای خود در قرآن گزارش کرده است که از آن جمله ... این سخن خدای تعالی است [که فرمود]: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ).

برای روشن شدن معنای آیه و وجه دلالت آن، ابتدا باید دید خداوند سبحان این آیه را درباره چه موضوعی بیان فرموده است؟ برای فهم این مطلب کافی است که آیات قبل و پس از این آیه نیز قرائت شوند. با مراجعه به این آیات، معلوم می شود که اساساً این آیات مربوط به جنگ و قتال با کافران و مشرکان است. خداوند در این آیات خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(فَإِذَا تَتَفَقَّهُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلَفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدَّكُرُونَ * وَإِذَا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ * وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ * وَأَعِدُوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ * وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آيَدَكَ بِبَنْصَرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَالْأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ)؛^{۱۳۰}

اگر آنها را در [میدان] جنگ بیای، آن چنان به آنها حمله کن که جمعیت هایی که پشت سر آنها هستند پراکنده شوند، شاید متذکر گردند [و عبرت گیرند] و هرگاه [با ظهور نشانه هایی] از خیانت گروهی بیم داشتی [که عهد خود را شکسته]، به طور عادلانه به آنان اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند خائنان را دوست نمی دارد! آنان که راه کفر پیش گرفتند،

گمان نکنند [با این اعمال] پیش رفته اند [و از قلمرو کیفر ما، بیرون رفته اند]. آنها هرگز ما را ناتوان نخواهند کرد. هر نیرویی در توان دارید برای مقابله آماده سازید و اسب های ورزیده [برای میدان نبرد برید] تا

به وسیله آن، دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید. [همچنین] گروه دیگری غیر از اینها را که شما نمی شناسید و خدا آنها را می شناسد و هر چه در راه خدا [و برای تقویت بنیه دفاعی اسلام] انفاق کنید، به طور کامل به شما بازگردانده می شود، و به شما ستم نخواهد شد و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن، که او شنوا و داناست.

و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است او همان کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تقویت کرد و دل های آنها را با هم الفت داد. اگر تمام آنچه را روی زمین است صرف می کردی که میان دل های آنان الفت دهی نمی توانستی؛ ولی خداوند در میان آنان الفت ایجاد کرد و او توانا و حکیم است.

ای پیامبر، خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند برای حمایت تو کافی است. ای پیامبر، مؤمنان را به جنگ [با دشمن] تشویق کن. هرگاه بیست نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر غلبه می کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند پیروز می گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که نمی فهمند.

بنا بر این روشن شد که آیه مورد بحث، با **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ هُتِمَتْ نَفْسُكُمْ بِمَوْتٍ مُنْجِيَةٍ أَوْ أُسِرْتُمْ أَوْ أُسِرَتِ نِسَابُكُمْ أَوْ أُسِرَتِ نِسَابُكُمْ أَوْ أُسِرَتِ نِسَابُكُمْ** ارتباط دارد، و مراد از مؤمنانی که خداوند ایشان را برای یاری رسول خود **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** کافی می داند، شخص یا اشخاص مشخص و معهودی در آن قضیه معین خارجی هستند. آن قضیه معین مربوط به یکی از جنگ های رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** و مراد آیه، فرد یا افرادی است که در آن جنگ با رسول خدا **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ** همراه بوده اند.

ارتباط این آیه با جنگ و قتال مطلبی است که مفسران سنی نیز به آن تصریح کرده اند. ابن کثیر در ذیل آیه **(يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ)** - که بلافاصله پس از آیه مورد بحث آمده است - می گوید:

يَحْرِضُ تَعَالَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَالْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ وَمَنَاجِزَةَ الْأَعْدَاءِ وَمَبَارِزَةَ الْأَقْرَانِ، وَيُخْبِرُهُمْ أَنَّهُ حَسْبُهُمْ، أَي: كَافِيَهُمْ وَنَاصِرُهُمْ وَمُؤَيِّدُهُمْ عَلَى عَدُوِّهِمْ، وَإِنْ كَثُرَتْ أَعْدَادُهُمْ وَتَرَادَفَتْ أَمْدَادُهُمْ، وَلَوْ قَلَّ عِدَدُ الْمُؤْمِنِينَ. قَالَ ابْنُ أَبِي حَاتِمٍ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَثْمَانَ

بن حکیم، حدثنا عبيدالله بن موسى، أنبأنا سفيان، عن شوذب عن الشعبي في قوله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) قال: حسبك الله وحسب من شهد معك؛^{۱۲۱}

خدای تعالی پیامبرش صلی الله علیه وآله و مؤمنان را بر نبرد با دشمنان و مبارزه با بزرگان تحریض می کند و به آن خبر می دهد که از برای ایشان کافی است؛ یعنی خود برای آنان کفایت می کند و یاری و تأییدکننده ایشان در مقابل دشمنانشان است، هر چند که تعداد دشمنانشان و صف های یارانشان فراوان و تعداد مؤمنان اندک باشد. ابن ابی حاتم گفته است: احمد بن عثمان بن حکیم از عبدالله بن موسی، از سفيان، از شوذب، از شعبي نقل کرد که درباره سخن خداوند: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفت: خداوند برای تو کافی است و هر که همراه تو شهید شده [نیز] کافی است.

با توجه به اختصاص آیه به قتال، دایره (وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) تنگ می شود؛ یعنی به یقین مراد خداوند از «مؤمنان تبعیت کننده پیامبر» در مؤمنانی محصور می شود که همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله و در رکاب آن حضرت با دشمنان دین خدا جنگیده اند؛ در نتیجه مدعا (دلالت آیه بر عدالت تمامی صحابه) اعم و اوسع از دلیل (بیان فضیلت مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر صلی الله علیه وآله در این آیه) است و به عبارت دیگر دلیل اخص از مدعاست.

به همین روی این آیه، در نهایت عدالت مؤمنانی را ثابت می کند که کاملاً از پیامبر تبعیت کرده و در جنگ و مبارزه با دشمنان دین خدا همراه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جنگیده اند؛ در حالی که سنیان ادعا می کنند این آیه بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد!

نکته دیگری که در شناخت و فهم مراد خداوند از مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر در این آیه باید به آن توجه داشت، آن است که ابتدا باید معلوم شود که این آیات درباره کدامیک از جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله نازل شده اند؟ از آنجا که طرف بحث در این مجموعه سنیان هستند؛ از این رو پاسخ این پرسش را در کتب تفسیری مورد اعتماد سنیان جستجو می کنیم.

فخر رازی که از مشهورترین مفسران مورد اعتماد اهل تسنن است، در ذیل این آیه می گوید:

هذه الآية نزلت بالبيداء في غزوة بدر قبل القتال، والمراد بقوله: (وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) الأنصار، وعن ابن عباس رضي الله عنهما، نزلت في إسلام عمر. قال سعيد بن جبیر: أسلم مع النبي صلی الله علیه وآله ثلاثة وثلاثون رجلاً وست نسوة، ثم أسلم عمر، فنزلت هذه

الآية. قال المفسرون: فعلى هذا القول هذه الآية مكية، كتبت في سورة مدنية بأمر رسول الله صلى الله عليه وآله؛^{١٢٢}

این آیه در سرزمین بیداء و پیش از غزوه بدر نازل شده و مراد از قول خداوند: «و مؤمنانی که از تو تبعیت می کنند» انصار هستند. از ابن عباس نقل شده است که این آیه در جریان اسلام آوردن عمر نازل شده است. سعید بن جبیر گفته است: سی و سه مرد و شش زن همراه پیامبر صلی الله علیه وآله اسلام آورده بودند و آن گاه عمر اسلام آورد و این آیه نازل شد. مفسران گفته اند: بر پایه این قول، این آیه شریف مکی است و به دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله در سوره مدنی نوشته شده است.

بنا بر این، مراد از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر» در این آیه، منحصر در مؤمنانی است که در جنگ بدر شرکت داشته اند. البته بر اساس ادعای فخر رازی، تمامی مؤمنان شرکت کننده در جنگ بدر را نیز شامل نمی شود؛ بلکه مراد صرفاً مؤمنان از انصار هستند؛ یعنی مهاجرانی که در جنگ بدر همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله جنگیده اند از دایره «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله» که خداوند در این آیه از آنان یاد کرده است خارج اند؛ در نتیجه - بر اساس این تفسیر - دایره بسیار تنگ تر شده و دلیل بسیار اخصّ از مدعا می شود.

افزون بر آن که، بر اساس ادعای دیگر فخر رازی و حدیث منسوب به ابن عباس، دایره از این هم تنگ تر است؛ زیرا در این قول ادعا شده که مراد از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر» چهل نفری هستند که تا هنگام اسلام آوردن عمر ایمان آورده اند و چهلمین نفر آنها عمر است. بر اساس این قول عجیب، اظهار اسلام از سوی عمر، حلقه مؤمنانی که برای حمایت از پیامبر کفایت می کنند را کامل کرده است! این حلقه، متشکل از سی و سه مرد و شش زن به همراه عمر است که در مجموع چهل نفر می باشند. اما روشن است که این قول هیچ مناسبتی با آیه ندارد؛ زیرا چنان که گذشت، این آیه در ارتباط با جنگ بدر است، در حالی که اسلام آوردن عمر هیچ ارتباطی با قضیه مربوط به آیه ندارد و معلوم می شود که سنیان این حدیث را جعل و به عنوان یکی از اقوال مذکور در ذیل آیه مطرح ساخته اند تا فضیلتی را برای عمر دست و پا کنند.

عدم ارتباط این داستان به آیه شریف کاملاً روشن است. رسوایی این داستان سرائی به حدی است که ابن کثیر - یکی از مفسران مشهور و مورد اعتماد سنیان - نیز به نادرست بودن آن اذعان کرده و می گوید:

وقد روی عن سعید بن المسیب وسعيد بن جبیر: أنّ هذه الآية نزلت حين أسلم عمر بن الخطاب، وكمل به الأربعون.

وفي هذا نظر؛ لأنّ هذه الآية مدنيّة، وإسلام عمر كان بمكة بعد الهجرة إلى أرض الحبشة وقبل الهجرة إلى المدينة، والله أعلم؛^{۱۳۳}

از سعید بن مسیب و سعید بن جبیر روایت شده است که این آیه به هنگام اسلام آوردن عمر بن خطاب نازل شده و چهل نفر با وی تکمیل شده است. در این قول جای تأمل است؛ چرا که این آیه مدنی است، در حالی که اسلام عمر در مکه پس از هجرت به سرزمین حبشه و پیش از هجرت به مدینه بوده است. و خداوند داناتر است.

البته چنان که در عبارت فخر رازی گذشت، طرفداران این قول برای توجیه این مطلب، ادعا کرده اند که هر چند سوره انفال مدنی است؛ اما رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد که این آیه مکی را در لابلای آیات این سوره مدنی جای دهند! حال از این سنیان متعصب که به هر وسیله ای در فضیلت سازی برای پیشوایان خود می کوشند باید پرسید که مستند این ادعا چیست و کجاست؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله چرا و بر چه

اساسی دستور داده است آیه ای بی ربط را در لابلای آیات مربوط به جنگ بدر بگنجانند؟ انگیزه آن حضرت از بر هم زدن ترتیب نزول آیات چه بوده است؟

همچنین باید به این پرسش پاسخ دهند که اظهار اسلام از سوی عمر، آن هم پس از سی و سه مرد و شش زن چه خصوصیتی دارد که خداوند آن را کامل کننده دایره مؤمنانی معرفی کند که برای رسول خدا صلی الله علیه وآله کفایت می کنند؟!

و بالاخره این که تعارض این قول با قول دیگر را چگونه حل می کنند؟ اما باید توجه داشت که قول دیگر با سیاق آیات سازگار است؛ اما این قول تنها با اعتقاد به درهم ریختگی آیات قرآن و عدم رعایت ترتیب نزول آن هم به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قابل توجیه است! حال، عقلاً خود باید درباره راستی این ادعا قضاوت کنند.

صرف نظر از اشکالات فوق و بر فرض درستی گفتار مذکور، بی ارتباط بودن آیه با بحث عدالت صحابه نیز ثابت می شود و سنیان یا باید از ادعای خود مبنی بر دلالت این آیه بر عدالت صحابه دست بردارند، و یا این قول را مردود بشمارند. مردود و باطل بودن این قول بسیار واضح است و برخی مفسران سنی همچون ابن کثیر به آن اذعان کرده اند.

اما مردود نشمردن آن نیز به تنهایی مصحح ادعای دلالت آیه بر عدالت صحابه نیست؛ زیرا روشن شد که اولاً بر اساس سیاق آیات، این آیه در ارتباط با جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله - و بر پایه تفسیر مفسران مورد اعتماد سنیان از میان جنگ های رسول خدا صلی الله علیه وآله است - ناظر به جنگ بدر است، و مراد خداوند از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر صلی الله علیه وآله» نیز همه مؤمنان شرکت کننده در جنگ بدر نیستند؛ بلکه مراد خداوند صرفاً انصارند.

علاوه بر فخر رازی، برخی دیگر از مفسران مشهور و مورد اعتماد سنیان نیز این قول را نقل کرده و پذیرفته اند. ابن ابی حاتم رازی در تفسیر خود، ذیل این آیه می گوید:

حدَّثنا أبي، ثنا محمد بن حاتم الزمّي، ثنا نعيم بن حماد، ثنا أبو قهيلة، عن محمد بن إسحاق، عن الزهري، في قول الله: (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: يقال: نزلت في الأنصار؛^{۱۲۴}

پدرم از محمد بن حاتم زمی، از نعيم بن حماد، از ابو قهيله، از محمد بن اسحاق، از زهري برای ما روایت کرد که درباره سخن خداوند [که فرمود]: (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفت: گفته می شود [این آیه] درباره انصار نازل شده است.

در تفسیر الدر المنثور نیز آمده است:

أخرج ابن إسحاق وابن أبي حاتم، عن الزهري ... فقال: نزلت في الأنصار؛^{۱۲۵}

ابن اسحاق و ابن ابی حاتم به نقل از زهري آورده اند که ... گفت: درباره انصار نازل شده است.

بنا بر این روشن شد که ادعای سنیان مبنی بر دلالت آیه بر عدالت صحابه بسیار اعم از دلیل است و این شاهد دیگری بر این حقیقت است که سنیان برای توجیه ما وقع، ابتدا اصولی می سازند و سپس به دنبال دلیل برای آن اصول موضوع می گردند و چون اصول ساختگی آنان در حقیقت

۱۲۴. تفسیر ابن ابی حاتم: ۵ / ۱۷۲۸ / ش ۹۱۳۶.

۱۲۵. الدر المنثور: ۳ / ۲۰۰.

پایه و اساسی ندارد؛ از این رو دلایلی هم که برای آن تراشیده و ادعا می کنند، واقعاً هیچ ارتباطی با مدعای آنان نخواهد داشت.

نکته دیگری که برای درك مراد خداوند از «مؤمنان تبعیت کننده از پیامبر» باید مورد توجه و بررسی قرار گیرد، معنای «اتباع» است. اتباع در لغت به معنای گذاشتن پا در جای پای فرد پیش رو در راه رفتن است و تبعیت کننده کسی است که پشت سر دیگری راه برود و پای خود را دقیقاً در جای پای او بگذارد. راغب اصفهانی در معنای «تبع» می نویسد:

«تبع» يقال تبعه واتبعه: قفا أثره؛^{۱۳۶}

تبع: گفته می شود از او تبعیت و از اثر [پای] او پیروی کرد.

شیعه نیز به معنای تبعیت کننده است. در *لسان العرب* آمده است:

قال الأزهری: معنی الشيعة الذين يتبع بعضهم بعضاً؛^{۱۳۷}

ازهری در معنای شیعه گفته است: کسانی هستند که برخی از برخی دیگر تبعیت می کنند.

از همین رو مشهور است که در احوالات جناب سلمان آمده است روزی به دنبال امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد می رفت و پای خود را دقیقاً جای پای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می گذاشت و شخصی هم به خیال این که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام تنها به مسجد رفته است، خدمت ایشان مشرف شد و در کمال تعجب دید که دو نفر در مسجد حضور دارند. و آن گاه که پرسید چگونه ممکن است با وجود اثر پای يك نفر، شما نیز در مسجد باشید؟ ایشان پاسخ داد که من پای خود را دقیقاً در جای پای امیر المؤمنین علیه السلام قرار می دادم. بنا بر این شیعه راستین کسی

است که در همه امور این گونه از اهل بیت عليهم السلام تبعیت کند و معنای تبعیت نیز آن است که در هیچ امری کمترین تخلفی از اراده و دستورات مولای خویش نداشته باشد. بنا بر این معنای (وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، مؤمن و یا مؤمنانی هستند که به طور کامل و بدون هیچ تخلفی از رسول خدا صلی الله علیه وآله تبعیت کنند.

روشن است که ایمان درجاتی دارد و مؤمنان در درجه های مختلفی هستند و مراد خداوند در این آیه کاملترین مؤمنان می باشد؛ در نتیجه خداوند در این آیه، در مقام بیان منزلت بالا و فضیلت فرد یا افرادی است که چنین خصوصیتی دارند و در بالاترین درجه ایمان هستند. به عبارت

۱۳۶. مفردات غریب القرآن: ۷۲.

۱۳۷. لسان العرب: ۸ / ۱۸۸.

دیگر، به یقین اَتَّبَاع و پیروی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَنْزِلَتِي بِسِوَالِهَا وَبِغَيْرِهَا بَلَدٌ اسْتِ
که تنها برخی از مؤمنان به آن نایل می شوند؛ به همین جهت خداوند از آنان با تعبیر «مَنْ اَتَّبَعَكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» یاد می کند و اینان را برای یاری رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَافِي می داند. مقام اتباع از
رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَقَامِي است که هم نشانه محبت به خداست، و هم محبت خداوند
سبحان را به دنبال دارد. خداوند در همین راستا می فرماید:

(إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)؛^{۱۲۸}

اگر خداوند را دوست می دارید، پس از من تبعیت کنید تا خداوند شما را دوست بدارد.

پس مؤمنی که به این منزلت دست یافته و مصداق «مَنْ اَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» باشد، به یقین به درجه
و فضیلت محبوب خدا بودن نیز رسیده است، در نتیجه «مَنْ اَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» به حمل شایع
صناعی مقام و منزلت به شمار می رود و اختصاص به مؤمنی دارد که در بالاترین درجه ایمانی
است؛ از این رو به قطع و یقین هر آنکس که اظهار

اسلام کرده و بنابر ادعای سنیان از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شمرده می شود، مصداق
«مؤمن تبعیت کننده از پیامبر خدا» نخواهد بود. خداوند سبحان درباره گروهی از مؤمنان چنین
می فرماید:

(أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ)؛^{۱۲۹}

آیا نوبت آن نرسیده که ایمان آورندگان دلپایشان به یاد خدا و به آنچه از حق نازل شده خاشع
گردد؟

خداوند سبحان در این آیه، از مؤمنانی سخن می گوید که هنوز دلپایشان به یاد خدا و آنچه
از حق نازل شده خاشع نگردیده است. روشن است که این دسته از مؤمنان با مؤمنی که دارای
مقام و منزلت «تبعیت از پیامبر خدا» است بسیار تفاوت دارند. فضیلت اتباع از پیامبر خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَقَامِي است که خداوند ایشان را مؤمن حقیقی دانسته و از ایشان چنین
تعبیر فرموده است:

(أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ)؛^{۱۳۰}

۱۲۸. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۱۲۹. سوره حدید، آیه ۱۶.

۱۳۰. سوره انفال، آیه ۴.

آنها به راستی و حقیقتاً مؤمن اند و نزد خداوند درجات بلندی دارند و مغفرت و روزی نیکو مخصوص ایشان است.

بنا بر این مراد خداوند از مؤمنان تبعیت کننده، اختصاص به مؤمنی دارد که در بالاترین درجه ایمان قرار دارد و چنین مؤمنی کسی نیست جز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. در نتیجه این آیه - آن گونه که سنیان ادعا می کنند - هیچ ارتباطی با عدالت عموم صحابه ندارد. مرحوم سید هاشم بحرانی در *البرهان فی تفسیر القرآن*، به نقل از شرف الدین نجفی در ذیل این آیه می نویسد:

قال: تأويله ما ذكره أبونعيم في حلية الأولياء بطريقه الى أبي هريرة، قال: نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب عليه السلام، وهو المعني بقوله: (المؤمنين)؛^{۱۳۱}

ابونعیم تأویل آن را در *حلیة الأولیاء* از طریق خود، از ابوهریره نقل کرده است که گفت: این آیه درباره علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شده و معنای قول خداوند [که فرموده]: «المؤمنین» ایشان است.

حاکم حسکانی نیز در *شواهد التنزیل*، به سند خود از حضرت امام باقر علیه السلام روایت کرده است که مراد از «المؤمنین» در این آیه شریف، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است.^{۱۳۲} آخرین بحثی که پیرامون این آیه مطرح می شود، جواز یا عدم جواز اعتقاد به کفایت مؤمنان برای رسول خدا صلی الله علیه وآله، با وجود کفایت خداوند سبحان است.

«واو» در عبارت (حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) عاطفه است. برخی گفته اند اگر (مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) عطف بر «الله» باشد، شرك لازم می آید؛ زیرا خداوند به تنهایی می تواند رسول الله صلی الله علیه وآله را کفایت کند و با وجود خدا، نیاز به کفایت غیر او نیست و چنانچه غیر خدا نیز در کفایت رسول الله صلی الله علیه وآله دخیل باشد، در این صورت آن غیر با خداوند سبحان در کفایت رسول خدا صلی الله علیه وآله

شريك خواهد بود. ابن تیمیه و پیروانش به این مسأله اینچنین می نگرند؛ اما برخی دیگر، جاری شدن امور به وسیله اسباب و وسایل را سنت خدا و بدون اشکال می دانند و معتقدند که این امر هرگز مستلزم شرك به خدا نیست.

۱۳۱. البرهان فی تفسیر القرآن: ۲ / ۷۰۹.

۱۳۲. شواهد التنزیل: ۱ / ۳۰۱.

یکی از مفسرانی که اعتقاد به کفایت مؤمنان پیروی کننده از پیامبر را برای رسول الله صلی الله علیه وآله شرك می پندارد طبری است. وی اصرار دارد که خداوند به تنهایی رسول خود را کفایت می کند. از دیدگاه وی، «واو» در عبارت مورد بحث عطف بر «کاف» است نه بر «الله»؛ بدین ترتیب معنای آیه چنین می شود: «ای پیامبر، خداوند برای تو و برای مؤمنان پیروی کننده کفایت است». وی در این باره می گوید:

حدَّثني يونس قال، أخبرنا ابن وهب، عن ابن زيد في قوله: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ)، قال: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ، حسبك الله وحسب من اتبعك من المؤمنين، إنَّ حسبك أنت وهم الله.

ذکرناه عن الشعبي، نصب، عطفاً على معنى «الكاف» في قوله (حَسْبُكَ اللَّهُ) لا على لفظه، لأنها في محل خفض في الظاهر، وفي محل نصب في المعنى، لأنَّ معنى الكلام: يكفيك الله، ويكفي من اتبعك من المؤمنين؛^{۱۳۳}

یونس از ابن وهب، از ابن زید نقل می کند که درباره قول خداوند که: (يا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) گفته است: ای پیامبر، خداوند برای تو کافی است و برای مؤمنان تبعیت کننده از تو کافی است. همانا الله تو را و ایشان را کفایت می کند.

این روایت را از شعبی نقل کردیم که در این فرمایش خداوند: «حسبک الله»، نصب عطف بر معنای «کاف» است نه بر لفظ «الله»؛ چرا که آن ظاهراً در محل فرود آمدن است و در معنا در محل نصب است؛ زیرا معنای کلام چنین می باشد: «الله تو را کفایت می کند و برای مؤمنان تبعیت کننده از تو کافی است».

در مقابل، عده ای دیگر از مفسران تأکید دارند که عطف بر خود «الله» است نه بر «کاف»، و برخی دیگر نیز هر دو قول را صحیح می دانند و عطف «واو» بر الله را مستلزم شرك نمی شمارند. بر همین اساس، فخر رازی در ذیل این آیه مبارک می گوید:

وفي الآية قولان: الأول: التقدير، الله كافيك وكافي أتباعك من المؤمنين. قال الفراء: الكاف في حسبك خفض و(من) في موضع نصب والمعنى: يكفيك الله ويكفي من اتبعك، قال الشاعر: «إذا كانت الهيجاء وانشقت العصا * فحسبك والضحاك سيف مهند» ...

والثاني: أن يكون المعنى كفاك الله وكفاك أتباعك من المؤمنين. قال الفراء: وهذا أحسن الوجهين، أي ويمكن أن ينصر القول الأوّل بأن من كان الله ناصره امتنع أن يزداد حاله أو ينقص بسبب نصره غيرالله. وأيضاً إسناد الحكم إلى المجموع يوهم أنّ الواحد من ذلك المجموع لا يكفي في حصول ذلك المهمّ، وتعالى الله عنه. ويمكن أن يجاب عنه بأنّ الكلّ من الله، إلّا أنّ من أنواع النصر ما لا يحصل بناء على الأسباب المألوفة المعتادة، ومنها ما يحصل بناء على الأسباب المألوفة المعتادة؛^{١٣٤}

در ذیل این آیه دو قول وجود دارد: یکم تقدیر بر این که خداوند برای تو کافی است و برای مؤمنان تبعیت کننده از تو نیز کفایت می کند. فراء گفته است: «كاف» در «حسبك» خفض و مجرور است؛ از این رو «من» در موضع نصب بوده و معنا چنین می شود: خداوند تو را کفایت می کند و برای مؤمنان تبعیت کننده کفایت است. شاعر گفته است: «هنگامی که جنگ شد و دسته از هم پاشید، برای تو و ضحاک شمشیر آب دیده کافی است»

در قول دوم نیز معنا این گونه می شود: خداوند برای تو کافی است و مؤمنان تبعیت کننده از تو [نیز] برای تو کفایت می کند. فراء گفته است: این بهترین وجوه است؛ یعنی ممکن است که قول نخست را این گونه تقویت کرد که هر کس که خداوند یاری کننده اش باشد، ممتنع است که به سبب نصرت غیر خداوند در حالش زیاده و نقصانی پدید آید [یعنی نصرت یا عدم نصرت غیر خدا فرقی به حال او نمی کند]. همچنین اسناد حکم به مجموع، این توهم را پدید می آورد که یکی از آن مجموع در حصول آن مهم کفایت نمی کند [یعنی سبب این توهم می شود که خداوند به تنهایی نمی تواند رسول خدا را یاری کند]، در حالی که خداوند بلند مرتبه تر از این نسبت است. البته می توان به این اشکال چنین پاسخ داد که همه نصرت ها از آن خداوند است، جز این که برخی از نصرت ها، نصرت هایی است که با تکیه بر اسباب عادی و متعارف حاصل نمی شود و برخی از آنها نصرت هایی است که بر اساس اسباب عادی و متعارف حاصل می گردد.

روشن است که سنت خداوند بر جریان امور به اسباب آنها تعلق گرفته است و چون خداوند امور عالم را به وسیله اسبابی که خود قرار داده است اداره می کند، نسبت دادن آن امور به غیر خدا

هرگز مستلزم شرك نیست و سبب هیچ گاه شريك خداوند به حساب نمی آید؛ بلکه به اذن خداوند و تحت اشراف و سلطنت الاهی در جریان برخی امور عالم دخالت دارد. بر این اساس، اعتقاد به تفویض برخی امور عالم به امامان اهل بیت علیهم السلام - با حفظ سلطنت و اقتدار خداوند سبحان بر آن امور - هرگز مستلزم شرك نیست.

به هر روی روشن شد که این آیه به هر معنایی که باشد، هیچ ارتباطی با بحث عدالت صحابه ندارد.

۴. آیاتی از سوره مبارك فتح

خدای تعالی در سوره مبارك فتح، به بیان ماجرای رؤیای رسول خدا صلی الله علیه وآله و قصد آن حضرت برای حرکت به سوی مکه و به جا آوردن عمره در سال ششم هجرت پرداخته است. بر اساس آنچه در متون تفسیری سنیان آمده است، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در عالم رؤیا مشاهده کردند که در امنیت و سلامت کامل وارد مسجد الحرام شدند و بر اساس این رؤیا، در ماه ذی القعدة همان سال به قصد عمره به سوی مکه مکرمه حرکت کردند. در این سفر، آن حضرت و هیچ يك از اطرافیان ایشان اسلحه ای به همراه نبردند و در پاسخ به اصرار برخی از اطرافیان برای حمل سلاح، فرمودند: ما در این سفر هرگز قصد جنگ، مقاتله و جدال نداریم و صرفاً به منظور انجام اعمال حج خانه خدا و عبادت او به مکه می رویم. به همین منظور کاروان رسول خدا صلی الله علیه وآله برای قربانی، چهارپایانی همچون گاو، گوسفند و شتر به همراه بردند. بر اساس نقل مشهور، در این سفر حدود هزار و چهارصد نفر پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را همراهی می کردند.

آن گاه که خبر عزیمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به اهل مکه و مشرکان قریش رسید، آنان گرد هم آمدند و تصمیم گرفتند که از ورود آن حضرت به مکه جلوگیری کنند. به همین منظور خالد بن ولید به همراه دویست جنگجو، برای سد نمودن راه رسول الله صلی الله علیه وآله به استقبال ایشان رفتند. وقتی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از این ماجرا باخبر شدند، مسیر خود را تغییر داده و به سوی منطقه ای به نام حدیبیه که به خانه خدا نزدیک بود حرکت کردند. رسول خدا صلی الله علیه وآله کاروان خویش را در حدیبیه متوقف ساختند و اعلام فرمودند که اگر قریش به طور مسالمت آمیز و با حفظ عظمت و شئونات خانه خداوند حاضر به تعامل شوند، با آنان تعامل خواهیم کرد.

پس از توقف رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیبیه، قریش برای آگاهی از قصد آن حضرت نماینده ای به سوی ایشان فرستاد. رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به وی فرمودند که ما به قصد

زیارت خانه خدا و برای انجام عمره به مکه آمده ایم و به جای حمل سلاح، با خود قربانی آورده ایم. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به نماینده قریش فرمودند که به سران خود ابلاغ کنید که اگر با رعایت شؤون و حفظ عظمت خانه خداوند حاضر به مصالحه باشند، با آنان معاهده صلح منعقد خواهیم کرد. پس از ابلاغ پیام رسول خدا صلی الله علیه وآله، سران قریش جمع شدند و به مشورت پرداختند.

در این میان «عروة بن مسعود ثقفی» رئیس قبیله ثقیف گفت: سزاوار نیست که ما مانع ورود کاروانی شویم که جز عبادت و تعظیم خانه خدا غرض دیگری ندارد. پس از مذاکره سران قریش، قرار شد عروه نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برود و خود کلام و نظر آن حضرت را بشنود و از قصد ایشان مطلع گردد. وقتی عروه به خدمت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رسید و با آن حضرت گفتگو کرد، درستی شنیده های پیشین خود را دریافت و همین مطلب را به قریش ابلاغ کرد.

پیش از آمدن عروه نیز رسول خدا صلی الله علیه وآله تصمیم گرفتند که نماینده ای به سوی مکه بفرستند تا پیام ایشان را به قریش ابلاغ کند. بر اساس برخی نقل ها، ایشان عمر را برای این کار برگزید؛ اما وی به بهانه نداشتن جایگاه در میان عرب ها از این امر سر باز زد و پیشنهاد داد عثمان را برای این کار بفرستد؛ چرا که او از بنو امیه است و قوم و قبیله مهمی دارد. به هر حال بر اساس آنچه در منابع مورد قبول سنیان آمده، عثمان برای ابلاغ پیام رسول خدا صلی الله علیه وآله به مکه رفت. قریش نیز برای اطمینان از قصد کاروان مسلمانان، پس از عروه نمایندگان دیگری به سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادند. یکی از نمایندگان قریش با مشاهده وضعیت کاروان و چهارپایانی که برای قربانی به همراه کاروان بود، بدون آن که نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله برود و با ایشان گفتگو کند، به مکه بازگشت و خبر عدم قصد جنگ مسلمانان را تأیید کرد.

نماینده دیگر قریش فردی بود به نام «سهیل بن عمرو». او پس از مذاکره با رسول خدا صلی الله علیه وآله، معاهده ای با آن حضرت منعقد ساخت که بر اساس نخستین بند این معاهده، قرار شد پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از ورود به مکه در آن سال منصرف گردد و به سال دیگر موکول کند. عمر نسبت به این بند به شدت اعتراض کرد و با داد و فریاد، عده بسیاری را در مخالفت با تصمیم پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به دور خود جمع کرد!

در کتب معتبر تاریخی در این باره آمده است:

فَلَمَّا اصْطَلَحُوا فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا الْكِتَابُ، وَثَبَّ عُمَرُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَسْنَا بِالْمُسْلِمِينَ؟ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «بَلَى!». قَالَ: فَعَلَّامُ نِعْمَتِي الدُّنْيَا فِي دِينِنَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «أَنَا عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ»، وَلَنْ أَخَالَفَ أَمْرَهُ، وَلَنْ يَضِيعَنِي؛^{۱۳۵}

هنگامی که معاهده صلح انجام شد و چیزی جز نوشته باقی نماند، عمر به رسول خدا صلی الله علیه وآله حمله کرد و گفت: ای رسول خدا! آیا ما مسلمان نیستیم؟ رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «آری». عمر گفت: پس چرا ما را در دینمان خوار می کنی؟! رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «من بنده خدا و رسول اویم و با امر او مخالفت نمی کنم و او نیز ما را ضایع نمی سازد».

پس از این جریان، از عمر نقل شده است که گفت:

وَاللَّهِ مَا شَكَّكَ مِنْذَ أُسَلِّمْتَ إِلَّا يَوْمئِذٍ!^{۱۳۶}

به خدا سوگند از وقتی که اظهار اسلام کردم [در حقانیت رسول خدا صلی الله علیه وآله] تردید نکردم مگر امروز.

مورخان نوشته اند که پس از معاهده صلح حدیبیه، رسول خدا صلی الله علیه وآله عزم بازگشت به مدینه کردند؛ از این رو دستور دادند که گوسفند و گاوها قربانی و شترها نحر شوند و مسلمانان سرهای خود را بتراشند تا از حال احرام خارج گردند. اما اکثریت مسلمانان - شاید همان ها که عمر برای اعتراض به تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله به دور خود جمع کرده بود - از این دستور سر باز زدند و موجب غضب و ناراحتی رسول خدا صلی الله علیه وآله شدند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با حالت خشم و ناراحتی داخل چادر شدند و ام سلمه با مشاهده حال رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد: ای رسول خدا، شما خود چارپایان خویش را ذبح و نحر کنید تا دیگران نیز به این کار مجبور شوند. پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چنین کردند و بسیاری با اکراه از رسول خدا صلی الله علیه وآله تبعیت کردند. خداوند سبحان در برابر نافرمانی و اعتراضات، بر قلب آن حضرت و مؤمنان اندکی که پیرامون ایشان بودند آرامش نازل کرده، فرمود:

(أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ)؛^{۱۳۷}

۱۳۵. المغازی: ۲ / ۶۰۶.

۱۳۶. المصنف (صنعانی): ۵ / ۳۳۹؛ صحیح ابن حبان: ۱۱ / ۲۲۴؛ المعجم الکبیر: ۲۰ / ۱۴ و منابع دیگر.

۱۳۷. سوره توبه، آیه ۲۶؛ سوره فتح، آیه ۲۶.

و خداوند آرامش خود را بر رسولش و بر مؤمنان نازل فرمود.

در اینجا توجه به این نکته ضروری است که به یقین حمله و اعتراض به رسول خدا صلی الله علیه وآله با عدالت و بلکه با اصل ایمان قابل جمع نیست. چگونه می توان اعتراض و عدم پذیرش تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله را با ایمان سازگار دانست، در حالی که خداوند می فرماید:

(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا)؛^{۱۳۸}

آنچه را رسول برای شما آورده اخذ [و عمل] کنید و از آنچه شما را نهی کرده پرهیزید.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

(مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)؛^{۱۳۹}

هر کس از رسول خدا اطاعت کند، به تحقیق از خداوند اطاعت کرده است.

روشن است که هر کس از تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله ناخشنود باشد و آن را نپذیرد، به حقیقت امر خدا را نپذیرفته و با فرمان الاهی مخالفت کرده است و نمی توان چنین کسی را مؤمن دانست؛ به همین روی خداوند سبحان به صراحت می فرماید:

(وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ)؛^{۱۴۰}

هیچ زن و مرد مؤمنی را نشاید که چون خدا و رسولش به امری حکم کردند، برای آنها حق گزینش [و اظهار نظری] باشد.

چرا که خداوند مؤمنان را به اطاعت مطلق از خود و حجت هایش امر کرده و فرموده است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ)؛^{۱۴۱}

ای کسانی که ایمان آورده اید، از خداوند اطاعت کنید و از پیامبر و صاحبان امر خود فرمان برید.

به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز در مقابل حمله و اعتراض مخالفان به تصمیم خویش، یادآوری می کند که من بنده خدایم و هیچ کاری که با شأن بندگی مخالف باشد از من سر نمی زند؛ یعنی امر من تابع امر خداوند است. و باز توجه می دهند که من پیامبر خدایم؛ از این رو اطاعت از دستور من همچون دستور خداوند واجب است.

۱۳۸. سوره حشر، آیه ۷.

۱۳۹. سوره نساء، آیه ۸۰.

۱۴۰. سوره احزاب، آیه ۳۶.

۱۴۱. سوره نساء، آیه ۵۹.

بنا بر این، همان گونه که مخالفت با تصمیم پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْإِيمَانِ است، به قطع و یقین شك در حقانیت و درستی تصمیمات و کارهای رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نيز ناقض ایمان خواهد بود. در نتیجه - بر اساس نقل متون معتبر و مقبول نزد سنیان، در جریان صلح حدیبیه، اکثریت مسلمانان همراه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به سبب اعتراض و عدم تسلیم در برابر تصمیم و امر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از ایمان و عدالت خارج شده اند.

بر اساس آیات قرآن و روایات تفسیری ذیل این آیات، پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ همراهان خود را در زیر درختی گرد آورده و از آنان برای ملتزم بودن به پیروی از خویش بیعت گرفتند. در این که این بیعت پیش از انعقاد معاهده صلح بوده یا پس از آن، اختلاف نظر وجود دارد. همین طور درباره سبب و انگیزه گرفتن این بیعت نیز نظرهای مختلفی است؛ اما به هر حال سنیان این بیعت را فضیلتی برای بیعت کنندگان می دانند و آن را دلیلی بر عدالت صحابه می شمارند! پیش از بررسی درستی یا نادرستی این ادعا، لازم است برخی آیات سوره فتح به اجمال مرور شود. خداوند سبحان در این سوره مبارك می فرماید:

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِیْنًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللّٰهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَاَخَّرَ وَ يَتِمَّ نِعْمَتُهُ عَلَیْكَ وَ يَهْدِيْكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا * وَ يَنْصُرَكَ اللّٰهُ نَصْرًا عَزِیْزًا * هُوَ الَّذِيْ اَنْزَلَ السَّكِیْنَةَ فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ لِيُزِدُوْا اِیْمَانًا مَّعَ اِیْمَانِهِمْ وَ لِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَلِیْمًا حَكِیْمًا * لِيُدْخَلَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَ الْمُؤْمِنٰتِ جَنَّٰتٍ تَجْرِيْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خٰلِدِیْنَ فِيْهَا وَ يَكْفُرُ عَنْهُمْ سَیِّئٰتِهِمْ وَ كَانَ ذٰلِكَ عِنْدَ اللّٰهِ فَوْزًا عَظِیْمًا * وَ يَعْذَّبُ الْمُنٰفِقِیْنَ وَ الْمُنٰفِقٰتِ وَ الْمُشْرِكِیْنَ وَ الْمُشْرِكَٰتِ الظَّٰنِّیْنَ بِاللّٰهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَیْهِمْ دٰئِرَةٌ السَّوْءِ وَ غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ وَ لَعَنَهُمْ وَ اَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِیْرًا * وَ لِلّٰهِ جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزِیْزًا حَكِیْمًا * اِنَّا اَرْسَلْنَاكَ شٰهِدًا وَ مُبَشِّرًا وَ نَذِیْرًا * لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ تَعَزَّرُوْهُ وَ تُوَقِّرُوْهُ وَ تَسْبِّحُوْهُ بُكْرَةً وَ اَصِیْلًا * اِنَّ الَّذِیْنَ یُبٰیعُوْنَكَ اِیْمًا یُبٰیعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَاِیْمًا یَنْكُثْ عَلٰی نَفْسِهِ وَ مَنْ اَوْفٰی بِمَا عٰهَدَ عَلَیْهِ اللّٰهُ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا * سَیَقُوْلُ لَكَ الْاُلْمُخَلَّفُوْنَ مِنَ الْاَعْرَابِ شَغَلْتْنَا اَمْوَالَنَا وَ اَهْلُوْنَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا یَقُوْلُوْنَ بِالنِّسْتِیْمِ مَا لَیْسَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ قُلٌّ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَیْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ حَبِیْرًا * بَلْ ظَنَنْتُمْ اَنْ لَنْ یَنْقَلِبَ الرَّسُوْلُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ اِلٰی اَهْلِیْهِمْ اَبَدًا وَ زِیْنٌ ذٰلِكَ فِیْ قُلُوْبِكُمْ وَ ظَنَنْتُمْ ظَنَّ

السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا * وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنِ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا *
وَاللَّهُ مَلِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا
رَحِيمًا * سَيَقُولُ الْكَافِرُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَغَانِمٍ لِتَأْخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعْكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ
يَبْدُلُوا كَلِمَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ
كَاثِرُونَ لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا قَلِيلًا * قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُنُدَعُونَ إِلَى قَوْمِ أُولِي الْأَرْحَامِ
شَدِيدِ تَقَاتُلُونَهُمْ أَوْ يُسَلِّمُونَ فَإِنْ تَطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ
مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى
الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ
يَتَوَلَّ يَعْذِْبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا * لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ
مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا * وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ
اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا * وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِي
النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا * وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا
قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا * وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْوَارَ
ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وِلْيَةً وَلَا نَصِيرًا * سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ
تَبْدِيلًا * وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ
عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا * هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
وَالْهَدْيِ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْ لَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ
تَطُوفُوهُمْ فَتَضَيَّبِكُمْ مِنْهُمْ مَعْرَةٌ بَغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخَلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا * إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ
فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا
وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا * لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ
الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِذَا شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَعَلِمَ مَا لَمْ
تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا * هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ
لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا * مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى
الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُجْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَاهُمْ فِي
وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ

شَطَّاهُ فَاآرَزَهُ فَاسْتَعْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ
اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)؛

ما برای تو پیروزی آشکاری فراهم ساختیم تا خداوند گناهان گذشته و آینده ای را که به تو نسبت می دادند ببخشد و نعمتش را بر تو تمام کند و به راه راست هدایتت فرماید و پیروزی شکست ناپذیری نصیب تو کند. او کسی است که آرامش را در دلهای مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند. لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است. هدف [دیگر از آن فتح مبین] این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغ هایی [از بهشت] وارد کند که نهرها از زیر [درختانش] جاری است، در حالی که جاودانه در آن می ماندند و گناهانشان را می بخشند، و این نزد خدا رستگاری بزرگی است و [نیز] مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند. [آری] حوادث ناگواری [که برای مؤمنان انتظار می کشند] تنها بر خودشان نازل می شود. خداوند بر آنان غضب کرده و از رحمت خود دورشان ساخته و جهنم را برای آنان آماده کرده است و چه بد سرانجامی است! لشکریان آسمان ها و زمین تنها از آن خداست و خداوند شکست ناپذیر و حکیم است. به یقین ما تو را گواه [بر اعمال آنها] و بشارت دهنده و بیم دهنده فرستادیم تا [شما مردم] به خدا و رسولش ایمان بیاورید، از او دفاع کنید و او را بزرگ دارید و خدا را صبح و شام تسبیح گوید.

کسانی که با تو بیعت می کنند [در حقیقت] تنها با خدا بیعت می نمایند، و دست خدا بالای دست آنهاست؛ از این رو هر کس پیمان شکنی کند، تنها به زیان خود پیمان شکسته است، و آن کس که نسبت به عهده که با خدا بسته وفا کند، به زودی پاداش عظیمی به او خواهد داد. اعرابی که از [دستور] تو تخلف کردند به زودی خواهند گفت: «اموال و خانواده ما را به خود مشغول ساخت پس برای ما آمرزش بطلب». آنان به زبان هایشان آنچه را که در قلبشان نیست می گویند. بگو اگر خداوند اراده کند که ضرر یا نفعی به شما برساند، چه کسی می تواند شما را از آن محافظت کند؛ بلکه خدا به هر چه می کند آگاه است

به متخلفان از اعراب بگو: «به زودی از شما دعوت می شود که به سوی قومی نیرومند و جنگجو بروید».

خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل هایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود می دانست؛ از این رو آرامش را بر

دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آنها فرمود و غنیمت های فراوان خواهند گرفت و خداوند عزیز و حکیم است.

خداوند آنچه را به پیامبرش در عالم خواب نشان داد راست گفت. به یقین همه شما به خواست خدا و در حالی که سرهای خود را تراشیده یا کوتاه کرده اید و از هیچ کس ترس و وحشتی ندارید وارد مسجد الحرام می شوید؛ ولی خداوند چیزهایی را می دانست که شما نمی دانستید [و در این تأخیر حکمتی بود] و قبل از آن فتح نزدیکی [برای شما قرار] داده است.

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاده است تا آن را بر همه ادیان پیروز کند. و کافی است که خدا گواه این موضوع باشد.

محمد صلی الله علیه وآله فرستاده خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در حال رکوع و سجود می بینی، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند. آنان در صورتشان اثر سجده نمایان است. این توصیف همانان در تورات و توصیف آنان در انجیل است؛ همانند زراعتی که جوانه های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که

کشاورزان را به شگفتی وا می دارد. این برای آن است که کافران را به خشم آورد [ولی] کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند. خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است.

بر اساس این آیات، خداوند مؤمنانی را که در صلح حدیبیه با رسول خدا صلی الله علیه وآله در زیر آن درخت معین بیعت کرده و بر این بیعت خود استوار و وفادار مانده اند ستوده است. بر اساس این آیات، عده ای از همراهان رسول خدا صلی الله علیه وآله و بیعت کنندگان در زیر درخت به عهد خود وفادار نبوده اند و خداوند آنها را سرزنش و قدح کرده است. پس بیعت کنندگان زیر درخت دو دسته هستند؛ عده ای که وفادار به عهد و مورد مدح اند، و دسته ای که عهدشکن و مورد قدح و مذمتند. خداوند درباره این دو دسته می فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِيَّاهُمْ يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا);^{۱۴۲}

همانا کسانی که با تو بیعت کردند، در حقیقت با خداوند پیمان بسته اند و دست خدا بالای دست های آنان است. پس هر کس بیعت را نقض کند به زیان خود آن را نقض کرده است و هرکه به آنچه خداوند با وی پیمان بسته وفادار باشد، به زودی خداوند به او پاداش عظیم عطا خواهد کرد.

آنچه از این آیات استفاده می شود، مدح عده ای از کسانی است که در صلح حدیبیه به همراه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بودند و با ایشان پیمان بستند و بر عهد خویش وفادار ماندند؛ اما اهل سنت این آیات را دلیلی بر عدالت همه صحابه شمرده اند، در حالی که صحابه بر اساس تعریف آنان، بسیار بیشتر از بیعت کنندگان زیر درخت هستند و چنان که پیشتر بیان شد، بر اساس نظر اندیشمندان سنی شامل تمام کسانی است که در طول عمر خود ولو یک بار و آن هم در دوران طفولیت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را دیده باشند! بنا بر این، دلیل در اینجا بسیار اخصّ از مدعاست؛ زیرا بر اساس گفتار صاحب نظران، بیشترین تعدادی که برای همراهان رسول خدا صلی الله علیه وآله در این سفر ذکر شده هزار و ششصد نفر است، در حالی که تعداد صحابه از دیدگاه سنیان بسیار بیشتر از این تعداد است. به علاوه، چنان که از آیات قرآن استفاده می شود و همچنین با استناد به منابع اهل تسنن، در جریان صلح حدیبیه، اکثر همراهان رسول خدا صلی الله علیه وآله با اعتراض به آن حضرت و عدم پذیرش تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله از عدالت خارج شدند. بنا بر آیات سوره فتح، تنها عده کمی از بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه وآله در «بیعت شجره» مدح شده است و به صراحت بر ذم اکثریت آنان دلالت دارد. پس نمی توان با استناد به این آیات، بر عدالت صحابه - حتی حاضران در بیعت شجره - استدلال کرد.

نخستین شاهد بر این حقیقت، شك و تردید برخی از شرکت کنندگان در بیعت شجره، در حقانیت و درستی تصمیم رسول خدا صلی الله علیه وآله است و بسیاری در برابر این تصمیم شورش به پا کردند و از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله مبنی بر ذبح گوسفندان، گاوها و نحر شتران سر باز زدند!

شاهد دوم، نظر براء بن عازب، یکی از شرکت کنندگان در این بیعت است. آن گاه که برخی شرکت وی در بیعت شجره را مایه مباهات برای او شمرده و او را بدین سبب ستودند، وی فضیلت بودن صرف شرکت در این بیعت را نفی کرد و پای بندی به آن را شرط این فضیلت شمرد. در صحیح بخاری آمده است:

حدَّثني أحمد بن إشكاب، حدَّثنا محمد بن فضيل، عن العلاء بن المسيَّب، عن أبيه قال: لقيت البراء بن عازب رضي الله عنهما فقلت: طوبى لك، صحبت النبي صلى الله عليه وآله وسلم وبإيعته تحت الشجرة. فقال: يا ابن أخي، إنك لا تدري ما أحدثنا بعده؛^{١٤٣}

احمد بن اشكاب از محمد بن فضيل، از علاء بن مسيب، از پدرش برای ما حدیث نقل کرد وگفت: براء بن عازب را ملاقات کردم و به او گفتم: خوشا به حالت با پیامبر صلی الله علیه وآله مصاحبت داشتی و زیر درخت با او بیعت کردی. براء گفت: ای پسر برادر، تو نمی دانی که ما پس از آن مرتکب چه کارهایی شدیم!

این تعبیر نشان می دهد که بسیاری از بیعت کنندگان زیر درخت، عهد خود را با رسول خدا صلی الله علیه وآله نقض کرده و مرتکب کارهای ناشایستی شده اند که نه تنها سزاوار مدح نیستند، بلکه قدح آنان ثابت است.

«إحداث» به معنای بدعت گذاشتن و مرتکب کارهای ناشایست شدن است و براء بن عازب با این تعبیر در صدد بیان این حقیقت مهم است که صرف حضور در زیر درخت و بیعت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله کافی نیست؛ بلکه وفای به عهد و پیمان بسته شده با رسول الله صلی الله علیه وآله فضیلت و مستوجب مدح است، در حالی که بسیاری از بیعت کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه وآله پیمان شکستند و در دین

بدعت نهادند و مرتکب کارهای زشتی شدند که نه تنها با عدالت، بلکه با اصل ایمان منافات دارد. علاوه بر براء بن عازب، برخی دیگر همچون ابوسعید خدری^{١٤٤} و عایشه^{١٤٥} نیز به وقوع إحداث در دین و ارتکاب کارهای ناشایست پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله اقرار و اذعان کرده اند. ضمن

١٤٣. صحیح البخاری: ٥ / ٦٥ - ٦٦.

١٤٤. ر.ك: الإصابة: ٣ / ٦٧؛ تاریخ مدینة دمشق: ٢٠ / ٣٩١.

١٤٥. ر.ك: المستدرک علی الصحیحین: ٤ / ٦؛ الطبقات الکبری: ٨ / ٧٤.

این که در حدیث متواتر از رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز به این حقیقت اشاره شده است که پیامبر صلی الله علیه وآله خطاب به مردم فرمود:

يا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ تَحْشُرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عِرَاءَ. قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: (كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُمْ وَعَدًّا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ) وَإِنَّهُ سَيُؤْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِقَوْمٍ مِنْ أَصْحَابِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتِ الشَّمَالِ. فَأَقُولُ: أَصْحَابِي أَصْحَابِي. فَيَقَالُ لِي: «يا محمد، إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا مِنْ بَعْدِكَ»؛^{۱۴۶}

ای مردم، شما در روز قیامت بدون پوشش محشور خواهید شد. خدای تعالی فرمود: «چنان که آفرینش را آغاز کردیم، آن را باز خواهیم گرداند و این وعده ای است بر عهده ما. همانا ما آن را به انجام می‌رسانیم» و به درستی خدای تعالی که در روز قیامت عده ای از اصحاب مرا برمی‌انگیزد و آنان را در زمره اصحاب شمال قرار می‌دهد، من می‌گویم: اصحابم، اصحابم؛ پس به من گفته می‌شود: «ای محمد، تو نمی‌دانی که آنها پس از تو مرتکب چه بدعتها و کارهای ناشایستی شدند».

بر این اساس، روشن است که با استناد به آیات سوره مبارک فتح و به صرف شرکت عده ای از صحابه در بیعت شجره، هرگز نمی‌توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد.

شاهد دیگر بر این که آیات سوره فتح بیانگر قح عده ای از شرکت کنندگان در بیعت شجره است، قتل جناب عمار به دست حاضران در بیعت شجره است. یکی از احادیث قطعی الصدور و مورد اتفاق فریقین - که در مصادر معتبر نزد سنیان نیز به فراوانی نقل شده - حدیثی است که بر اساس آن رسول خدا صلی الله علیه وآله از قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه به دست گروه سرکش و ستمکار خبر می‌دهد. این حدیث با تعابیر مختلفی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله روایت شده است. در روایتی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

تقتله الفئة الباغية؛^{۱۴۷}

تو را گروه سرکش و ستمکار خواهند کشت.

بر اساس روایتی دیگر، حضرت رسول صلی الله علیه وآله خطاب به عمار بن یاسر رحمه الله فرمودند:

تقتلك الفئة الباغية؛^{۱۴۸}

۱۴۶. شرح الأخبار: ۲ / ۲۶۲؛ عمدة القاری: ۱۵ / ۲۴۳.

۱۴۷. صحیح البخاری: ۳ / ۲۰۷؛ المستدرک علی الصحیحین: ۲ / ۱۴۹؛ تاریخ بغداد: ۱۱ / ۴۲۸.

گروه سرکش و ستمکار تو را خواهند کشت.

ایشان درباره قاتل آن جناب نیز فرمودند:

قاتله وسالبه في النار؛^{۱۴۹}

قاتل و به دار کشنده عمار در آتش جهنم خواهد بود.

به هر روی این حدیث از احادیث مشهور و مورد اتفاق فریقین است و حتی برخی این اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله را در شمار معجزات آن حضرت ذکر کرده اند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سالها پیش از کشته شدن جناب عمار رحمه الله از این واقعه خبر داده است؛ از این رو این خبر در زمره اخبار غیبی است و نشانگر آگاهی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از مغیبات است. در کتاب *الشفاء بتعريف حقوق المصطفى*، فصلی به ذکر اخبارهای غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اختصاص یافته و قاضی عیاض در همین کتاب، آن را در زمره معجزات پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برشمرده است.^{۱۵۰}

برخی نیز مدعی تواتر این حدیث شده اند. ابن حجر عسقلانی در *الإصابة* و در شرح حال عمار می نویسد:

تواترت الأحادیث عن النبي صلی الله علیه وآله أن عماراً تقتله الفئة الباغية؛^{۱۵۱}

احادیث از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله متواتر است که عمار را گروه سرکش ستمکار خواهند کشت.

بنا بر این، در صدور این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله هیچ جای تردید و شکی وجود ندارد و از احادیث قطعی الصدور عند الفریقین است. البته برخی نواصب همچون ابن حزم اندلسی، ابن جوزی حنبلی، ابن عربی مالکی و فخر رازی به همراه ابن تیمیه که متأثر از این چهار نفر است، در مقام دفاع از بنو امیه برآمده و کوشیده اند تا در لفظ و یا معنای حدیث تصرف و یا آن را تأویل کنند؛ اما برای همه واضح و آشکار است که این تلاش های نافرجام صرفاً تکلفاتی است که به جهت دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان آن حضرت انجام پذیرفته؛ اما راه به جایی

۱۴۸. صحیح مسلم: ۸ / ۱۸۶؛ سنن الترمذی: ۵ / ۳۳۳؛ فضائل الصحابة (نسائی): ۵۱.

۱۴۹. مسند أحمد: ۴ / ۱۹۸؛ مجمع الزوائد: ۷ / ۲۴۴؛ المعجم الأوسط: ۹ / ۱۰۳.

۱۵۰. ر.ك: الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: ۱ / ۳۳۹.

۱۵۱. الإصابة: ۴ / ۴۷۴.

نبرده است. در نتیجه بر اساس اخبار غیبی پیامبر خداصلی الله علیه وآله، تردیدی وجود ندارد که قاتل عمار بن یاسر رضوان الله علیه سرکش، ستمکار و در زمره گروه سرکش و ستمکار است.

از سوی دیگر این نیز مسلم است که فردی به نام «ابوغادیه یسار بن سبع سلمی» از میان لشکریان معاویه بن ابی سفیان، جناب عمار بن یاسر رحمه الله را به قتل رسانده است. وی از دوستداران عثمان بوده و به قتل جناب عمار افتخار می کرده است و هرگاه از ماجرای قتل عمار سخن به میان می آمده، بی هیچ واهمه ای به شرح نحوه قتل آن بزرگوار پرداخته است، به طوری که برخی اندیشمندان سنی از این موضوع بسیار اظهار تعجب کرده اند. ابن عبدالبر در *الإستیعاب* درباره او می نویسد:

أبو الغادية الجهني ... وكان محباً في عثمان، وهو قاتل عمار بن ياسر، وكان إذا استأذن علي معاوية وغيره يقول: قاتل عمّار بالباب، وكان يصف قتله إذا سئل عنه، لا يباليه، وفي قصته عجب عند أهل العلم؛^{۱۵۲}

ابوغادیه جهنی ... دوستدار عثمان بود. وی قاتل عمار بن یاسر بود و هرگاه بر معاویه و غیرمعاویه داخل می شد و اذن ورود می خواست، می گفت: قاتل عمار پشت درب است. و هرگاه از او درباره قتل جناب عمار سؤال می شد، بی پروا داستان کشتن او را توصیف می کرد و در قصه او نکات تعجب انگیزی برای اهل علم وجود دارد!

ابوغادیه یکی از اصحاب بیعت شجره است. بنا بر این یکی از بیعت کنندگان با رسول خدا صلی الله علیه وآله در زیر درخت، ستمکار و از عدالت خارج است و روشن است که سالبه جزئی نقیض موجب کلی است و ذکر يك مصداق برای از بین بردن

کبرای قضیه کفایت می کند؛ در نتیجه حکم به عدالت تمامی صحابه نقض می شود و استدلال به بیعت شجره برای اثبات این حکم صحیح نیست. چنان که پیشتر اشاره شد، برخی از مدافعان بنوامیه کوشیده اند تا عمل ابوغادیه را توجیه کنند. در این راستا قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه را حاصل اجتهاد ابوغادیه شمرده و او را به خاطر این کار مستحق اجر هم دانسته اند! زیرا سنیان بر این باورند که:

إذا حكم الحاكم فاجتهد ثم أصاب فله أجران وإذا حكم فاجتهد ثم أخطأ فله أجر؛^{۱۵۳}

۱۵۲. الإستیعاب: ۴ / ۱۷۲۵ / ش ۳۱۱۳.

۱۵۳. مسند أحمد: ۴ / ۲۰۴؛ صحیح البخاری: ۸ / ۱۵۷؛ صحیح مسلم: ۵ / ۱۳۱.

چنانچه حاکمی بر اساس اجتهاد خود حکم کند و حکمش صحیح باشد، دو اجر دارد؛ و چنانچه

بر اساس اجتهاد خویش حکم کند و در حکم خود به خطارفته باشد، يك اجر دارد.

به راستی مکتبی که بر مبنای توجیه ما وقع شکل گرفته باشد، باید این گونه حکم کند! این مکتب برای دفاع از حاکمیت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله، باب اجتهاد را چنان باز و بی حساب نگاه داشته است که هر کسی می تواند با اجتهاد حکم قتل دیگری را صادر و به کشتن وی اقدام نماید و در برابر قتل يك انسان بی گناه و مؤمن، استحقاق پاداش هم بیابد! در چنین مکتبی، هیچ استبعادی ندارد که علی رغم اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله از سرکش و ستمکار بودن قاتل جناب عمار رحمه الله، قاتل وی نیز يك مجتهد معرفی شود و ستم وی عملی پسندیده و مستوجب ثواب تلقی گردد! فاعتبروا یا أولى الأبصار.

حال اگر از کسانی که قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه را محصول اجتهاد يك صحابی می شمارند سؤال شود که آیا می توان قتل عثمان را نیز حاصل اجتهاد صحابی شمرد، چه پاسخی می دهند؟ از آنجا که پایه این مکتب بر تناقضات شدید و فراوان استوار گشته است، آنان از تناقض گویی واهمه ای ندارند و قاتل عثمان را نه مجتهد، بلکه ملعون معرفی می کنند! آیا این برخورد دوگانه ریشه ای جز تعصب در جانبداری از بنو امیه و دشمنی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام دارد؟! پاسخ این پرسش را بر عهده وجدانهای بیدار و اهل انصاف می گذاریم و در اینجا به ذکر نظر یکی از مدافعان متعصب بنو امیه درباره قتل جناب عمار بن یاسر رحمه الله و قتل عثمان بن عفان بسنده می کنیم. ابن حزم اندلسی در کتاب *الفصل*، درباره قتل جناب عمار رضوان الله علیه می نویسد:

عمار رضي الله عنه قتله أبو الغادية يسار بن سبع السلمي، شهد بيعة الرضوان فهو من شهداء الله له بأنه علم ما في قلبه وأنزل السكينة عليه ورضي عنه. فأبو الغادية رضي الله عنه متأول مجتهد مخطئ فيه باغ عليه مأجور أجراً واحداً. وليس هذا كقتلة عثمان رضي الله عنه لأنهم لا مجال للإجتهد في قتله، لأنه لم يقتل أحداً ولا حارب ولا قاتل ولا دافع ولا زنى بعد إحصان ولا ارتد فيسوغ المحاربة تأويل، بل هم فساق محاربون سافكون دماً حراماً عمداً بلا تأويل على سبيل الظلم والعدوان فهم فساق ملعونون؛^{١٥٤}

عمار رضوان الله عليه را ابوغاديه يسار بن سبع سلمى كشت. او بيعت رضوان را درك کرده و از کسانی است که خداوند برای او شهادت داده که از آنچه در دل دارد آگاه است و سکینه خود را بر او نازل کرده و از او خشنود است. پس ابوغاديه اهل تأويل و مجتهد خطاکار بود که در این اجتهاد بغی و سرکشی ایی متوجه او است؛ اما به سبب این اجتهاد غلط، يك اجر دارد و این کار وی همچون کار قاتلان عثمان نیست؛ زیرا آنان برای اجتهاد در کشتن عثمان مجالی نداشتند؛ چرا که عثمان احدی را نکشته بود و جنگی به پا نکرده بود. کشتار و دفاعی به راه نیانداخته بود و پس از نیکی زنا نکرده بود و مرتد هم نشده بود تا کارش تأويل به محاربه شود؛ بلکه قاتلان عثمان فاسق، محارب و خون ریز بودند که به حرام و از روی عمد و بدون تأويل و به جهت ظلم و دشمنی او را کشتند. پس آنان فاسق و ملعون اند!

البته طرفداران عثمان باید چنین بگویند و از قاتلان عمار تشکر و قدردانی کنند؛ زیرا عثمان بن عفان با جناب عمار رضوان الله تعالى عليه دشمن بود و روزی چنان ایشان را کتک زد که شکمش دریده شد! مدافعان عثمان چنان با گستاخی قتل، زنا و ارتداد را از وی نفی می کنند که گویا جناب عمار رحمه الله - العیاذ بالله - مرتکب زنا و یا مرتد شده و یا به ناحق جنگی به راه انداخته است! جناب عمار بر اساس إخبار غیبی پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام برای فرو نشانیدن آتش فتنه و جنگ گروه ستمکار به نبرد با اهل بَغی رفته بود و در جهاد در راه خدا به شهادت رسید. این چه اجتهادی است که نص رسول خدا صلی الله علیه وآله را نادیده می گیرد؟! نصی که یکی از راویان آن خود ابوغاديه است. تعصب در دفاع از بنو امیه چنان برخی از اندیشمندان سنی را کور کرده است که حتی اعتراف قاتل جناب عمار را نیز نادیده گرفته و همچون کاسه ای داغ تر از آش عمل او را توجیه می کنند. در *أسد الغابة*، درباره ابوغاديه و اعتراف وی بر گناه خود و مستوجب آتش جهنم بودن قاتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله علیه آمده است:

كان من شيعة عثمان رضي الله عنه. وهو قاتل عمار بن ياسر، وكان إذا استأذن على معاوية وغيره يقول: قاتل عمّار بالباب. وكان يصف قتله لعمّار إذا سئل عنه كأنه لا يبالي به. وفي قصته عجب عند أهل العلم. روى عن النبي صلی الله علیه وآله النهي عن القتل ثم يقتل مثل عمّار، روى ابن أبي الدنيا عن محمّد بن أبي معشر، عن أبيه قال: بينا الحجّاج جالساً إذ أقبل رجل مقارب الخطو، فلما رآه الحجّاج قال: مرحباً بأبي غادية، وأجلسه على سريره وقال: أنت قتلت ابن سمية؟ قال: نعم. قال: كيف صنعت؟ قال: صنعت كذا حتى قتلته. فقال

الحجّاج لأهل الشام: من سرّه أن ينظر إلى رجل عظيم الباع يوم القيامة فليُنظر إلى هذا. ثمّ سارّه أبوغادية يسأله شيئاً فأبى عليه. فقال أبوغادية: نوطنّ لهم الدنيا ثمّ نسألهم فلا يعطوننا ويزعم أنّي عظيم الباع يوم القيامة ... والله لو أنّ عمراً قتله أهل الأرض، لدخلوا النار!^{۱۰۰}

او از پیروان عثمان بود. وی قاتل عمار بن یاسر است. هرگاه از معاویه و غیر او اذن دخول می خواست، می گفت: قاتل عمار پشت درب است؛ و هنگامی که از جریان قتل عمار سؤال می شد، وی داستان کشتن عمار را چنان توصیف می کرد که گویا هیچ باکی از آن ندارد و در داستان وی برای اهل علم جای تعجب است. از پیامبر صلی الله علیه وآله نهی از قتل را روایت کرده، سپس فردی مثل عمار را می کشد. ابن ابی الدنیا از محمد بن ابی معشر، از پدرش روایت کرد که گفت: زمانی حجّاج نشسته بود که پیرمردی پیش آمد و حجّاج وقتی او را دید گفت: مرحبا به ابوغادیه. او را بر تخت خود نشانند و گفت: تو پسر سمیه را کشته ای؟ گفت: بله. گفت: این کار را به چه کیفیتی انجام دادی؟ گفت: این چنین انجام دادم تا او را کشتم. آن گاه حجّاج به اهل شام گفت: هر کس که نگاه کردن به مرد عظیم الباع در روز قیامت او را شاد می کند، پس به این مرد نگاه کند. گذشت تا این که ابوغادیه از حجّاج چیزی درخواست نمود. حجّاج از دادن آن ایبا کرد. آن گاه ابوغادیه گفت: ما دنیا را برای آنان فراهم می سازیم و هرگاه از آنان چیزی می خواهیم، به ما نمی دهند؛ در حالی که گمان می کنند من در روز قیامت عظیم الباع هستم! ... به خدا سوگند اگر همه اهل زمین قاتل عمار بودند، به یقین داخل آتش جهنم می شدند!

بر اساس این روایت، ابوغادیه اعتراف و اذعان می کند که قتل جناب عمار رضوان الله تعالی علیه سبب جهنمی شدن قاتل او است. پس در میان اصحاب بیعت شجره کسانی هستند که مستحق آتش جهنم و بالتبع خارج از عدالتند.

اما اگر علی رغم اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله و اعتراف ابوغادیه، متعصبان باز هم کفر و جهنمی بودن قاتل جناب عمار را نپذیرند، خللی پیش نخواهد آمد؛ زیرا برخی از قاتلان عثمان - که از دیدگاه مدافعان متعصب بنوامیه فاسق و ملعون اند - نیز از اصحاب بیعت شجره هستند. در شرح احوالات «عبدالرحمان بن عدیس» آمده است:

عبدالرحمن بن عدیس بن عمرو بن عبید بن کلاب بن دهمان ... له صحبة وشهد بيعة
الرضوان وبائع فيها. وكان أمير الجيش القادمين من مصر لحصر عثمان بن عفان رضي الله عنه
مما قتلوه؛^{۱۵۶}

عبدالرحمان بن عدیس بن عمرو بن عبید بن کلاب بن دهمان ... [با پیامبر صلی الله علیه وآله]
مصاحبت داشته است. وی در بیعت رضوان حاضر بود و در آن بیعت کرده است. او فرمانده
لشکری بود که از مصر برای محاصره عثمان بن عفان آمده بودند تا او را بکشند.
حاصل آن که به هیچ وجه نمی توان همه شرکت کنندگان در بیعت شجره را عادل شمرد تا چه
رسد به این که با استناد به آن، به عدالت تمامی صحابه استدلال کرد!

شاهد چهارم، ناسازگاری عملکرد صحابه با توصیفات است که خداوند از مؤمنان ارائه کرده
است. چنان که پیشتر نیز بیان شد، از آیات سوره فتح به روشنی استفاده می شود که تنها برخی از
اصحاب بیعت شجره مدح شده اند و برخی دیگر مورد قرح قرار گرفته اند. خداوند سبحان
می فرماید:

(وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا)؛^{۱۵۷}

خداوند از میان آنها به کسانی که ایمان آورده و نیکوکار شدند وعده آمرزش و اجر عظیم داده
است.

«من» در این آیه بعضی است؛ یعنی وعده مغفرت و اجر عظیم از میان اصحاب بیعت شجره،
تنها به برخی از آنان داده می شود که ایمان آورده و عمل نیکو انجام داده اند؛ اما برخی دیگر از
آنها که چنین خصوصیتی ندارند مشمول این وعده الهی نمی شوند. در آیه ای دیگر خداوند سبحان
می فرماید:

(وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَمَسِيئَتِهِ أَجْرًا عَظِيمًا)؛^{۱۵۸}

هر آن کس به آنچه خداوند بر او پیمان بسته وفا کند، به زودی اجر عظیم عطا خواهد کرد.
از این آیه هم به روشنی استفاده می شود که عده ای از بیعت کنندگان در بیعت شجره به
عهد خود با رسول خدا صلی الله علیه وآله وفا نکرده و استحقاق اجر ندارند. مؤمنانی که مشمول وعده
الهی شده اند کسانی هستند که خداوند ایشان را این گونه توصیف می کند:

۱۵۶. همان: ۳ / ۳۰۹.

۱۵۷. سوره فتح، آیه ۲۹.

۱۵۸. همان، آیه ۱۰.

(مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا)؛^{۱۵۹}

محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید و در میان خود مهربانند. پیوسته آنان را در رکوع و سجود می بینی.

به راستی آیا این وصف کسانی است که با نادیده گرفتن مقام رسالت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به وی حمله می برند و به تصمیمش اعتراض می کنند و اغتشاش و بلوا به راه می اندازند؟

آیا می توان کسانی را مصداق همراهان پیامبر که در میان خود مهربانند شمرد که از دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله سرپیچی کرده و در حقانیت و درستی تصمیم ایشان تردید دارند؟
آیا آزار و اذیت اهل بیت پیامبر با مهربانی در میان مؤمنان سازگار است؟

تاریخ به روشنی گواه آن است که بیشتر اصحاب بیعت شجره در میان خود، با رحمت و شفقت زندگی نکردند. به علاوه روشن است که اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله

سزاوارترین و شایسته ترین کسانی هستند که مؤمنان باید با آنان مهربانی کنند؛ چراکه از سویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را بسیار به رعایت حقوق و احترام ایشان سفارش کرده و از سویی دیگر هیچ آزاری از ناحیه آن بزرگواران به کسی نرسیده بود. اما رفتار اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله با خاندان رسالت تاریخی ننگین بر مسلمانان رقم زده است. با این اوصاف، چگونه می توان ادعا کرد که آیات مبارک سوره فتح بیانگر مدح تمامی صحابه می باشد؟!

حاصل سخن آن که اولاً آیات سوره فتح را نمی توان دلیلی بر عدالت تمامی صحابه برشمرد؛ زیرا ادعا بسیار اعم از دلیل است، و از میان جمع کثیری که سنیان همه آنها را از صحابه می شمارند، نهایتاً هزار و ششصد نفر در جریان صلح حدیبیه همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده اند که این آیات ناظر به آنهاست نه تمامی صحابه.

ثانیاً از این آیات به روشنی استفاده می شود که تنها برخی از همراهان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب بیعت شجره مدح شده اند، و عده ای دیگر مورد ذم الهی قرار گرفته اند. برای این حقیقت شواهد فراوانی نیز وجود دارد که از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. اعتراضات بسیاری از همراهان رسول خدا صلی الله علیه و آله به تصمیم آن حضرت و ایجاد

مخالفت و اغتشاش؛

۲. تردید برخی از همراهان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در حقانیت و درستی تصمیم ایشان، بدون در نظر گرفتن مقام رسالت آن حضرت؛

۳. سرپیچی جمع کثیری از همراهان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله از فرمان ایشان برای ذبح قربانی هایی که به همراه داشتند؛

۴. شهادت برخی از صحابه و شرکت کنندگان در بیعت شجره بر بدعت نهادن و ارتکاب کارهای زشت و ناشایست توسط حاضران در بیعت شجره؛

۵. قتل جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه به دست برخی از اصحاب بیعت شجره، علی رغم اخبار رسول خدا صلی الله علیه وآله از اهل بغی بودن قاتل ایشان؛

۶. شرکت برخی از اصحاب بیعت شجره در ماجرای قتل عثمان بن عفان؛

۷. ناسازگاری عملکرد صحابه و اصحاب بیعت شجره با توصیفات خداوند از مؤمنان شرکت کننده در این بیعت؛ از جمله عدم رعایت رحمت و شفقت در میان خود.

بنا بر این بسیار روشن است که آیات سوره فتح نه تنها بر عدالت عموم صحابه دلالت ندارد؛ بلکه دلیلی بر قدح و مذموم بودن بسیاری از آنهاست.

در پایان ذکر این نکته نیز خالی از لطف نیست که عمر در ایام حکومت خویش دستور داد درختی که مؤمنانی در زیر آن با رسول خدا صلی الله علیه وآله پیمان بسته بودند را قطع کنند^{۱۶۰} که شاید خود نشانگر خشم و کینه ای باشد که عمر از تصمیم رسول صلی الله علیه وآله در صلح حدیبیه در سینه داشته است. علاوه بر این که این درخت یادآور اظهار تردید در رسالت و حقانیت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از سوی عمر و اعتراضات شدید وی و همراهانش بوده است. اما اگر به راستی این درخت خاطره ای خوش برای مسلمانان داشت؛ چرا عمر دستور بریدن آن را صادر کرد؟ برخی ادعا کرده اند که چون عده ای به این درخت تبرک می جستند عمر آن را قطع کرده است!^{۱۶۱} اما به راستی اگر عمل صحابه حجت است و اجتهاد آنها ولو در قتل يك صحابي والا مقام اجر و ثواب به دنبال دارد؛ چرا عمل آنان در تبرک جستن به درختی که یادآور بیعت مؤمنان با رسول خداست

۱۶۰. رك: شرح نهج البلاغة: ۱۲ / ۱۰۱؛ مجموعة الفتاوى (ابن تیمیه): ۲۷ / ۱۷۱؛ الاعتصام: ۱ / ۲۵۵.

۱۶۱. رك: مجموعة الفتاوى (ابن تیمیه): ۲۷ / ۱۷۱.

حجت نباشد؟ بنا بر این مسلم است که یکی از انگیزه های اصلی قطع آن درخت، پاك کردن یاد و خاطره وقایعی بوده که در آن روز رخ داده است.

۵. آیه (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ ...)

یکی دیگر از آیاتی که قائلان به عدالت صحابه برای اثبات درستی ادعای خود به آن استدلال کرده اند، آیه صدم از سوره مبارک توبه است. خداوند سبحان در این آیه شریف می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛

پیشی گیرندگان نخستین از مهاجران، انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می کنند، خداوند از آنان راضی گشت و آنها نیز از او خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر آن جاری است. جاودانه در آن خواهند ماند و این فوز عظیم است.

برخی سنیان این آیه را دلیلی بر عدالت صحابه شمرده اند؛ اما روشن است که این آیه شریف نیز همچون آیات پیشین اخص از مدعاست و هرگز بر ادعای آنان دلالت ندارد. در این آیه - بر اساس قرائت موجود در مصحف - دو عنوان ذکر شده و خداوند از دو گروه اظهار خشنودی کرده است:

۱. «السابقون» و

۲. «الذین اتبعوهم».

البته بر اساس قرائت دیگر، «واو» در عبارت «والذین اتبعوهم» وجود ندارد که در این صورت «الذین اتبعوهم باحسان» وصف انصار خواهد بود. بر این اساس، «سابقون» تنها گروهی است که مورد مدح قرار گرفته است؛ اما آنچه در مصحف آمده برای ما ملاک است و ما با قرائت موجود در مصحف، به بررسی دلالت این آیه شریف می پردازیم.

از ظاهر آیه هویداست که مراد خداوند در این آیه، تمامی صحابه با آن دایره ای که سنیان قایلند نیست؛ بلکه وصف «السابقون» قیدی است که از میان صحابه، برخی از آنان را مقید

می سازد. به عبارت دیگر، این آیه مبارك هیچ ارتباطی با عموم صحابه ندارد؛ بلکه در مقام بیان حال «السابقون» است. روشن است که همه «السابقون» نیز مراد نیستند؛ بلکه وصف «الأولون» دایره را تنگ تر کرده است و از این تعبیر هم استفاده می شود که خداوند تنها حال گروهی از «السابقون» که موصوف به «الأولون» هستند را بیان می کند. در نتیجه دلیل بسیار اخص از مدعا می شود؛ یعنی آیه بر عدالت عموم صحابه دلالت ندارد؛ بلکه بیانگر رضایت خداوند از برخی صحابه است که خدای متعال آنان را با وصف (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) معین و مشخص ساخته است. (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) از میان مهاجران و انصار گروهی هستند که در این آیه شریف مدح شده اند. درباره این که مصداق (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) چه کسانی هستند، در میان مفسران و قرآن پژوهان سنی سه نظر وجود دارد که به برخی از این نظرات می پردازیم:

۱. تمامی جنگجویان در بدر

برخی معتقدند که مراد خداوند سبحان از (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ)، شرکت کنندگان در جنگ بدر هستند و در این راستا، احادیثی هم جعل کرده اند که تمامی اهل بدر مورد رضای خداوند هستند و خدای تعالی درباره آنها فرموده است: (إِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ).^{۱۶۲} روشن است که این ادعا با موازین عقل و شرع و همچنین با واقعیات تاریخی سازگاری ندارد. اما صرف نظر از این نکته، حتی اگر بپذیریم که مراد از (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) همه اهل بدر هستند، باز هم عدم دلالت این آیه بر عدالت صحابه ثابت می شود؛ زیرا اهل بدر نسبت به عموم صحابه بسیار اندک اند؛ از این رو دلیل بسیار اخص از مدعا خواهد بود.

۲. تمامی نمازگزاران

عده ای نیز بر این باورند که مراد خداوند از (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) کسانی هستند که به سوی هر دو قبله نماز خوانده اند.^{۱۶۳} صرف نظر از صحت و سقم این ادعا، بر اساس این قول نیز دلیل اعم از مدعا خواهد بود و نمی توان با استناد به این آیه شریف، بر عدالت تمامی صحابه استدلال کرد.

۳. شرکت کنندگان بیعت شجره

۱۶۲. سوره فصلت، آیه ۴۰.

۱۶۳. برای نمونه رک: تفسیر الطبری: ۱۱ / ۱۱.

گروه دیگری از اندیشمندان سنی گفته اند که منظور خداوند از (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ)، کسانی هستند که در بیعت شجره حاضر بوده اند.^{۱۶۴} پیش از این درباره وضعیت اصحاب بیعت شجره مباحثی ارائه شد و معلوم گردید که تنها تعداد اندکی از این گروه مدح شده اند و عده کثیری از آنها نیز مستحق ذم و قدح اند. اما به هر حال بر پایه این قول نیز دلیل اخص از مدعا خواهد بود و استدلال به آیه، برای اثبات عدالت تمامی صحابه صحیح نیست.

ممکن است گفته شود مراد از (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) عموم کسانی هستند که در پذیرش اسلام از دیگران پیشی گرفته اند. اما این هم ادعایی گران و برخلاف آیات قرآن و احادیث قطعی الصدور است؛ زیرا در قرآن مجید به صراحت بیان شده که برخی از گروندگان به اسلام در قلبشان مرض وجود دارد. خداوند از این گروه با عنوان (فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ) یاد می کند. روشن است که این گروه غیر از «منافقان» هستند که خداوند سبحان در ادامه همین آیه نیز از وجود آنها پیرامون رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ دَادَهُ است.

پس مراد از «السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ» کسانی خواهند بود که در ایمان به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از سایرین پیشی گرفته باشند، نه مطلق کسانی که پیش از سایرین حتی از سر نفاق اظهار اسلام کرده و یا علی رغم اظهار اسلام، در دلشان مرض وجود دارد! با این بیان، تعداد کسانی که مورد رضای خداوند هستند بسیار بسیار اندک خواهد بود و این حقیقتی است که در احادیث مورد قبول و معتبر نزد سنیان نیز به آن تصریح شده است. بخاری در صحیح خود می نویسد:

حدثنا إبراهيم بن المنذر الحزامي، حدثنا محمد بن فليح، حدثنا أبي قال: حدثني هلال بن علي عن عطاء بن يسار، عن أبي هريرة، عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قال: «بيننا أنا قائم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم». خرج رجل من بيني وبينهم، فقال: «هلم». فقلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: وما شأنهم؟

قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري، ثم إذا زمرة حتى إذا عرفتهم خرج رجل من بيني وبينهم». فقال: «هلم». قلت: أين؟ قال: «إلى النار والله». قلت: ما شأنهم؟ قال: «إنهم ارتدوا بعدك على أدبارهم القهقري. فلا أراه يخلص منهم إلا مثل همل النعم»؛^{۱۶۵}

ابراهیم بن منذر حزامی به سند خود از ابوهریره، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده است که فرمود: «من در میان گروهی می ایستم و آنان رامی شناسم. مردی از میان من و آنان خارج

۱۶۴. برای نمونه رک: همان: ۱۱ / ۱۰.

۱۶۵. صحیح البخاری: ۲۰ / ۲۵۰.

شده، [خداوند] خواهد گفت: «جلو بیا». می گویم: «کجا؟». می گوید: «به سوی آتش». به خدا می گویم: «جایگاه اینان این نیست!» می گوید: «آنها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا و به گذشته خود بازگشتند». سپس در میان گروه دیگری قرار می گیریم و آنها را می شناسم و مردی نیز از میان من آنها بیرون می رود و [خداوند] می گوید: «جلو بیا». می گوید: «به کجا؟». می گوید: «به سوی آتش!» به خدا می گویم: «جایگاه اینها نیز این نیست!» می گوید: «اینها پس از تو مرتد شده و به شرك پیشین خود بازگشته اند».

آن گاه نمی بینم جز عده بسیار اندکی از آنها که رهایی یابند.

این واقعیتی است که خدای تعالی در سال دوم هجرت از آن خبر می دهد و خطاب به اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛^{۱۶۶}

محمد نیست مگر رسولی که پیش از او رسولانی بوده اند. آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود، شما به [شرك و کفر] پیشین خود بازمی گردید؟ و هر کس به گذشته خود بازگردد، ضرری به خداوند نمی رسد و خداوند به زودی جزای شکرگزاران را خواهد داد.

بنا بر این، هرگز تمامی آنان که در اظهار اسلام از سایرین پیش افتاده اند مورد رضایت خداوند نیستند و آیه مورد بحث بر مدعای سنیان دلالت ندارد؛ بلکه بسیار اخص از مدعاست.

نکته دیگری که باید بدان توجه داشت، وجود اختلافی اساسی و عمیق میان پیشگامان در اسلام است. تردیدی وجود ندارد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نخستین کسی است که با آغاز رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با ایشان همراه و از ابتدا پیرو آن حضرت بوده است. پس مصداق اتمّ (السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ) حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابوبکر - بر اساس روایات معتبر نزد سنیان - پس از پنجاه نفر اظهار اسلام کرد و عمر نیز به استناد روایات مقبول نزد سنیان، پس از چهل نفر اظهار اسلام کرده است. چنانچه این دو هم در شمار پیشگامان در اظهار اسلام شمرده شوند، در این صورت این سؤال پیش می آید که با وجود اختلاف عمیق میان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و این دو نفر، چگونه می توان هر دو طرف را مرضی خداوند سبحان دانست؟ روشن است که با وجود این اختلافات، هرگز نمی توان گفت تمامی کسانی که پیش از دیگران به اسلام گرویده اند مورد رضایت خداوند هستند.

درباره گروه دوم، یعنی (وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ) نیز باید ابتدا مصداق این گروه معلوم شود تا بتوان درباره آن سخن گفت. درباره مصداق «والذین اتبعوهم»، سه قول در منابع مورد قبول و معتبر نزد سنیان ذکر شده است:

۱. قول معروف و مشهور در میان سنیان است که مراد از «الذین اتبعوهم» همان طبقه تابعان است؛ یعنی طبقه ای که پس از طبقه صحابه قرار می گیرند.^{۱۶۷} بر اساس این قول، آیه دلالت می کند که تمامی تابعان مورد رضایت خداوند هستند؛ اما روشن است که هیچ عاقلی این سخن را نمی پذیرد که تمامی تابعان من الأولین والآخرین عادل باشند!

۲. برخی از سنیان نیز ادعا کرده اند که مراد از «الذین اتبعوهم» تمامی مسلمانان تا روز قیامت است.^{۱۶۸} بر این اساس، باید به عدالت و مورد رضای الهی بودن تمام مسلمانان حکم کرد! این نیز سخن بسیار عجیبی است که هیچ عقل سلیمی به آن ملتزم نخواهد شد.

۳. در تفسیر فخر رازی نیز قول دیگری درباره مصداق «الذین اتبعوهم» مطرح شده است. وی در این باره می نویسد:

الذین یجیئون بعد المهاجرین والأنصار إلى یوم القیامة؛^{۱۶۹}

آنان کسانی هستند که تا روز قیامت پس از مهاجران و انصار خواهند آمد.

اگر منظور فخر رازی همان قول دوم باشد که پیش از این یادآوری شد، معقول نیست حکم به عدالت تمامی مسلمانان نمود. اگر مراد وی نیز گروه دیگری باشد، در این صورت کلام او ابهام و اجمال دارد و فاقد ارزش است.

به هر تقدیر این آیه هیچ دلالتی بر عدالت عموم صحابه و تابعان ندارد.

نکته در خور توجه دیگر در این زمینه، مقید بودن «الذین اتبعوهم» به قید «بإحسان» است. برخی مفسران گفته اند که مراد از این قید بیان حال این گروه است؛ یعنی چنانچه «الذین اتبعوهم» انسان های محسن و نیکوکار باشند، مورد رضای الهی خواهند بود. این قول با ظاهر آیه نیز سازگار است و بر اساس آن، عدالت تمامی صحابه و تابعان نفی می شود.

حاصل آن که این آیه نیز به عنوان دلیل بر عدالت صحابه اخص از مدعاست و نمی توان به

آن استدلال کرد.

۱۶۷. برای نمونه رک: تفسیر الطبری: ۱۱ / ۱۳.

۱۶۸. رک: تفسیر السمرقندی: ۲ / ۸۴.

۱۶۹. تفسیر الرازی: ۲۹ / ۲۸۸.

۶. آیه (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ ...)

خداوند سبحان در آیات هشتم تا دهم از سوره مبارک حشر، سه گروه از مؤمنان را ستوده است:

۱. برخی از مهاجرانی که به منظور طلب فضل و رضایت خدای متعال ترك ديار کردند;
۲. برخی از انصار که با وجود نیازمندی شدید خویش، ایثار کرده و به مهاجران پناه دادند;
۳. مسلمان های نسل های بعد که از خدا برای خویش و برادران مؤمن درگذشته خود طلب مغفرت می کنند و از خدا می خواهند هرگونه غل و غشی را از دل هایشان بزدايد. خدای متعال در این آیات می فرماید:

(لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ * وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شَحْحَ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ)؛

این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه، کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند، درحالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند و آنان همان راستگویانند * و برای کسانی که در این سرا [سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند، هرچند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش بازداشته شده اند رستگارانند * [همچنین] کسانی که بعد از آنها [مهاجران و انصار] آمدند و می گویند: «پروردگارا، ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز و در دل هایمان حسد و کینه ای نسبت به مؤمنان قرار مده. پروردگارا، تو مهربان و رحیمی».

برخی با استناد به این آیات مبارك، بر عدالت صحابه استدلال کرده اند؛ اما ظاهر آیه به روشنی گواه است که این دلیل نیز همچون سایر ادله قرآنی ارائه شده برای اثبات عدالت صحابه اخص از مدعاست و هیچ ارتباطی با عدالت عموم صحابه ندارد. تردیدی نیست که در این آیات، گروهی از مهاجران، گروهی از انصار و گروهی از مؤمنان نسل های بعدی مورد مدح قرار گرفته اند؛ اما هر يك از این سه گروه با قیودی معین شده اند و این قیود با استفاده عموم از این آیات منافات دارد. مثلا درباره مهاجران، تنها درباره برخی از فقرای آنان سخن به میان آمده که به منظور طلب فضل و رضایت خداوند، خانه و کاشانه خود را ترك و به دیار دیگری مهاجرت کرده اند.

قید دیگری که برای مهاجران ذکر شده، یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله است.

پس این آیه درباره مهاجرانی که سه ویژگی دارند سخن گفته است:

۱. فقر؛

۲. ترك دیار به منظور طلب فضل و رضایت خدا؛

۳. یاری کردن رسول خدا صلی الله علیه وآله.

بنا بر این مدح در این آیه عمومیت ندارد و هرگز شامل تمامی مهاجران نیست.

همچنین انصاری که رستگار معرفی شده اند، خصوصیات و مشخصه های زیادی دارند تا مورد

مدح قرار گیرند. ویژگی هایی همچون:

۱. مهاجران مؤمنی که برای طلب فضل و خشنودی خدا مهاجرت کرده اند را دوست داشته

باشند؛

۲. هیچ چشم داشتی در مقابل کمک به مهاجران مؤمن نداشته باشند؛

۳. با وجود نیازمندی، مهاجران مؤمن را بر خود مقدم بدانند؛

۴. از بخل و حرص مبرا باشند.

در نتیجه نمی توان این آیه را بیانگر مدح برای همه انصار تلقی کرد و در این مورد نیز ادعا

اعم از دلیل است.

و بالاخره مؤمنان مدح شده از نسل های بعد نیز باید خصوصیتی داشته باشند؛ از جمله:

۱. طلب مغفرت از خداوند برای خود و برادران مؤمنی که در ایمان به خدا بر آنان مقدم

شده اند؛

۲. درخواست از خداوند برای پاك ساختن ایشان از هر غل و غش.

حاصل آن که هرچند این آیه در مقام مدح برخی از مهاجران، انصار و مؤمنان نسل های بعدی است؛ اما هرگز عمومیت ندارد و با استناد به آن نمی توان بر عدالت تمامی صحابه استدلال کرد. وظیفه هر مؤمنی است که برای خود و برای برادران ایمانی خویش طلب مغفرت کند؛ اما در این که ایمان راستین چیست و برادر مؤمن کیست؟

جای بحث و دقت نظر است. مسلماً نمی توان هر کسی را که ادعای ایمان کرد، به صرف ادعا مؤمن دانست و با او برادری کرد. ایمان به خدا شرایط و لوازمی دارد که هر کس به آنها پایبند باشد، حقیقتاً مؤمن است.

یکی از شرایط و لوازم ایمان، تن دادن به گزینش الهی و تسلیم در برابر امام منصوب از جانب خداوند است و الاً اگر کسی بدون پذیرش این حقیقت و تسلیم در برابر آن ادعای ایمان کند، دروغ گفته و ادعای او گزاف است. مؤمن حقیقی نه با چنین کسی برادر است و نه برای او طلب مغفرت می کند. البته در لزوم رعایت شئون اجتماعی و تعامل مسالمت آمیز با گروه های اسلامی هیچ تردیدی نیست؛ اما در مسائل اعتقادی مسامحه جایی ندارد؛ چرا که مسائل اعتقادی ملك شخصی افراد نیست که بتوانند از آن تنزل و یا چشم پوشی کنند. ولایت از آن خداوند است و کسی که از سوی خدا برگزیده شده و به او ولایت داده شده، به تملیک الهی است؛ از این رو، ولایت الهی ملك بنده برگزیده خدا نیست تا از آن گذشت و تنزل کند. بنا بر این، هر کس گمان می کند که امیرالمؤمنین علیه السلام برای حفظ وحدت از ولایت خود گذشت و برای همراهی با غاصبان از حق خویش تنزل کرد، سخت در اشتباه است؛ چرا که ولایت و امامت ملك حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست. چنان که حضرت امام رضا علیه السلام در پاسخ به مأمون که از واگذاری ولایت به ایشان سخن می گفت فرمود: «اگر ولایت برای تو است، چرا آن را به دیگری واگذار می کنی، و اگر برای تو نیست، چگونه آنچه را مالك نیستی به دیگری می بخشی؟».

در نتیجه ایمان به ولایت الهی و تسلیم در برابر آن، شرط اساسی عدالت است و هرگز نمی توان هر آن کس را که به هر انگیزه ای اظهار اسلام کرده، مؤمن و عادل شمرد.

۷. آیه (لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ ...)

یکی از آیاتی که تنها عده معدودی از اندیشمندان اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه به آن استناد کرده اند، آیه یکصد و پانزدهم از سوره مبارک نساء است. خداوند در این سوره می فرماید:

(لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا * وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا * إِنَّ اللَّهَ لَا يُغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا);

در بسیاری از سخنان درگوشی [و جلسات محرمانه] آنها خیر و سودی نیست؛ مگر کسی که [به این وسیله] امر به کمک به دیگران، یا کار نیک و یا اصلاح در میان مردم کند و هر کس برای خشنودی پروردگار چنین کند، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

کسی که پس از آشکار شدن حق با پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید، ما او را به همان راهی که می رود می بریم و به دوزخ داخل می کنیم و جایگاه بدی دارد. خداوند شرک به خود را نمی آمرزد [ولی] کمتر از آن را برای هر کس بخواهد [و شایسته بداند] می آمرزد. و هر آن کس برای خدا همتایی قرار دهد، درگمراهی دوری افتاده است.

در آیه میانی از این سه آیه، به صراحت بیان شده که هر کس پس از بیان و روشن شدن هدایت برای وی، از راه و شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را جدا سازد و از راهی غیر از راه مؤمنان تبعیت کند، او را به همان راهی که می رود می بریم. این سخن شدیدترین تهدید از ناحیه خداوند برای بندگان محسوب می شود و معنای آن این است که خداوند انسان را به حال خود وا می گذارد و توجه خویش را از او برمی دارد که این بدترین حالتی است که برای بشر پدید می آید؛ چرا که قطع توجه خداوند از انسان، یعنی هلاک و معدوم شدن او؛ از این رو ما به خواندن این دعا امر شده ایم که:

اللهم لا تكلنا إلى أنفسنا طرفة عين؛^{۱۷۰}

پروردگارا، هرگز به اندازه چشم بر هم زدن ما را به خودمان وامگذار.

بنا بر این، عاقبت کسی که از راه و شریعت رسول خدا صلی الله علیه وآله جدا شود و از غیر راه مؤمنان تبعیت کند، برداشته شدن توجه خداوند از او و وانهادن وی به حال خود است. خداوند در ادامه تهدید پیروی کنندگان از غیر راه مؤمنان می فرماید:

(وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)؛^{۱۷۱}

آنان را داخل جهنم می کنیم و جایگاه بدی خواهند داشت.

برخی از اندیشمندان سنی با استناد به این آیه، ادعا کرده اند که چون صحابه مصداق مؤمنین مذکور در این آیه هستند و تبعیت از غیر مسیر آنان چنان پیامدی دارد، در نتیجه تمسک و پیروی از صحابه واجب است، بنا بر این آیه در مقام بیان مدح و عدالت صحابه است!

برخی دیگر نیز این آیه را دلیلی بر حجیت اجماع شمرده اند. تا آنجا که نگارنده در تحقیقات خود بدان رسیده است، از میان مفسران، رجالیان و حدیث پژوهان سنی، تنها ابن ابی حاتم، آن هم در برخی آثار خود در اثبات عدالت صحابه به این آیه استناد کرده^{۱۷۲} و عده معدودی دیگر از اندیشمندان سنی هم چون شافعی، این آیه را دلیلی بر حجیت اجماع شمرده،^{۱۷۳} و برخی نیز هم چون فخر رازی، در این جهت با وی موافقت کرده است.^{۱۷۴} اما باید دانست که در هیچ یک از تفاسیر مشهور اهل سنت و در ذیل این آیه، هیچ استدلالی بر عدالت صحابه دیده نمی شود. تفاسیر مشهوری همچون: *تفسیر کبیر فخر رازی*، *تفسیر قرطبی*، *تفسیر ابن جوزی*، *تفسیر ابن کثیر* و *تفسیر بیضاوی*.

جالب آن است که خود ابن ابی حاتم نیز در تفسیر خود، برای اثبات عدالت صحابه به این آیه شریف استناد و استدلال نکرده و تنها در کتاب رجالی خود به آن تمسک جسته است! اما در بسیاری از کتب مشهوری که در شرح حالات صحابه نوشته شده، این آیه حتی به عنوان شاهی بر مدح یا عدالت صحابه معرفی نشده است. به عنوان مثال، ابن حجر عسقلانی که در کتاب *الإصابة* برای عدالت صحابه و مدح آنان

و بیان مقاماتشان به آیات و احادیث متعددی استناد و استدلال کرده، هرگز به این آیه تمسک

۱۷۱. سوره نساء، آیه ۱۱۵.

۱۷۲. برای نمونه ر.ک: *الجرح والتعديل*: ۷ / ۱.

۱۷۳. ر.ک: *أحكام القرآن*: ۱ / ۳۹ - ۴۰.

۱۷۴. ر.ک: *تفسیر الرازی*: ۱۱ / ۴۳.

نکرده است. همین طور ابن اثیر در *أسد الغابة*، ابن عبدالبر در *الإستيعاب* و دیگران در کتب خود در احوالات صحابه به این آیه استناد نکرده اند. ابن ابی حاتم در کتاب *الجرح والتعديل* می نویسد:

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله، فهم الذين شهدوا الوحي والتنزيل وعرفوا التفسير والتأويل هم الذين اختارهم الله عز وجل لصحبة نبيه صلى الله عليه وآله ونصرته وإقامة دينه وإظهار حقه، فرضيهم له صحابة وجعلهم لنا أعلاماً وقُدوة، فحفظوا عنه صلى الله عليه وآله ما بلغهم عن الله عز وجل ما سنَّ وشرع وحكم وقضى وندب وأمر ونهى وحظر وأدب، ووعوه وأتقنوه، ففقهوا في الدين وعلموا أمر الله ونهيه ومراده - بمعينة رسول الله صلى الله عليه وآله، ومشاهدتهم منه تفسير الكتاب وتأويله وتلقفهم منه واستنباطهم عنه - فشرفهم الله عز وجل بما منَّ عليهم وأكرمهم به من وضعه إيَّاهم موضع القدوة، فنفى عنهم الشكَّ والكذب والغلط والريبة والغمز وسمَّاهم عدول الأمة، فقال عزَّ ذكره في محكم كتابه: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) ففسَّر النبي صلى الله عليه وآله عن الله عز ذكره قوله (وَسَطًا) قال: عدلاً. فكانوا عدول الأمة وأئمة الهدى وحجج الدين ونقلة الكتاب والسنة، وندب الله عز وجل إلى التمسك بهديهم والجري على منهاجهم والسلوك لسبيلهم والإقتداء بهم فقال: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى)؛^{١٧٥}

اصحاب پیامبر خدا صلى الله عليه وآله: آنان کسانی هستند که شاهد وحی و تنزیل قرآن بوده اند و تفسیر و تأویل قرآن را می دانند. آنان کسانی هستند که خدای عزَّ وجلَّ برای مصاحبت با پیامبرش صلى الله عليه وآله و یاری او و برپا داشتن دین و آشکار ساختن حقیقت برگزیده است. پس آنان را برای مصاحبت پذیرفته و برای ما نشانه و پیشوا قرار داده است. اینان آنچه را پیامبر از ناحیه خدای عزَّ وجلَّ به آنان ابلاغ کرده، از او حفظ می کنند. همچنین آنان آنچه را که سنت نهاده و تشریح کرده، حکم و امضاء فرموده، سپرده، امر و نهی کرده، برحذر داشته و تأدیب فرموده است را حفظ کرده و محکم می سازند و در دین تفقه کرده و به امر و نهی خداوند و مراد او - به سبب دیدن رسول خدا و مشاهده تفسیر و تأویل کتاب از سوی او و دریافت و استنباطشان از او - علم پیدا کرده اند و خداوند به سبب منتی که بر آنان نهاده، آنان را ارجمند گردانیده و بدان سبب هر کس را که ایشان را در جایگاه پیشوایی قرار داده کرامت بخشیده است. پس شک، دروغ، غلط، تردید و لغزش را از آنان نفی کرده و آنها را عدول امت نامیده است. پس خدایی که

ذکرش عزیز است، در آیات محکم کتابش فرموده است: (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ). و پیامبر صلی الله علیه وآله، گفتار خدایی که ذکرش عزیز است را که فرمود: «وسطاً» تفسیر کرد و فرمود: [یعنی] عدلا؛ پس آنان عدول امت شدند و آنان امامان هدایتگر، حجت های دین، ناقلان کتاب و سنت اند و خداوند [ایارا] به تمسك به هدایت ایشان، حرکت در طریق آنان، سلوک در راهشان و اقتداء به ایشان مأمور ساخته و فرموده است: (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى).

بر اساس این عبارت، ابن ابی حاتم آیه (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ ...) را شاهی بر عدالت صحابه شمرده است؛ اما - چنان که اشاره کردیم - خود آیه، نه دلالت بر عدالت صحابه دارد و نه می توان آن را دلیلی بر حجیت اجماع دانست. به همین جهت است که بیشتر اندیشمندان اهل سنت، در ادله ای که برای اثبات عدالت صحابه ذکر کرده اند، به این آیه اشاره ای نکرده اند. وجوب تبعیت از این راه و حرمت و لزوم ترك، راه مفسدان و مجرمان را انکار نمی کند؛ اما سخن در این است که مراد از «مؤمنان» در آیه چه کسانی هستند و منظور از «سبیل المؤمنین» چیست؟ مسلماً تك تك امت اسلامی مصداق نخواهند بود. پس اگر «سبیل المؤمنین» بر عموم هم دلالت داشته باشد، بدون تردید بر عموم استغراقی دلالتی ندارد، و نهایتاً می توان گفت بر اساس این آیه، مجموع امت اسلامی من حیث المجموع در سبیل و راه خدا هستند؛ یعنی در میان این امت افرادی وجود دارند که به راستی و در همه جهات و شؤون زندگی خود در سبیل خدا قرار گرفته و هرگز در هیچ امر كوچك و بزرگی از امور زندگی خویش، از آن راه تخطی نمی کنند. اما احدی نمی تواند ادعا کند که تك تك مسلمانان و یا تك تك صحابه و اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله این چنین اند.

البته اگر در موضوعی اجماع به معنای واقعی کلمه تحقق یافته باشد، در این صورت مسلماً افراد خاصی که حقیقتاً مصداق مؤمنان مذکور در آیه هستند نیز در این اجماع حاضر خواهند بود و چنین اجماعی قطعاً حجت است. اما آیا می توان چنین اجماعی را در مورد مسائل و موضوعات گوناگون یافت؟ آیا همه صحابه واقعاً در سبیل مؤمنان بوده اند؟ اگر پاسخ مثبت باشد، در این صورت این سؤال پیش می آید که این همه اختلاف میان صحابه از کجا پدید آمده است؟ آیا ممکن است که هر صحابه در يك مسیر باشند و در عین حال میان آنها این همه اختلاف وجود داشته

باشد؟ و اگر پاسخ منفی باشد که یقیناً منفی است، برهانی که برای حجیت اجماع و عدالت صحابه اقامه شده صغرا ندارد.

در نتیجه این آیه نه بر عدالت صحابه دلالت دارد و نه می توان آن را دلیلی بر حجیت اجماع دانست. به همین جهت است که بیشتر اندیشمندان سنی در ادله ای که برای اثبات عدالت صحابه ذکر کرده اند، به این آیه متعرض نشده اند.

چکیده بحث

تک آیات مورد استدلال اهل سنت ذکر گردید و بر اساس روایات و اقوال مفسران مورد اعتماد آنان، معلوم شد که هیچ یک از آیات مورد استدلال مدعی آنان را ثابت نمی کند؛ زیرا روشن است که بایستی میان دلیل و مدعا تطابق و تساوی وجود داشته باشد. مثلاً اگر کسی در محکمه ادعا کند که این صد جلد کتاب ملک من است و در مقام اقامه بینه، به شهادت دو شاهد عادل استناد کند که آنها به مالکیت وی بر پنجاه جلد کتاب شهادت دهند، در این صورت بین مدعا و دلیل تطابق وجود ندارد؛ از این رو این بینه مردود خواهد بود. یا اگر کسی ادعا کند که این خانه ملک من است و در مقام اقامه بینه، چنانچه دو نفر شاهد عادل شهادت دهند که این خانه تحت تصرف او است، اما اجاره است! قهراً می گویند او بر این مدعا بینه ندارد؛ از این رو هرگز مدعی وی ثابت نمی شود. مثال دیگر این که اگر شخصی ادعا کند که این خانه ملک من است و بینه قائم شود که این خانه سال گذشته ملک او بوده، در این صورت نیز هرچند مالکیت او نفی نشده؛ اما ادعای ملکیت مربوط به حال است نه سال گذشته؛ از این رو این بینه نیز مردود است؛ چرا که بین مدعا و شهادتی که اقامه شده تطابق نیست و مثال هایی دیگر از این قبیل.

پس همیشه باید در استدلال طوری دلیل و بینه اقامه کرد که مدعا با تمام خصوصیات دخیل در آن مطابق باشد. در بحث حاضر نیز مدعا این بود که تمامی صحابه پیامبر خدا عادلند و مراد از صحابه نیز - بر اساس ادعای آنان - تمامی کسانی هستند که در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله اسلام آورده اند؛ یعنی تمامی اهل مدینه، یمن و اعرابی که اسلام آورده بودند، حتی کودکانی که پیش از رحلت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله یک لحظه آن حضرت را دیده اند و یا کسانی که در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده اند و آن حضرت را ندیده اند و بعد از آن اسلام آورده اند. پس مدعی اهل سنت عدالت تمامی این افراد است! اما دلالت آیات مورد استناد سنیان اخص از این مدعاست. این آیات در مجموع به چهار قسم تقسیم می شدند:

قسم نخست آیاتی که بر مدح گروهی از صحابه دلالت دارند. دلالت این آیات در حالی است که مدعا اولاً عدالت صحابه است نه ممدوح بودن آنان، و ثانیاً تمامی صحابه را شامل نمی‌شود؛ بلکه گروهی از آنان را شامل می‌شود. پس در این قسم دلیل اخص از مدعاست و روشن شد که اگر در استدلالی دلیل اخص از مدعا باشد، آن استدلال مردود است. مثلاً در آیه شریف (وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ)،^{۱۷۶} تنها برخی از صحابه که با وصف «السابقون» و نیز وصف «الأولون» معین شده‌اند مورد مدح هستند. آیه شریف: (إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ)^{۱۷۷} نیز تنها بر مدح برخی از صحابه دلالت دارد و نمی‌توان این دسته از آیات را دلیلی بر عدالت عموم برشمرد.

قسم دوم از آیات نیز وقتی بر مدح دلالت دارد که صحابه قیود و شروطی را که در آیه اخذ شده است دارا باشند. پس این دسته از آیات نیز مطلق نیست و مقید به آن قیود و شروط است. مثلاً در آیه مبارک (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ)،^{۱۷۸} خیر بودن و عدالت فرد به قیودی مشروط شده است؛ از جمله امر به معروف و نهی از منکر. از این رو اگر با استناد به این آیه در صدد اثبات عدالت کسی یا کسانی باشیم، ابتدا باید شرح حال آن شخص یا اشخاص بررسی گردد و معلوم شود که آیا واجد این شرط، قید و وصف هستند یا خیر؟

قسم سوم از آیات، آیاتی بود که مشتمل بر مدح بود؛ اما مشروط به ثبات قدم و باقی ماندن در همان حالتی که سبب مدح بوده است. به همین روی اگر کسی در آخر عمر عوض شود و دیگر علت مدح در او احراز نشود، تمام آنچه که در مدح او گفته شده است از بین رفته و «هباء منثوراً» خواهد بود.

به عنوان نمونه از آیه شریف (وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)،^{۱۷۹} تنها وفاداران به عهد با رسول خدا صلی الله علیه وآله مستحق اجر عظیم هستند. اما کسانی که منتظر رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هستند تا به شرك و کفر سابق خود برگردند، به مانند آنانی که درباره آنان می‌فرماید: (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا)، مسلماً مستحق اجر نخواهند بود و از عدالت خارج اند.

۱۷۶. سوره توبه، آیه ۱۰۰.

۱۷۷. سوره فتح، آیه ۱۸.

۱۷۸. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۱۷۹. همان، آیه ۱۱۱.

قسم چهارم از آیاتی که مورد استدلال قرار گرفت، اساساً مدحی وجود نداشت و استدلالشان کاملاً بی ربط بود؛ از جمله آیه شریف (وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ). روشن است که این آیه هیچ ربطی به صحابه و عدالت صحابه ندارد و تنها بیانگر آن است که اگر کسی به راهی غیر از راه خدا، پیامبر و مؤمنان برود، راه جهنم را پیموده است. اما در آیه مدحی برای کسی وجود ندارد. پس با دقت نظر و بررسی منصفانه آیات و رعایت بی طرفی کامل، بر هر محقق غیر متعصبی معلوم می شود که هیچ يك از این آیات را نمی توان دلیلی بر اثبات عدالت صحابه دانست.

أحاديث

سنیان در کتب خود، احادیثی نیز در مدح اصحاب آورده اند؛ اما احادیث قطعی الصدوری که گذشت، بر احادیث مدح حاکم است. با این حال، برای قطع هر عذر و بهانه ای و به جهت کامل شدن بحث، در اینجا به طرح و بررسی این احادیث می پردازیم.

احادیثی که گاهی برای اثبات مدعا به آن استناد می شود را می توان به پنج قسم تقسیم نمود:

قسم یکم: احادیثی که بیانگر مدح افراد معینی است. این قسم از احادیث خود به چند دسته تقسیم می شوند:

نخست دسته ای از این احادیث در مدح شیخین وارد شده است؛
دوم احادیثی که بر مدح خلفای چهارگانه دلالت دارند؛
و سوم منحصر در خلفا نیست؛ اما بیانگر مدح افراد معینی است، به مانند حدیث «عشره مبشره».

قسم دوم: احادیثی که بیانگر مدح گروهی با عنوان خاص هستند. این قسم نیز به چند دسته قابل تقسیم است:

نخست دسته ای از احادیث که در مدح مهاجران آمده است؛
دوم احادیثی که در آنها عنوان انصار مورد مدح قرار گرفته است؛
سوم احادیثی که در آنها هر دو عنوان مهاجران و انصار مدح شده اند؛
چهارم احادیثی که در آن عنوان «اهل بیت» و «عترت» مدح شده است؛
و پنجم احادیثی که بیانگر مدح عنوان «صحابه» است.

آنچه در بحث حاضر اهمیت دارد، احادیث آخرین دسته از قسم دوم است؛ زیرا مدعا عدالت صحابه بود و به یقین احادیثی که تنها در مدح افراد و یا عناوین خاصی وارد شده اند، بر مدعا دلالتی ندارند و از موضوع بحث خارج اند.

۱. حدیث «اصحابی کالنجوم»

از میان احادیثی که بر مدح صحابه، بلکه بیشترین دلالت را بر عدالت آنان دارد، حدیث «اصحابی کالنجوم» است. در این حدیث آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

أصحابی کالنجوم، بأیهم اقتدیتم اهتدیتم؛^{۱۸۰}

اصحاب به سان ستارگان اند، به هر یک از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید.

این حدیث نه تنها بر مدح و عدالت، بلکه بر عصمت اصحاب دلالت دارد که در محل خود به بررسی دلالت آن خواهیم پرداخت. این حدیث از دیدگاه اهل سنت بسیار مهم است و چنانچه خدشه ای در سند آن نبوده و صحت آن ثابت شود، می توان به عدالت و حجیت قول تک تک اصحاب حکم کرد. از این رو اندیشمندان سنی در کتب اصولی خود، بابتی باز کرده اند با عنوان «حجیت قول صحابی» و در آنجا این حدیث را مطرح می سازند. برای روشن شدن صحت استناد این حدیث بر اثبات عدالت صحابه، لازم

است این حدیث از چهار جنبه مورد بررسی و دقت نظر قرار گیرد:

جهت نخست بررسی سند این حدیث است؛

جهت دوم بررسی دلالت حدیث؛

جهت سوم بررسی متن؛

جهت چهارم نیز تعیین مصداق و معنای مراد از «اصحاب» در حدیث است.

سند حدیث اصحابی کالنجوم

۱۸۰. الفصول فی الأصول: ۳ / ۲۹۹؛ الإحکام فی أصول الأحکام: ۵ / ۶۴۲؛ میزان الاعتدال: ۱ / ۶۰۷؛ الوافی بالوفیات: ۶ / ۲۵۴؛ لسان المیزان: ۲ /

۱۳۷؛ الشفاء بتعریف حقوق المصطفی: ۲ / ۵۳؛ الصواعق المحرقة: ۲۱۴ و منابع دیگر.

بر اساس شیوه معمول، ابتدا بحث را با بررسی اسانید این حدیث آغاز می کنیم. اهل سنت این حدیث را از عمر بن خطاب، عبدالله بن عمر، جابر بن عبدالله انصاری، عبدالله بن عباس، ابوهریره و انس بن مالک روایت کرده اند که به نقل يك يك این روایات می پردازیم.

۱. روایت عمر بن خطاب

افراد زیر این روایت را از عمر بن خطاب نقل کرده اند:

۱. نعیم بن حمّاد؛

۲. عبدالرحیم بن زید؛

۳. زید عمی.

بررسی اعتبار روایت

نعیم بن حمّاد

راوی نخست روایت عمر بن خطاب، شخصی است به نام «نعیم بن حماد» است که از دیدگاه رجالیان سنی، مجروح است. ابن جوزی درباره اش می نویسد:

روی نعیم بن حماد قال: نا عبدالرحیم بن زید العمی، عن أبیه، عن سعید بن المسیب، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «سَأَلْتُ رَبِّيَ فِيمَا يَخْتَلِفُ فِيهِ أَصْحَابِي مِنْ بَعْدِي؟». فَأَوْحَى إِلَيَّ: «يَا مُحَمَّد، إِنَّ أَصْحَابَكَ عِنْدِي بِمَنْزِلَةِ النُّجُومِ فِي السَّمَاءِ بَعْضُهَا أَضْوَأُ مِنْ بَعْضٍ، فَمَنْ أَخَذَ بِشَيْءٍ مِمَّا عَلَيْهِ مِنْ اخْتِلَافِهِمْ فَهُوَ عِنْدِي عَلَى هَدْيٍ». قَالَ الْمُؤَلِّفُ: وَهَذَا لَا يَصِحُّ، نَعِيمٌ مَجْرُوحٌ؛^{۱۸۱}

نعیم بن حماد روایت کرد و گفت: عبدالرحیم بن زید عمی، از پدرش، از سعید بن مسیب، از عمر بن خطاب برای ما حدیث کرد و گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: «از پروردگار درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف می کنند پرسیدم. آن گاه به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. در این میان برخی پر نورتر از برخی دیگرند. پس هر کس چیزی از آنچه که در آن اختلاف دارند اخذ کند، پس او بر هدایت است.»».

مؤلف گوید: این روایت صحیح نیست، [زیرا] نعیم مجروح است.

نسائی درباره وی می نویسد:

نعیم بن حماد ضعیف؛^{۱۸۲}

نعیم بن حماد ضعیف است.

ازدی نیز درباره وی می گوید:

كان يضع الحديث في تقوية السنة!^{۱۸۳}

وی همیشه برای تقویت سنت، حدیث جعل می کرد!

عبدالرحیم بن زید

راوی دوم عبدالرحیم بن زید است. حدیث پژوهان و رجالیان نامدار و مورد اعتماد سنی، عبدالرحیم بن زید را به شدت تضعیف کرده و برخی از او با تعبیری هم چون «کذاب»، «کذاب خبیث» و عباراتی از این قبیل یاد کرده اند. از جمله کسانی که عبدالرحیم بن زید را تضعیف کرده اند، می توان به حدیث پژوهانی هم چون: بخاری، نسائی، ابوحاتم، ابوالفرج ابن جوزی، شمس الدین ذهبی و دیگران اشاره کرد.

ابن جوزی به تضعیف روایت پرداخته است. وی در ادامه جرح روایت مورد بحث، به نقل از ابن معین می نویسد:

قال يحيى بن معين: عبدالرحيم كذاب؛^{۱۸۴}

یحیی بن معین گفت: عبدالرحیم کذاب است.

ابوبکر بزار نیز درباره این روایت می نویسد:

وهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وآله ... وإمّا أتى ضعف هذا الحديث من قبل

عبدالرحیم بن زید، لأنّ أهل العلم قد سكتوا عن الرواية لحديثه؛^{۱۸۵}

نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. همانا ضعف این حدیث از ناحیه

عبدالرحیم بن زید است؛ چرا که اهل علم درباره نقل احادیث وی سکوت کرده اند.

ابوحیان اندلسی نیز نظیر همین سخن را به نقل از ابوبکر بزار، درباره عبدالرحیم بن زید و

روایت او گفته است.^{۱۸۶}

۱۸۲. الضعفاء والمتروكين: ۲۴۱ / ش ۵۸۹.

۱۸۳. رك: المغني في الضعفاء: ۲ / ۴۶۳.

۱۸۴. همان.

۱۸۵. جامع بيان العلم وفضله، ۲ / ۹۰ به نقل از ابوبکر بزار.

ابن حجر عسقلانی نیز پس از ذکر روایت عمر بن خطاب می نویسد:

في إسناده عبدالرحيم بن زيد العمي، وهو متروك؛^{۱۸۷}

در اسناد آن عبدالرحیم بن زیدعمی قرار دارد و او متروک است.

قاضی شوکانی نیز درباره عبدالرحیم بن زید و پدرش می نویسد:

هما ضعيفان جداً، بل قال ابن معين: إنَّ عبدالرحيم كذاب، وقال البخاري: متروك، وكذا قال

أبو حاتم؛^{۱۸۸}

این دو جداً ضعیف هستند، بلکه ابن معین گفته است: همانا عبدالرحیم کذاب است. بخاری نیز

گفته: [وی] متروک است و ابو حاتم نیز چنین گفته است.

بنا بر این، بر پایه آراء رجالیان و حدیث پژوهان معتبر و مقبول نزد اهل سنت، سند روایت

عمر بن خطاب به شدت مخدوش و روایتش نیز غیر قابل استناد است.

۲. روایت عبدالله بن عمر بن خطاب

روایت دوم روایتی است که از عبدالله بن عمر نقل شده است. دو تن از راویان سند عمر بن

خطاب، در سند روایت عبدالله بن عمر نیز واقع شده اند. نخست

عبدالرحیم بن زید که شرح حالش پیشتر گذشت، و دوم پدرش عمی که از نظر شوکانی -

همان طور که اشاره شد - جداً ضعیف است. مناوی نیز از ابن عدی نقل می کند که درباره وی

گفته است:

عامّة ما يرويه ومن يروي عنه ضعفاء؛^{۱۸۹}

عموم آنچه او روایت می کند و کسانی که از او روایت می کنند ضعیف هستند.

بنا بر این، این روایت نیز همچون روایت عمر بن خطاب مخدوش و غیر قابل استناد است.

البته این حدیث به سند دیگری نیز از عبدالله بن عمر روایت شده است؛ اما سند آن روایت نیز به

دلیل وجود «حمزه جزری» مخدوش است. بخاری در *الضعفاء* درباره وی می نویسد:

حمزة بن أبي حمزة النصيبي، منكر الحديث؛^{۱۹۰}

۱۸۶. ر.ک: البحر المحيط: ۵ / ۵۱۱.

۱۸۷. الکاف الشاف في تخریج أحادیث الکشاف: ۲ / ۶۲۸.

۱۸۸. إرشاد الفحول: ۸۳.

۱۸۹. فیض القدیر: ۴ / ۱۰۱ / ش ۴۶۰۳.

۱۹۰. الضعفاء الصغیر: ۳۹ / ش ۸۸. همچنین ر.ک: التاریخ الکبیر: ۳ / ۵۳ / ش ۲۰۰.

حمزة بن ابی حمزه نصیبی، حدیثش منکر است.

ابن جوزی در *الموضوعات* می نویسد:

قال یحیی: لیس بشيء ... وقال ابن عدي: يضع الحديث؛^{۱۹۱}

یحیی گفته: سخن او چیزی نیست [و ارزشی ندارد] ... ابن عدی نیز گفته است: وی حدیث جعل می کند.

وی در *الموضوعات*، از احمد نیز نقل می کند که درباره او گفته است:

هو مطروح الحديث؛^{۱۹۲}

حدیث او کنار زده می شود.

از یحیی بن معین نیز نقل می کند که درباره حدیث وی می گوید:

لا يساوي فلساً؛^{۱۹۳}

یک پول نمی ارزد.

نظیر این سخنان درباره «حمزه جزری» و روایت او در آثار رجالیان و حدیث پژوهان سنی فراوان است که از آن جمله می توان به آثاری هم چون: ۱. *البحر المحیط*، تألیف ابوحیان اندلسی، ۲. کتاب *میزان الاعتدال* و *الکشاف*، دو تألیف ذهبی و برخی دیگر از آثار اشاره کرد که در ادامه و در ضمن بیان اقوال اندیشمندان نامدار سنی، مطرح می کنیم.

۳. روایت منسوب به جابر بن عبدالله انصاری

چنان که پیشتر اشاره شد، حدیث «اصحابی کالنجوم» از طریق جابر بن عبدالله انصاری نیز روایت شده است؛ اما سند این روایت نیز مخدوش و غیر قابل اعتماد است و روات آن مجهول و ضعیف اند. ابن حجر عسقلانی در *تخریج احادیث الکشاف*، به نقل این روایت توسط دارقطنی اشاره کرده، می نویسد:

وأخرجه - یعنی الدارقطني في غرائب مالك من طريق حميد بن زيد، عن مالك، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر في أثناء حديث: وفيه فبأى قول أصحابي أخذتم

۱۹۱. *الموضوعات*: ۳ / ۳۵ - ۳۴.

۱۹۲. همان: ۳ / ۳۴.

۱۹۳. ر.ك: *الكاف الشاف في تخریج احادیث كشاف*: ۲ / ۶۲۸.

اهتديتم، إثمًا مثل أصحابي مثل النجم، من أخذ بنجم منها اهتدى»، وقال: لا يثبت عن مالك. ورواته دون مالك مجهولون؛^{١٩٤}

دارقطنی این حدیث را در کتاب **غرائب** مالك از طریق حمید بن زید، از مالك، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر در ضمن نقل حدیثی آورده و در آن آمده است: «به گفتار هر يك از اصحاب من اخذ کرده و عمل کنید، هدایت می یابید. همانا مَثَل اصحاب من مَثَل ستارگان است، هر کس به ستاره ای از میان ستارگان اخذ کند هدایت می شود». دارقطنی در ادامه می گوید: این روایت از مالك ثابت نیست و تمامی روات آن به غیر از مالك مجهول اند.

این روایت نیز به سند دیگری از جابر بن عبدالله انصاری روایت شده است که سند آن نیز مخدوش است. در سند این روایت راویانی همچون «ابوسفیان»، «سلام بن سلیم» و «حارث بن غصین» وجود دارند که از دیدگاه رجالیان سنی ضعیف، کذاب و جاعلند.

ابن حزم درباره ابوسفیان گفته است:

أبوسفیان ضعیف؛^{١٩٥}

ابوسفیان ضعیف است.

نسائی درباره سلام بن سلیم می نویسد:

سلام بن سلیم متروك الحدیث؛^{١٩٦}

حدیث سلام بن سلیم ترك شده است.

ابن حجر نیز درباره سلام بن سلیم می گوید:

سلام ضعیف؛^{١٩٧}

سلام ضعیف است.

ابن حزم نیز درباره وی می نویسد:

یروی الأحادیث الموضوعة، وهذا منها بلا شك؛^{١٩٨}

وی احادیثی ساختگی روایت می کند و این حدیث هم بدون تردید یکی از همان احادیث ساختگی است.

١٩٤. همان.

١٩٥. الإحكام في أصول الأحكام: ٦ / ٨١٠.

١٩٦. الضعفاء والمتروكين: ١٨٤ / ش ٢٣٧.

١٩٧. تهذيب التهذيب: ٤ / ٢٤٧ / ش ٤٩٦.

١٩٨. الإحكام في أصول الأحكام: ٦ / ٨١٠.

ابن خراش نیز سلام بن سلیم را کذاب معرفی کرده است.^{۱۹۹}

ابن حبان نیز چنین می گوید:

روی احادیث موضوعة^{۲۰۰};

وی احادیث جعلی روایت می کند.

در کتاب *سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة*، پس از نقل آنچه درباره سلام بن سلیم ذکر شد،

آمده است:

مجمع علی ضعفه^{۲۰۱};

همه بر ضعف او اجماع دارند.

و بالاخره این که ابن عبدالبر، پس از این که این حدیث را با اسناد از جابر نقل می کند،

می نویسد:

هذا إسناد لا تقوم به حجة، لأن الحارث بن غصين مجهول^{۲۰۲};

به این اسناد حجت اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

حاصل آن که روایت منسوب به جابر بن عبدالله انصاری نیز ساختگی و غیرقابل استناد است.

۴. روایت منسوب به ابن عباس

در سند روایتی که به ابن عباس منسوب شده نیز روایانی واقع شده اند که حدیث پژوهان و

رجالیان سنی حدیث آنان را معتبر و قابل اعتماد نمی دانند و به صراحت به ضعف آنها حکم

می کنند. از جمله این روایان، «سلیمان بن ابی کریمه»، «جویر بن سعید» و «ضحاک بن مزاحم»

هستند که به بررسی شرح حال و اعتبار هر يك از این سه راوی می پردازیم.

الف) سلیمان بن ابی کریمه

ابوحاتم رازی،^{۲۰۳} ابن حجر عسقلانی،^{۲۰۴} ابن جوزی^{۲۰۵} و دیگران^{۲۰۶} او را تضعیف کرده اند

و ابن عدی درباره او گفته است:

۱۹۹. رك: تهذيب التهذيب: ۴ / ۲۴۷.

۲۰۰. رك: همان.

۲۰۱. سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: ۱ / ۱۴۵.

۲۰۲. جامع بيان العلم وفضله: ۲ / ۹۱.

۲۰۳. رك: الجرح والتعديل: ۴ / ۱۳۸ / ش ۶۰۵ و ۷ / ۲۶۸ / ش ۱۴۶۶.

عامّة أحاديثه مناكير؛^{۲۰۷}

عموم احادیث او منکرند.

ذهبی نیز او را چنین توصیف می کند:

لین صاحب مناكير؛^{۲۰۸}

وی [در نقل احادیث] آسان گرفته و صاحب [احادیث] منکر است.

(ب) جویر بن سعید

وی نیز از سوی حدیث پژوهان سنی تضعیف شده است. نسائی در کتاب *الضعفاء*، درباره او

می گوید:

متروك الحديث؛^{۲۰۹}

وی متروک الحدیث است.

در کتاب *الضعفاء الصغیر* بخاری نیز آمده است:

جویر بن سعید البلخي عن الضحاک، قال علي بن يحيى: كنت أعرف جویراً بحديثين، ثم

أخرج هذه الأحاديث بعد فضّعف؛^{۲۱۰}

جویر بن سعید بلخی از ضحاک [روایت می کند] که علی بن یحیی گفت: من جویر را به دو

حدیث می شناسم. آن گاه این احادیث را آورده و تضعیف کرده است.

ابن جوزی نیز در *الموضوعات* می نویسد.

وأما جویر، فأجمعوا علی تركه. قال أحمد: لا يشتغل بحديثه؛^{۲۱۱}

اما جویر، همه بر ترك [روایات] وی اجماع کرده اند. احمد گفته است: به [نقل] حدیث او

مشغول نشوید.

۲۰۴. رك: لسان المیزان: ۵ / ۱۸۶ / ش ۶۴۳.

۲۰۵. رك: الموضوعات: ۱ / ۲۷۷.

۲۰۶. از جمله رك: المغني في الضعفاء: ۱ / ۴۴۳ / ش ۲۶۱۶.

۲۰۷. رك: ميزان الاعتدال: ۲ / ۲۲۱.

۲۰۸. المغني في الضعفاء: ۱ / ۴۴۳ / ش ۲۶۱۶.

۲۰۹. الضعفاء والمتروكين: ۱۶۳ / ش ۱۰۴.

۲۱۰. الضعفاء الصغیر: ۳۱ / ش ۵۸. همچنين رك: التاريخ الصغیر: ۲ / ۱۰۰.

۲۱۱. الموضوعات: ۱ / ۱۷۹.

در میزان الاعتدال آمده است:

قال ابن معین: لیس بشيء، وقال الجوزجانی: لا يشتغل به، وقال النسائي الدارقطني وغيرهما: متروك الحديث؛^{۲۱۲}

ابن معین گفته است: چیزی [قابل اعتناء] نیست. جوزجانی نیز گفته است: به آن مشغول نشوید. نسائی، دارقطنی و دیگران گفته اند که حدیثش متروک است.

در الکاشف نیز آمده است:

ترکوه؛^{۲۱۳}

روایات وی را ترک کرده اند.

ج) ضحاک بن مزاحم

شرح حال وی در منابعی هم چون میزان الاعتدال، المغنی، تهذیب التهذیب و سایر کتب رجالی آمده است.

عقیلی در الضعفاء به نقل از یحیی بن سعید می نویسد:

وكان الضحاک بن مزاحم عندنا ضعيف؛^{۲۱۴}

ضحاک در نزد اهل سنت ضعیف است.

شعبة بن حجاج نیز وی را تضعیف کرده است.^{۲۱۵}

ابن عدی نیز درباره وی می گوید:

فأما رواياته عن ابن عباس وأبي هريرة، وجميع من روى عنه، ففي ذلك كله نظر؛^{۲۱۶}

اما در روایات وی از ابن عباس، ابوهریره و در تمامی آنچه که از وی روایت شده است بحث و نظر است.

۵. روایت ابوهریره

۲۱۲. میزان الاعتدال: ۱ / ۴۲۷ / ش ۱۵۹۳.

۲۱۳. الکاشف: ۲۹۸ / ش ۸۲۶.

۲۱۴. ضعفاء العقيلي: ۲ / ۲۱۸.

۲۱۵. رك: المغني في الضعفاء: ۱ / ۴۹۴ / ش ۲۹۱۲.

۲۱۶. میزان الاعتدال: ۲ / ۳۲۶ / ش ۳۹۴۲.

یکی از راویانی که در سند روایت ابوهریره واقع شده، «جعفر بن عبدالواحد قاضی هاشمی» است. از دیدگاه رجالیان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت، این شخص به جعل و ساخته و پرداخته کردن احادیث و سرقت حدیث متهم است. همچنین او را متروک و کذاب نیز دانسته اند.

ابن حبان درباره وی می نویسد:

كان ممن يسرق الحديث ويقلب الأخبار؛^{۲۱۷}

وی از کسانی است که سرقت حدیث کرده و در اخبار دست می برد.

ابن عدی نیز درباره وی می نویسد:

منكر الحديث عن الثقات ويسرق الحديث؛^{۲۱۸}

وی احادیث منکر و ناشناخته ای را از ثقات نقل کرده و حدیث سرقت می کند.

وی در جایی دیگر می نویسد:

وهذه الأحاديث التي ذكرتها عن جعفر بن عبدالواحد كلها بواطيل وبعضها سرقة عن قوم

وله غيره هذه الأحاديث من المناكير، وكان يتهم بالوضع؛^{۲۱۹}

تمام این احادیثی را که از جعفر بن عبدالواحد ذکر کردم باطل است که برخی از این احادیث از گروهی سرقت شده است. برای وی غیر از این احادیث، احادیث منکری وجود دارد. وی متهم به جعل حدیث است.

دارقطنی نیز درباره وی می گوید:

كذاب يضع الحديث؛^{۲۲۰}

وی بسیار دروغ گو و جاعل حدیث است.

ابن حبان پس از موضوع و جعلی دانستن حدیث می گوید:

وجعفر كان يسرق الحديث ويقلب الأخبار حتى لا يشك أنه يعملها؛^{۲۲۱}

جعفر کارش سرقت حدیث و دستبرد در اخبار بود تا جایی که هیچ شکی در این کار وی نمی توان کرد.

۲۱۷. المجروحین: ۱ / ۲۱۵.

۲۱۸. الكامل: ۲ / ۱۵۳ / ش ۳۴۷.

۲۱۹. همان: ۲ / ۱۵۵.

۲۲۰. تاریخ بغداد: ۷ / ۱۸۴ / ش ۳۶۱۴، به نقل از دارقطنی.

۲۲۱. الموضوعات: ۲ / ۹۶، به نقل از ابن حبان.

با رجوع به منابع رجالی دیگری هم چون *لسان المیزان*^{۲۲۲}، *المغنی*^{۲۲۳}، *میزان الاعتدال*^{۲۲۴} و دیگر منابع، عدم اعتبار این راوی روشن می شود.

افزون بر عدم اعتبار جعفر بن عبدالواحد، ابوهریره نیز اصلاً مورد اعتماد نیست و نمی توان به احادیث او استناد و استدلال کرد.

۶. روایت انس بن مالک

حدیث «أصحابی كالنجوم» از انس بن مالک نیز روایت شده است. سند این روایت نیز مخدوش و ضعیف است.

بشر بن حسین

یکی از راویان سند، «بشر بن حسین» است. وی این روایت را از زبیر بن عدی، از انس روایت می کند. ذهبی در *المغنی* درباره او می نویسد:

قال الدارقطني: متروك، وقال أبو حاتم: يكذب علي الزبير؛^{۲۲۵}

دارقطنی گفته که وی متروک است. ابوحاتم نیز درباره وی می گوید: وی بر زبیر دروغ می بسته است.

ابن حجر عسقلانی نیز در *لسان المیزان* درباره وی می نویسد:

قال البخاري: فيه نظر، وقال الدارقطني: متروك، وقال ابن عدي: عامة حديثه ليس محفوظ، وقال أبو حاتم: يكذب علي الزبير؛^{۲۲۶}

بخاری درباره وی می گوید: در اعتبار وی نظر است. دارقطنی نیز می گوید: روایات وی ترك شده است. ابن عدی نیز می گوید: تمامی احادیث وی حفظ نمی شود. ابوحاتم هم درباره وی می گوید: وی بر زبیر دروغ می بست.

بنا بر این روشن شد که تمام راویان این حدیث مخدوش و غیرقابل اعتماد هستند و هرگز نمی توان بر اساس چنین حدیثی، به مطلبی معتقد شد، آن هم امری که به قطع و یقین مخالف قرآن است و با احادیث فراوان و صحیح نبوی تعارض دارد!

۲۲۲. رك: *لسان الميزان*: ۲ / ۱۱۷ - ۱۱۸.

۲۲۳. رك: *المغني في الضعفاء*: ۱ / ۲۱۰ / ش ۱۱۵۰.

۲۲۴. رك: *میزان الاعتدال*: ۱ / ۴۱۲ / ش ۱۵۱۱.

۲۲۵. *المغني في الضعفاء*: ۱ / ۱۶۲ / ش ۸۹۸.

۲۲۶. *لسان الميزان*: ۲ / ۲۱.

شدت ضعف و مخدوش بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» به قدری است که بسیاری از نامدارترین و بزرگترین اندیشمندان مورد اعتماد سنیان، به صراحت به بطلان آن اذعان کرده اند.

دیدگاه پیشوایان بزرگ اهل سنت درباره حدیث

چنان که پیشتر اشاره شد، جمع کثیری از اندیشمندان، پیشوایان حدیث، مفسران، اصولیان و رجالیان سنی به ضعف حدیث نجوم (چه از نظر متن و چه از نظر سند) تصریح کرده اند به گونه ای که در بطلان و سقوط این حدیث جای هیچگونه شك و تردیدی وجود ندارد؛ از این رو هرگز نمی توان به آن استناد کرد. در اینجا به طرح انظار برخی از مشهورترین اندیشمندان سنی درباره این حدیث می پردازیم.

۱. احمد بن حنبل، پیشوای حنبلیان [م ۲۴۱]

احمد بن حنبل، حدیث «اصحابی کالنجوم» را صحیح نمی داند. ابن امیر الحاج در کتاب *التقریر والتحصیر*، پس از ذکر شواهدی بر بطلان این حدیث، در همین باره می نویسد:

نعم لم یصح منها شيء، ومن ثمّة قال أحمد: حدیث لا یصح؛^{۲۲۷}

آری، هیچ چیزی از این حدیث صحیح نیست، و به همین جهت احمد گفته است: حدیث صحیح نیست.

همچنین ابن قدامه در کتاب *المنتخب*^{۲۲۸} و امیر پادشاه حنفی در کتاب *تیسیر التحریر* به صحیح نبودن حدیث در نزد احمد تصریح کرده اند.^{۲۲۹}

۲. اسماعیل مزنی، شاگرد و ملازم شافعی [م ۲۶۴]

ابو ابراهیم مزنی نیز در صحت این حدیث تردید داشته و آن را تصحیح نکرده است. حافظ ابن عبدالبر در کتاب *جامع بیان العلم وفضله* می نویسد:

قال المزني رحمه الله في قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أصحابي كالنجوم» قال: إن صحَّ

هذا الخبر فمعناه فيما نقلوا عنه وشهدوا به عليه، فكلمهم ثقة مؤمن على ما جاء به؛^{۲۳۰}

۲۲۷. *التقریر والتحصیر*: ۹۹.

۲۲۸. *رك: المنتخب*: ۱۴۳.

۲۲۹. *رك: تیسیر التحریر*: ۳ / ۲۴۳.

۲۳۰. *جامع بیان العلم وفضله*: ۲ / ۸۹ - ۹۰.

مزی درباره قول [منسوب به] رسول خدا صلی الله علیه وآله [؛ یعنی حدیث] «اصحابی کالنجوم» گفته است: اگر این خبر صحیح باشد، به آن معناست که در آنچه صحابه از پیامبر نقل کرده اند و برای او بدان شهادت داده اند، همه آنها در آنچه آورده اند مورد اعتماد و امین هستند. چنان که مشاهده می شود، مزی در صحت این حدیث تردید کرده و این امر نزد او ثابت نبوده است.

۳. ابوبکر بزار [م ۲۹۲]

حافظ ابوبکر بزار، حدیث «اصحابی کالنجوم» را مورد قرح قرار داده و وجوهی را در اثبات ضعف و نادرستی آن بیان کرده است. ابن عبدالبر به نقل از ابوبکر بزار می نویسد:

أخبرنا محمد بن إبراهيم بن سعد قراءة مّتي عليه أنّ محمد بن أحمد بن يحيى حدثهم قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن أيوب الرقي قال: قال لنا أبو بكر أحمد ابن عمرو بن عبد الخالق البزار: سألتهم عمّا يروي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم ممّا في أيدي العامة يروونه عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم أنّه

قال: «ثمّ مثل أصحابي كمثل النجوم - أو أصحابي كالنجوم - فبأيّها اقتدوا اهتدوا». وهذا الكلام لا يصحّ عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم. رواه عبدالرحيم بن زيد العمي عن أبيه، عن سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم.

وربّما رواه عبدالرحيم عن أبيه، عن ابن عمر. وإمّا أتى ضعف الحديث من قبل عبدالرحيم بن زيد، لأنّ أهل العلم قد سكتوا عن الرواية لحديثه.

والكلام أيضاً منكر عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم. وقد روي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلّم بإسناد صحيح: «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين المهديين بعدي فعصّوا عليها بالنواجز» وهذا الكلام يعارض حديث عبدالرحيم لو ثبت، فكيف ولم يثبت.

والنبي لا يبيح الإختلاف من بعده من أصحابه؛^{۳۳۱}

محمد بن ابراهيم بن سعد به هنگامی که نزد او درس می خواندم، به سند خود از ابوبکر احمد بن عمر بن عبدالخالق برای ما روایت کرد و گفت: درباره حدیثی که از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده و در دست عامه است پرسیدند. آنان از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می کنند که گفت: «همانا مثل اصحاب من به سان ستارگان است - یا این که گفت اصحاب من همچون ستارگانند - پس به هر يك اقتدا کنید هدایت می یابید». [در پاسخ می گویم:] نسبت این کلام به

پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. آن را عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش، از سعید بن مسیب، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است و گاهی عبدالرحیم آن را از پدرش، از ابن عمر روایت کرده است. به درستی که ضعف این حدیث از ناحیه عبدالرحیم بن زید است؛ چرا که اهل علم از نقل حدیث او ساکتند.

همچنین چنین کلامی از پیامبر صلی الله علیه وآله بعید و منکر است؛ زیرا با اسناد صحیح از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده است که فرمود: «بر شما باد [عمل به] سنت من و سنت خلفای راشدین هدایتگر پس از من. پس محکم و با جدیت به آن سنت بچسبید» که این کلام با حدیث عبدالرحیم معارض است. البته این در صورتی است که صدور حدیث منقول از عبدالرحیم ثابت شود؛ در حالی صحت آن نیز ثابت نیست.

پیامبر صلی الله علیه وآله اختلاف اصحابش را نیز پس از خود اباحه نکرده است.

بنا بر این روشن شد که حدیث، چه از نظر سند و چه از نظر محتوا از دیدگاه ابوبکر بزرگ مردود است. اما حدیثی که وی به عنوان معارض برای حدیث عبدالرحیم بن زید عمی به آن استناد کرده نیز باطل است؛ زیرا اولاً خلاف واقع است و به گواهی مسلمات تاریخی، عمر در موارد متعددی با ابوبکر اختلاف داشته است؛ در حالی اگر پیامبر واقعاً به پیروی از خلفا امر کرده باشد، نباید میان آنان اختلافی وجود داشته باشد.

ثانیاً تمامی طرق و اسانید این حدیث به يك نفر، یعنی «عرباض بن ساریة سلمی» ختم شده است، در حالی که - بر اساس آنچه در خود حدیث ذکر شده است - این حدیث پس از نماز در مسجد و در ضمن موعظه ای بلیغ از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده و سبب تحریک احساسات مخاطبان شده و تأثیر عمیقی بر جان آنان گذاشته است. بنا بر این، شرایط اقتضاء می کند که عده بسیاری از حاضران در مسجد به نقل حدیث مبادرت ورزند؛ از این رو انحصار نقل حدیث در «عرباض» قرینه ای محکم بر جعلی بودن آن است.

افزون بر آن که بیشتر راویان حدیث نیز از اهل حمص شام هستند و در این موضوع احتمال جعل و انتشار حدیث توسط حکومت معاویه را بسیار تقویت می کند. اگر به شواهد فوق، إعراض مسلم، بخاری و نسائی از نقل آن را نیز اضافه کنیم، می توان با اطمینان به عدم صحت این حدیث

از نظر سندی نیز حکم کرد. در نتیجه این حدیث هم از نظر سند و هم از نظر دلالت دچار اشکال است.^{۲۳۲}

۴. عبدالله بن عدی [م ۳۶۵]

حافظ عبدالله بن عدی جرجانی، کتابی با نام *الکامل فی الضعفاء* تألیف و در آن راویان ضعیف و مورد قدح و احادیث ساختگی آنان را گرد آورده است. وی در این کتاب، جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی؛ یعنی یکی از راویان روایت ابوهریره را ذکر کرده و در شرح حال او گفته است:

منکر الحدیث عن الثقات ویسرق الحدیث؛^{۲۳۳}

از افراد مورد اعتماد احیث منکر نقل می کند و سارق حدیث است.

وی همچنین «حمزه نصیبی» را نیز در زمره ضعفا شمرده است. حمزه نصیبی راوی یکی از روایات عبدالله بن عمر است. وی حمزه را به ساختن احادیث دروغین متهم کرده است. ابن عدی سپس از حمزه از نافع، از ابن عمر این حدیث را روایت می کند که پیامبر خدا فرمود:

إمّا أصحابی مثل النجوم بأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم؛^{۲۳۴}

همانا اصحاب من به سان ستارگانند، پس به قول هر يك از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید.

در ادامه، به سند دیگری که آن نیز به حمزه ختم می شود، همین حدیث را به صورت دیگری روایت کرده است. وی می نویسد:

أبوشهاب عن نافع، عن ابن عمر قال: قال رسول الله: «إمّا أصحابی مثل النجوم یهتدی بهم، فأیهم أخذتم بقوله اهتدیتم».^{۲۳۵}

حاصل آن که وی حدیث «اصحابی کالنجوم» را به دو طریق از حمزه نصیبی روایت کرده و در سند آن به واسطه وجود حمزه و راویان ضعیف دیگری همچون «جعفر بن عبدالواحد هاشمی قاضی» خدشه کرده است. در نتیجه حدیث از نظر ابن عدی - که یکی از رجالیان مشهور و مورد اعتماد سنیان است - از درجه اعتبار ساقط است.

۲۳۲. برای اطلاع بیشتر از وضعیت این حدیث، می توان به رساله سوم از کتاب «الرسائل العشر فی الأحادیث الموضوعة فی کتب السنة»،

تألیف نگارنده این سطور مراجعه کرد.

۲۳۳. *الکامل*: ۲ / ۱۵۳.

۲۳۴. همان: ۲ / ۳۷۶.

۲۳۵. همان: ۲ / ۳۷۷.

۵. ابوالحسن دارقطنی [م ۳۸۵]

دارقطنی نیز این حدیث را در زمره احادیث عجیبی می‌شمارد که مالک روایت کرده است. وی آن را در کتاب *غرائب مالک* نقل می‌کند. ابن حجر عسقلانی نیز در کتاب *الكاف الشاف*، در ذیل حدیث «اصحابی کالنجوم» می‌نویسد:

أخرجه [الدارقطني] في غرائب مالک من طريق حميد بن زيد، عن مالک، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر ... وقال: لا يثبت عن مالک. ورواه دون مالک مجهولون؛^{۲۳۶}

دارقطنی آن را در *غرائب مالک*، از طریق حمید بن زید، از مالک، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر آورده و ... گفته است: این حدیث از مالک ثابت نیست و روات آن به غیر از مالک همه مجهول اند.

بر این اساس روشن است که حدیث نزد دارقطنی نیز اعتباری ندارد.

۶. ابن حزم اندلسی [م ۴۵۶]

ابن حزم اندلسی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را دروغ دانسته و به باطل و ساختگی بودن آن حکم کرده است. ابوحیان و جمعی دیگر از حدیث پژوهان سنی ضمن نقل این حدیث، به این موضوع نیز اشاره کرده اند. ابوحیان پس از نقل این حدیث در تفسیر *البحر المحیط* می‌نویسد:

قال الحافظ أبو محمد علي بن أحمد بن حزم في رسالته في إبطال الرأي والقياس والإستحسان والتعليل والتقليد، ما نصّه: هذا خبر مكذوبٌ موضوعٌ باطلٌ، لم يصحّ قط؛^{۲۳۷}

حافظ ابومحمد علی بن احمد بن حزم در رساله خود که در ابطال رأی، قیاس، استحسان، تعلیل و تقلید نگاشته تصریح می‌کند: این خبر دروغ، ساختگی و باطل است و هرگز صحیح نمی‌باشد.

۷. بیهقی [م ۴۵۸]

بر اساس آنچه ابن حجر عسقلانی در کتاب *الكاف الشاف* نقل می‌کند، بیهقی نیز از جمله اندیشمندان سنی است که در کتاب *المدخل*، حدیث «اصحابی کالنجوم» را ضعیف دانسته است. ابن حجر می‌نویسد:

وأخرجه البيهقي في المدخل من رواية جويبر، عن الضحاك، عن ابن عباس. وجويبر متروك. ومن رواية جويبر أيضاً عن حوآب بن عبدالله مرفوعاً وهو مرسل، قال البيهقي: هذا المتن مشهور وأسانيده كلّها ضعيفة.

۲۳۶. *الكاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف*: ۲ / ۶۲۸.

۲۳۷. *البحر المحیط*: ۵ / ۵۱۱.

وروي المدخل أيضاً عن عمر ورفعه «سألت ربي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدي. فأوحى إلي: «يا محمد، إن أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء، بعضها أضوأ من بعض، فمن أخذ بشيء مما هو عليه من اختلافهم فهو عندي على هدى»» وفي إسناده عبدالرحيم بن زيد العمي وهو متروك؛^{٢٣٨}

بيهقي این حدیث را در *مدخل* به روایت جویبر، از ضحاک، از ابن عباس آورده است در حالی که جویبر متروک است. همچنین به روایت جویبر از حوآب بن عبدالله به سند مرفوع نقل کرده است؛ در حالی که سند آن مرسل است. بیهقی گفته است: این متن مشهور است؛ در حالی که همه اسانید آن ضعیف می باشد.

همچنین در *مدخل*، از عمر روایت کرده و اسناد آن را به پیامبر رسانده [که فرمود]: «از پروردگارم درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم. پس خداوند به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند، برخی از آنها پرنورتر از برخی دیگر است. پس هر کس چیزی از آنچه را که در آن اختلاف دارند اخذ و عمل کند، او نزد من در طریق هدایت است»».

در اسناد این حدیث، عبدالرحیم زید عمی قرار دارد در حالی که وی متروک است. بر اساس آنچه گذشت، بیهقی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را باطل و فاقد اعتبار می داند.

٨. ابن عبدالبر [م ٤٦٣]

ابن عبدالبر یکی دیگر از اندیشمندان و حدیث پژوهان مشهور و مورد اعتماد سنیان است که حدیث «اصحابی کالنجوم» را نادرست و غیرقابل استناد می داند. وی می نویسد:

قد روی أبو شهاب الحنَّاط عن حمزة الجزري، عن نافع، عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «إنما أصحابي مثل النجوم فأبهم أخذتم بقوله اهتديتم».

وهذا إسناد لا يصح ولا يرويه عن نافع من يحتج به ...

وقد روي في هذا الحديث إسناد غير ما ذكر البزار. حدثنا أحمد بن عمر قال: نا عبد بن أحمد، ثنا علي بن عمر، قال: حدثنا القاضي أحمد بن كامل قال: حدثنا عبدالله بن روح، قال: حدثنا سلام بن سليم، قال: حدثنا الحارث بن غصين عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأبهم اقتديتم اهتديتم».

قال أبو عمر: هذا إسناد لا تقوم به حجة، لأن الحارث بن غصين مجهول؛^{٢٣٩}

ابوشهاب حناط از حمزه جزری، از نافع، از ابن عمر روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «همانا اصحاب من همچون ستارگانند؛ از این رو به قول هر يك از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید» و این اسناد صحیح نیست و کسی را که بتوان به آن احتجاج کرد، این روایت را از نافع نقل نکرده است ...

در این حدیث، اسناد دیگری نیز غیر از آنچه بزار ذکر کرده روایت شده است. احمد بن عمر به سند خود از حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر برای ما روایت کرد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانند. به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید».

ابوعمر و گفته است: به این اسناد حجت اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

٩. ابن عساکر دمشقی [م ٥٧١]

بر اساس آنچه مناوی در *فیض القدیر* در ذیل این حدیث گفته است، ابن عساکر دمشقی از جمله اندیشمندانی است که به ضعیف بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» تصریح کرده است. مناوی در شرح حدیث «سألت ربي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدى...» می نویسد:

ظاهر صنيع المصنف، أن ابن عساکر خرّجه ساکتاً علیه، والأمر بخلافه فإنه تعقّب بقوله:

قال ابن سعد: زيد العمي أبو الحواري كان ضعيفاً في الحديث؛^{٢٤٠}

ظاهر نحوه بیان مصنف چنان است که ابن عساکر بدون هیچ خدشه ای درباره حدیث، آن را آورده است؛ در حالی که امر به خلاف این است؛ چرا که او به دنبال حدیث کلام خود را با این سخن ادامه می دهد: ابن سعد گفته است: زید عمی ابوالحواری در حدیث ضعیف است.

١٠. ابوالفرج ابن جوزی [م ٥٩٧]

ابن جوزی نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را صحیح نمی داند. وی در کتاب *العلل المتناهية*

می نویسد:

٢٣٩. جامع بیان العلم وفضله: ٢ / ٩١.

٢٤٠. فیض القدیر: ٤ / ١٠١ / ح ٤٦٠٣.

روی نعیم بن حمّاد قال: نا عبدالرحیم بن زید العمی، عن أبیه، عن سعید بن المسیب، عن عمر بن الخطاب قال: قال رسول الله صلّى الله عليه وآله: «سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدي»، فأوحى إليّ: «يا محمد، إنّ أصحابك عندي بمنزلة النجوم في السماء بعضها أضوأ من بعض، فمن أخذ بشيء ممّا هم عليه من اختلافهم، فهو على هدى». قال المؤلّف: وهذا لا يصحّ، نعیم مجروح. قال يحيى بن معین: عبدالرحیم كذاب؛^{٢٤١}

نعیم بن حمّاد به سند خود از عمر بن خطاب روایت کرده است که گفت: رسول خدا صلّى الله عليه وآله فرمود: «از پروردگارم درباره آنچه اصحابم پس از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم». آن گاه خداوند به من وحی کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. برخی از آنها پر نورتر از برخی دیگراند؛ از این رو هر کس چیزی از آنچه را که در آن اختلاف دارند اخذ و بدان عمل کند، او بر طریق هدایت است». مؤلّف گفته است: این حدیث صحیح نمی باشد؛ [زیرا] نعیم مجروح است. يحيى بن معین گفته است: عبدالرحیم كذاب است.

١١. ابن دحیه [م ٦٣٣]

حافظ ابن دحیه نیز در حدیث «اصحابی کالنجوم» قدح نموده و صحت آن را نفی کرده است. زین عراقی یکی دیگر از حفاظ نامدار سنی در *تعلیق تخریج أحادیث المنهاج*، به نقل از ابن دحیه می نویسد:

وقال ابن دحیه - وقد ذکر حدیث أصحابی کالنجوم - حدیث لا یصحّ؛^{٢٤٢}

ابن دحیه - حدیث اصحابی کالنجوم را ذکر کرده و - گفته است: حدیث صحیح نمی باشد.

١٢. ابن تیمیه [م ٧٢٨]

ابن تیمیه نیز در زمره تضعیف کنندگان این حدیث است. وی در *منهاج السنّة* می نویسد:

٢٤١. العلل المتناهية في الأحاديث الواهية: ١ / ٢٨٣ / ش ٤٥٧.

٢٤٢. تعلیق تخریج أحادیث المنهاج للبيضاوي: ٨٥.

وأما قوله: «أصحابي كالنجوم، فبأيهم اقتديتم اهتديتم»، فهذا الحديث ضعيف ضعفه أهل الحديث. قال البزار: هذا حديث لا يصح عن رسول الله صلى الله عليه وآله وليس هو في كتب الحديث المعتمدة؛^{٢٤٣}

حديث «أصحابي كالنجوم، فبأيهم اقتديتم اهتديتم» ضعيف است و أهل حديث آن را تضعيف کرده اند. بزار گفته است: نسبت این حديث به رسول خدا صلى الله عليه وآله صحيح نیست و در كتب حديثی مورد اعتماد نیامده است.

١٣. ابوحیان اندلسی [م ٧٤٥]

ابوحیان اندلسی پیرامون حديث «اصحابي كالنجوم»، تحقیقی نسبتاً گسترده و ارزشمندی ارائه داده است. در اینجا به نقل کلام وی در این باره می پردازیم. وی در *البحر المحيط* می نویسد:

قال الزمخشري: (فإن قلت): كيف كان القرآن تبيانا لكل شيء؟

(قلت): المعنى أنه بين كل شيء من أمور الدين حيث كان نصاً على بعضها، إحالة على السنة، حيث أمر فيه باتباع رسول الله صلى الله عليه وآله وطاعته. وقيل: (وما ينطق عن الهوى)^{٢٤٤} وحثاً على الإجماع في قوله: (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ).^{٢٤٥} وقد رضي رسول الله صلى الله عليه وآله لأئمة اتباع أصحابه، والإقتداء بآثارهم في قوله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، وقد اجتهدوا، وقاسوا، ووطؤوا طرق القياس والإجتهد، فكان السنة والإجماع والقياس والإجتهد مستندة إلى تبيين الكتاب، فمن ثم كان تبيانا لكل شيء.^{٢٤٦} وقوله: وقد رضي رسول الله صلى الله عليه وآله - إلى قوله - اهتديتم، لم يقل ذلك رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو حديث موضوع لا يصح بوجه عن رسول الله صلى الله عليه وآله. قال الحافظ أبو محمد علي بن أحمد بن حزم في رسالته في إبطال الرأي، والقياس والإستحسان والتعليل والتقليد ما نصه: هذا خبر مكذوب موضوع باطل، لم يصح قط، وذكر

٢٤٣. منهاج السنة: ٨ / ٣٦٤.

٢٤٤. سورة نجم، آية ٣.

٢٤٥. سورة نساء، آية ١١٥.

٢٤٦. الكشاف: ٢ / ٤٢٤.

إسناده إلى البزار صاحب المسند قال: سألتهم عما

روي عن النبي صلى الله عليه وآله مما في أيدي العامة ترويه عن رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: «إنما مثل أصحابي كمثل النجوم أو كالنجوم بأيها اقتدوا اهتدوا».

وهذا كلام لم يصح عن النبي صلى الله عليه وآله. رواه عبدالرحيم بن زيد العمي، عن أبيه، عن سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، عن النبي صلى الله عليه وآله وإثما أتى ضعف هذا الحديث من قبل عبدالرحيم، لأن أهل العلم سكتوا عن الرواية لحديثه. والكلام أيضاً منكر عن النبي صلى الله عليه وآله ولم يثبت، والنبي صلى الله عليه وآله لا يبيح الإختلاف من بعده من أصحابه، هذا نص كلام البزار.

قال ابن معين: عبدالرحيم بن زيد كذاب خبيث ليس بشيء. وقال البخاري: هو متروك.

رواه أيضاً حمزة الجزري، وحمزة هذا ساقط متروك؛^{٢٤٧}

زمخشری گفته است: اگر بگویی چگونه قرآن برای هر چیزی بیان است؟ می گویم: به این بیان که قرآن هر چیزی از امور دین را بیان کرده است، به طوری که برای برخی امور نص است [و آنها را صریح و روشن بیان کرده است] و برخی دیگر را به سنت احاله کرده است. این گونه که در قرآن به پیروی و اطاعت از رسول خدا صلى الله عليه وآله امر شده و گفته شده است که «[پیامبر] از روی هوای نفس سخن نمی گوید» و به [تمسك جستن بر] اجماع وادار ساخته است، در این سخن خود [که

می گوید]: «و هر کس از غیر سبیل مؤمنان را تبعیت کند» و همانا رسول خدا صلى الله عليه وآله به جهت پیروی امت خویش از اصحابش و اقتداء امت به آثار اصحاب خشنود گشته و بدان رضایت داده است، در این کلام خویش که فرمود: «اصحاب من همچون ستارگان هستند؛ از این رو به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید». به یقین صحابه اجتهاد و قیاس کردند و راه های قیاس و اجتهاد را پیمودند؛ به همین روی سنت، اجماع، قیاس و اجتهاد مستند به تبیین کتاب است و به همین جهت کتاب، برای هر چیزی بیان است.

این سخن زمخشری که گفته است: و رسول خدا صلى الله عليه وآله [از پیروی امت خود از اصحابش] راضی شده تا [انتهای روایت منسوب به پیامبر صلى الله عليه وآله؛ یعنی] اهتدیتم

[صحيح نیست؛ زیرا] این سخن را رسول خدا صلی الله علیه وآله نفرموده است و آن حدیثی ساختگی و جعلی است و به هیچ وجه نسبت آن به رسول خدا صلی الله علیه وآله صحيح نمی باشد. حافظ ابومحمد علی بن احمد بن حزم در رساله خود که در ابطال رأی، قیاس، استحسان، تعلیل و تقلید نگاشته است به صراحت می گوید: «این خبر دروغ، ساختگی و باطل بوده و به یقین صحيح نیست» و ابن حزم اسناد آن را تا به بزار صاحب مسند ذکر کرده و گفته است: درباره آنچه از پیامبر روایت شده است که پرسیدند: آیا روایتی که در دست عامه می باشد و از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت می کنند صحيح است که گفت: «همانا مثل اصحاب من همچون مثل ستارگان است - یا همچون ستارگان است - به هر يك اقتدا کنید هدایت می یابید». [در پاسخ می گویم]: نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحيح نیست. آن را عبدالرحیم بن زید عمی از پدرش، از سعید بن مسیب، از ابن عمر، از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت کرده است و ضعف این حدیث از ناحیه عبدالرحیم است؛ چرا که اهل علم از نقل حدیث او خودداری می کنند. همچنین نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله منکر و ناشایست بوده و ثابت نشده است و پیامبر صلی الله علیه وآله اختلاف اصحابش را پس از خود اباحه نکرده است. این نص سخن بزار است.

ابن معین گفته است: عبدالرحیم بن زید دروغگو، خبیث و بی ارزش و اعتبار است. بخاری نیز گفته است: او متروک است. این حدیث را حمزه جزری نیز روایت کرده است که حمزه نیز متروک و از درجه اعتبار ساقط است.

۱۴. تاج الدین احمد بن عبدالقادر بن مکتوم [م ۷۴۹]

تاج الدین ابن مکتوم، شاگرد ابوحیان اندلسی است و کتابی با عنوان *الدَّر اللقیط من البحر المحیط* نگاشته که در حاشیه *البحر المحیط* چاپ شده است. وی در کتاب خود، پس از نقل کلام استادش ابوحیان درباره حدیث «اصحابی کالنجوم»، در نفی صحت و طرد آن به کلام استادش استشهاد کرده است.^{۲۴۸}

۱۵. ابن قیم جوزیه [م ۷۵۱]

شمس الدین ابن قیّم جوزیه نیز حدیث «اصحابی کالنجوم» را قدح کرده و در رد طرفداران تقلید و ابطال ادله آنان می نویسد:

الوجه الخامس والأربعون: قولهم: يكفي في صحة التقليد الحديث المشهور: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم». جوابه من وجوه:

أحدها: أنّ هذا الحديث قد روي من طريق الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر ومن حديث سعيد بن المسيب، عن ابن عمر، ومن طريق حمزة الجزري عن نافع عن ابن عمر، ولا يثبت شيء منها.

قال ابن عبد البر: حدثنا محمد بن إبراهيم بن سعيد: أنّ أبا عبد الله بن مفرح حدثهم ثنا محمد بن أيوب الصموت قال: قال لنا البزار: وأما ما يروى عن النبي صلى الله عليه وآله: «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، فهذا الكلام لا يصح عن النبي صلى الله عليه وآله؛^{٢٤٩}

وجه چهل و پنجم سخن آنان است که می گویند: حدیث مشهور «اصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» در اثبات صحت تقلید کفایت می کند.

پاسخ این ادعا وجوهی دارد: یکی از وجوه این است که این حدیث از طریق اعمش، از ابوسفیان، از جابر روایت شده؛ و یا از نقل سعید بن مسیب، از ابن عمر نقل شده است؛ و یا از طریق حمزه جزری، از نافع، از ابن عمر روایت شده است و هیچ چیزی از این حدیث ثابت نشده است.

ابن عبد البر گفته است: محمد بن ابراهیم بن سعید به سند خود از بزار روایت می کند که گفت: اما آنچه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت می شود که «اصحاب من به سان ستارگان هستند، به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید»، نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست.

١٦. حافظ زین عراقی [م ٨٠٦]

حافظ زین الدین عراقی نیز در کتاب *تعلیق تخریج أحادیث المنهاج*، ضمن نقل متون مختلف حدیث «اصحابی کالنجوم» و نقل تضعیف صاحب نظران مشهور سنی، بر ضعف و نامعتبر بودن آن تأکید کرده است. وی می نویسد:

حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديهم اهتديتم». رواه الدارقطني في *الفضائل* وابن عبد البر في *العلم من طريقه من حديث جابر وقال: هذا إسناد لا يقوم به حجة، لأن الحارث بن غصين مجهول.*

ورواه عبد بن حميد في *مسنده*.

وابن عدي في *الكامل* من رواية حمزة بن أبي حمزة النصيبي، عن نافع، عن ابن عمر بلفظ: *فبأيهم أخذتم بقوله - بدل اقتديتم - وإسناده ضعيف من أجل حمزة، فقد اتهم بالكذب.* ورواه البيهقي في *المدخل* من حديث عمر، ومن حديث ابن عباس بنحوه، ومن وجه آخر مرسلًا وقال: *متنه مشهور وأسانيده ضعيفة لم يثبت في هذا إسناد.* ورواه البزار من رواية عبدالرحيم بن زيد العمي، عن أبيه، عن ابن عمر قال: *منكر لا يصح.* وقال ابن حزم: *مكذوب موضوع باطل.*

قال البيهقي: *ويؤدّي بعض معناه حديث أبي موسى: النجوم أمانة لأهل*

السماء - وفيه - وأصحابي أمانة لأمتي، الحديث رواه مسلم؛^{٢٥٠}

حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديهم اهتديتم» را دارقطنی در *فضائل* و ابن عبد البر در *علم* از طریق خود از حدیث جابر روایت کرده و گفته است: این اسنادی است که حجت به آن اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است.

عبد بن حمید نیز در *مسند* خود آن را روایت کرده و ابن عدی در *کامل* از روایت حمزه بن ابی حمزه نصیبی، از نافع، از ابن عمر به این لفظ روایت کرده است: «فبأيهم أخذتم» و این لفظ را به جای «اقتديتم» قرار داده است و اسناد آن به جهت وجود حمزه ضعیف است؛ زیرا حمزه متهم به کذب می باشد. بیهقی در *المدخل* از حدیث عمر و به همان صورت ابن عباس روایت کرده و از وجه دیگری به صورت مرسل آورده و گفته است: متن حدیث مشهور است، در حالی که اسانیدش ضعیف می باشد و در این اسناد ثابت نمی شود. بزار از روایت عبدالرحیم بن

زید عمی از پدرش، از ابن عمر آن را روایت کرده و گفته است: منکر و ناصحیح است. ابن حزم نیز گفته است: دروغ، ساختگی و باطل است. بیهقی نیز گفته است: معنای آن تا حدودی مؤید حدیث ابوموسی است که: «النجوم أمانة لأهل السماء» و در آن حدیث آمده است: «أصحابي أمانة لأمتي» که مسلم آن را روایت کرده است.

۱۷. ابن حجر عسقلانی [م ۸۵۲]

شهاب الدین ابن حجر عسقلانی، از حافظان مشهور اهل سنت نیز در ذیل حدیث «اصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم»، متون مختلف این حدیث را ذکر کرده و به بیان تضعیف اندیشمندان و حدیث پژوهان نامدار و مورد اعتماد سنی پرداخته است و خود وی نیز این حدیث را ضعیف می داند. وی در *الكاف الشاف* می نویسد:

أخرجه الدارقطني في *المؤتلف* من رواية سلام بن سليم، عن الحارث بن غصين، عن الأعمش، عن أبي سفيان، عن جابر مرفوعاً، وسلام ضعيف.

وأخرجه في *غرائب مالك* من طريق حميد بن زيد، عن مالك، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن جابر في أثناء حدیث: وفيه «فبأي قول أصحابي أخذتم اهتديتم، إنما مثل أصحابي مثل النجوم من أخذ بنجم منها اهتدى»، وقال: لا يثبت عن مالك، ورواه دون مالك مجهولون. ورواه عبد بن حميد والدارقطني في *الفضائل* من حدیث حمزة الجزري، عن نافع، عن ابن عمر. وحمزة اتهموه بالوضع.

ورواه القضاعي في *مسند الشهاب* من حدیث أبي هريرة، وفيه جعفر بن عبدالواحد الهاشمي، وقد كذبوه.

ورواه ابن طاهر من رواية بشر بن الحسين، عن الزبير بن عدي، عن أنس، وبشر كان متهماً ايضاً.

وأخرجه البيهقي في *المدخل* من رواية جويبر، عن الضحاک، عن ابن عباس وجويبر متروك. ومن رواية جويبر ايضاً عن حوآب بن عبيدالله مرفوعاً. وهو مرسل.

قال البيهقي: هذا المتن مشهور وأسانيده كلها ضعيفة.

وروي في *المدخل* ايضاً عن عمر ورفعته: «سألت ربّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدي،

فاوحى اليّ: «يا محمد، إنّ أصحابك عندي بمنزلة

النجوم في السماء، بعضها أضوا من بعض، فمن أخذ بشيء مما هو عليه من اختلافهم فهو
عندي على هدى»^{۲۵۱} وفي اسناده عبدالرحيم بن زيد السهمي وهو متروك؛

دارقطنی در **مؤتلف** از روایت سلام بن سلیم، از حارث بن غصین، از اعمش، از ابوسفیان، از جابر
به صورت مرفوع روایت کرده است و سلام ضعیف می باشد. همو در **غرائب مالك**، روایت را از
طریق حمید بن زید، از مالك، از جعفر بن محمد، از پدرش، از جابر در اثناء حدیث آورده و در
آن آمده است: «فبأي قول اصحابي أخذتم...» گفته است: نسبت این روایت به مالك ثابت نیست
و تمامی روات آن به غیر از مالك مجهولند.

عبد بن حمید و دارقطنی در **فضائل**، از روایت حمزه جزری، از نافع، از ابن عمر آن را روایت و
حمزه را به جعل و ساختن حدیث متهم کرده اند. قضاعی در **مسند الشهاب**، از حدیث ابوهریره
آن را روایت کرده. در سند روایت او جعفر بن عبدالواحد هاشمی قرار دارد که به تحقیق او را
تکذیب کرده اند. ابن طاهر از روایت بشر بن حسین، از زبیر بن عدی، از انس آن را روایت
کرده است؛ در حالی که بشر نیز متهم [به کذب] است.

بیهقی در **مدخل**، از روایت جویری، از ضحاک، از ابن عباس آن را آورده است. جویری متروک است.
همچنین از روایت جویری، از حوآب بن عبدالله به صورت مرفوع آورده است، در حالی که آن
مرسل است. بیهقی نیز گفته است: این متن مشهور است، در حالی که تمامی اسانید آن ضعیف
است.

در **مدخل**، از عمر نیز آن را روایت کرده و سند آن را به پیامبر رسانده است که گفت: «از
پروردگام درباره آنچه اصحابم از من در آن اختلاف خواهند کرد پرسیدم، آن گاه خدا به من وحی
کرد که: «ای محمد، همانا اصحاب تو نزد من به منزله ستارگان در آسمان هستند. برخی از آنها
پرنورتر از برخی دیگر می باشند؛ از این رو هر کس چیزی از آنچه آنان درباره اش اختلاف
کرده اند اخذ و عمل کند، او نزد من در طریق و مسیر هدایت است.»».

در اسناد آن عبدالرحيم بن زيد عمی قرار دارد که متروک است.

۱۸. ابن همام [م ۸۶۱]

ابن همام از پیشوایان بزرگ حنفی است. وی در *التحریر* و در مبحث اجماع، تصریح می کند که حدیث «أصحابی كالنجوم» صحیح نیست.^{۲۵۲}

۱۹. ابن امیر الحاج [م ۸۷۹]

در برخی منابع حدیثی اهل سنت، حدیثی به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله منسوب شده که بر اساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مسلمانان را به اخذ دین از عایشه امر کرده است! ابن امیر الحاج این حدیث را با حدیث «أصحابی كالنجوم» معارض و هر دو را نادرست و فاقد اعتبار می داند و درباره وهن و سستی حدیث، اینچنین می گوید:

(ومعارضته) أي: وأجيب أيضاً بمعارضة كل منهما (بأصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم، وخذوا شطر دينكم عن الحميراء) أي عائشة رضي الله عنها، فإن هذين الحديثين يدلان على جواز الأخذ بقول كل صحابي قول عائشة وإن خالف قول الشيخين أو الأربعة (إلا أن الأول) أي: أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم (لم يعرف) بناء على قول ابن حزم في رسالته الكبرى: مكذوب موضوع باطل، وإلا فله طرق من رواية عمر وابنه وجابر وابن عباس وأنس بألفاظ مختلفة أقربها إلى اللفظ المذكور ما أخرج ابن عدي في *الكامل* وابن عبد البر في كتاب *بيان العلم* عن ابن عمر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مثل أصحابی مثل النجوم يهتدى بها، فأیهم أخذتم بقوله اهتديتم». وما أخرج الدارقطني وابن عبد البر عن جابر قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مثل أصحابی في أمتي مثل النجوم فبأيهم اقتديتم اهتديتم».

نعم، لم يصح منها شيء، ومن ثمة قال أحمد: حدیث لا يصح، والبزار: لا يصح هذا الكلام عن النبي صلی الله علیه وآله.

إلا أن البيهقي قال في كتاب *الإعتقاد*: روينا في حدیث موصول بإسناد غير قوي، وفي حدیث آخر منقطع;^{۲۵۳}

[سستی و بی اعتباری حدیث «اصحابی كالنجوم»] به سبب تعارض آن [با احادیث دیگر] است؛ یعنی چنین پاسخ می دهیم که به سبب تعارض هر يك از این دو حدیث «اصحاب من همچون ستارگان هستند. به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید» [و حدیث]: «قسمتی از دین

۲۵۲. رك: تيسير التحرير: ۳ / ۳۵۰.

۲۵۳. التقرير والتحبير: ۱۲۶.

خود را از حمیرا اخذ کنید؛ یعنی عایشه، این دو حدیث بر جواز قبول سخن تمامی اصحاب و سخن عایشه دلالت دارند؛ هر چند که سخن آنان مخالف سخن شیخین یا [خلفای] چهارگانه می باشد، جز

این که حدیث نخست؛ یعنی حدیث «اصحاب من همچون ستارگان هستند. به هر يك از آنها اقتدا کنید هدایت می یابید» صحیح نیست و بنابر گفته ابن حزم در رساله کبیر خود، دروغ، ساختگی و باطل می باشد والا این حدیث طرق [متعددی] دارد، از جمله روایت عمر و پسرش، جابر، ابن عباس و انس که با الفاظی نزدیک به لفظ مذکور نقل شده است. آنچه ابن عدی در **کامل** و ابن عبدالبر در کتاب **بیان العلم** از ابن عمر آورده اند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اصحاب من مثل ستارگانی هستند که به واسطه آنها هدایت یافته می شود، پس به قول هر يك از آنان اخذ و عمل کنید هدایت می یابید، و در آنچه دارقطنی و ابن عبدالبر از جابر آورده اند که جابر گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «مثل اصحابم در میان امتم مثل ستارگان؛ از این رو به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید».

آری، هیچ يك از این دو روایت صحیح نیستند و به همین جهت است که احمد، حدیث را صحیح نمی داد و بزار نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله را درست نمی داند. مگر این که بیهقی در کتاب **اعتقاد** می گوید: آن را در حدیث موصول با اسناد غیر محکم روایت کرده اند و حدیث دیگر منقطع است.

۲۰. حافظ سخاوی [م ۹۰۲]

سخاوی از دیگر حافظان مشهور و مورد اعتماد اهل سنت که درباره حدیث «أصحابي كالنجوم» می نویسد:

حدیث (اختلاف أمّتي رحمة) البیهقي في المدخل من حدیث سلیمان بن أبي کریمه، عن جویبر، عن الضحاک، عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مهما أوتیتم من کتاب الله، فالعمل به لا عذر لأحد في تركه، فإن لم یکن في کتاب الله فسنة مني ماضية، فإن لم یکن سنة مني، فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء فأیما أخذتم به اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة».

ومن هذا الوجه أخرجه الطبراني والديلمي في مسنده بلفظ سواء، وجویر ضعیف جداً،
والضحاک عن ابن عباس منقطع؛^{۲۵۴}

حدیث «اختلاف امت من رحمت است» را بیهقی در *مدخل*، از حدیث سلیمان بن ابی کریمه، از جویر، از ضحاک، از ابن عباس نقل کرده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «پس هرگاه چیزی از کتاب خدا به شما رسید، به آن عمل کنید و احدی در ترک آن عذری ندارد و چنانچه در کتاب خدا نبود، سنتی که از من رسیده است باید عمل شود و اگر در سنت من چیزی نبود، باید به آنچه اصحابم می گویند عمل شود. همانا اصحاب من به منزله ستارگان در آسمان هستند؛ از این رو به قول هر يك اخذ کردید و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است». طبرانی و دیلمی در مسندش با الفاظ متفاوت به همین صورت حدیث را آورده اند؛ در حالی که جویر جداً ضعیف است و حدیث ضحاک از ابن عباس منقطع می باشد. بنا بر این سخاوی حدیث «اصحابی کالنجوم» را ضعیف و فاقد اعتبار دانسته است.

۲۱. ابن ابی شریف [م ۹۰۶]

ابن ابی شریف شافعی نیز به نقل از استاد خود ابن حجر عسقلانی، در حدیث «اصحابی کالنجوم» قبح کرده و آن را فاقد اعتبار دانسته است. مناوی در *فیض القدیر* در ذیل این حدیث، نظر ابن ابی شریف را چنین بیان می کند:

وقال الکمال بن ابی شریف: کلام شیخنا، یعنی ابن حجر یقتضی أنه مضطرب؛^{۲۵۵}

کمال بن ابی شریف گفته است: کلام استاد ما، یعنی ابن حجر مقتضی آن است که این حدیث اضطراب دارد.

۲۲. جلال الدین سیوطی [م ۹۱۱]

حافظ جلال الدین سیوطی، حدیث «اصحابی کالنجوم» را در کتاب *الجامع الصغیر فی أحادیث البشیر النذیر* آورده و آن را با حرف «ض» علامتگذاری کرده است و این علامت نزد سیوطی نشان گر ضعف است.^{۲۵۶}

۲۵۴. المقاصد الحسنه: ۶۹/۱.

۲۵۵. فیض القدیر: ۴ / ۱۰۱.

۲۵۶. رك: الجامع الصغیر: ۲ / ۹۵۱ / ش ۴۶۰۳.

۲۳. متقی هندی [م ۹۷۵]

شیخ علی متقی هندی نیز در باب دوم از «کتاب الإيمان و الاسلام» *کنز العمال*،^{۲۵۷} حدیث «اصحابی کالنجوم» را آورده و تضعیف سیوطی نسبت به این حدیث را یادآور شده و به این ترتیب در آن قدح کرده است.

۲۴. ملا علی قاری [م ۱۰۱۴]

شیخ علی قاری مکی درباره حدیث «اصحابی کالنجوم» می نویسد:

قال ابن الدبیع: إعلم أنّ حدیث اصحابی کالنجوم بأيّهم اقتدیتم اهتدیتم، أخرجہ ابن ماجة، کذا ذکره الجلال السیوطی فی (تخریج احادیث الشفاء) ولم أجده فی سنن ابن ماجة بعد البحث عنه.

وقد ذکره ابن حجر العسقلانی فی (تخریج احادیث الرافعی) فی باب أدب القضاء وأطال الکلام علیه و ذکر أنّه ضعیف واه، بل ذکر عن ابن حزم: أنّه موضوع باطل. لکن ذکر عن البیهقی أنّه قال: أنّ حدیث مسلم یؤدّی بعض معناه، یعنی قوله النجوم أمانة للسماء الحدیث. قال ابن حجر: صدق البیهقی وهو یؤدّی صحّة التشبیه للصحابة بالنجوم، أمّا فی الإقتداء فلا یظهر، نعم یمکن أن یتلمح ذلك من معنی الإهتداء بالنجوم. قلت: الظاهر أنّ الإهتداء فرع الإقتداء.

قال: وظاهر الحدیث إنّما هو إشارة إلى الفتن الحادثة بعد انقراض الصحابة من طمس السنن وظهور البدع ونشر الجور فی أقطار الأرض.

وتکلم علی هذا الحدیث ابن السبکی فی (شرح ابن الحاجب) الأصلي فی الکلام علی عدالة الصحابة ولم یعزه لابن ماجة، و ذکره فی (جامع الأصول) ولفظه عن ابن المسیّب عن عمر بن الخطاب مرفوعاً: سألت ربّی الحدیث إلى قوله اهتدیتم؛^{۲۵۸}

ابن دبیع گفته است: بدان که حدیث را ابن ماجه آورده است. جلال الدین سیوطی در *تخریج احادیث الشفاء* این چنین می گوید: من این حدیث را پس از بررسی و جستجو در *سنن ابن ماجه* نیافتم.

ابن حجر عسقلانی آن را در *تخریج احادیث الرافعی*، در باب أدب القضا ذکر و درباره آن درازگویی کرده و یادآور شده که آن ضعیف و واهی است؛ بلکه به نقل از ابن حزم آورده است

۲۵۷. رک: *کنز العمال*: ۱ / ۱۰۴ / ح ۹۱۳.

۲۵۸. *مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابیح*: ۱۷ / ۳۱۴ - ۳۱۵.

که این حدیث ساختگی و باطل است؛ لیکن از بیهقی آورده که وی گفته است: حدیث مسلم قسمتی از معنای این حدیث را تأیید می کند - یعنی این گفتار رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: ستارگان امان برای اهل آسمان هستند تا آخر حدیث - ابن حجر گفته است: بیهقی راست می گوید، این حدیث، حدیث تشبیه صحابه به ستارگان را تأیید می کند؛ اما تأیید آن در اقتدا به صحابه آشکار نیست. آری، ممکن است آن اشاره ای به معنای هدایت جستن از ستارگان باشد. می گویم: ظاهر است که هدایت جستن فرع بر اقتدا است.

گفته است: همچنین ظاهر حدیث اشاره دارد به فتنه هایی که پس از انقراض صحابه پدید خواهد آمد؛ اعم از نابود شدن سنت ها، آشکار گشتن بدعت ها و نشر ستم در سطح زمین. ابن سبکی در کتاب *شرح ابن حاجب* - که دو اصل و کتاب درباره عدالت صحابه هستند - درباره این حدیث سخن گفته و از ابن ماجه پشتیبانی نکرده است. وی آن را در *جامع الأصول* ذکر کرده است. لفظ آن از ابن مسیب، از عمر بن خطاب به صورت مرفوع از پیامبر است که فرمود: «از پروردگار پرسیدم» - تا آنجا که فرمود: - «اهتدیتم».

۲۵. مناوی [م ۱۰۲۹]

مناوی در شرح حدیث «سألت ربِّي فيما يختلف فيه أصحابي من بعدي...» می نویسد:

السجزي في كتاب *الإبانة عن أصول الديانة* وابن عساكر في *التاريخ في ترجمة زيد الحواري* وكذا البيهقي وابن عدي كلهم عن عمر بن الخطاب.

قال ابن الجوزي في *العلل*: هذا لا يصح، نعيم مجروح وعبدالرحيم، قال ابن معين: كذاب. وفي *الميزان*: هذا الحديث باطل. انتهى.

وقال ابن معين وابن حجر في *تخريج المختصر*: حديث غريب سئل عنه البزار فقال: لا يصح هذا الكلام عن النبي صلی الله علیه وآله.

وقال الكمال ابن أبي شريف: كلام شيخنا - يعني ابن حجر - يقتضي أنه مضطرب.

وأقول: ظاهر صنيع المصنف أن ابن عساكر خرجه ساكتاً عليه، والأمر بخلافه فإنه تعقبه بقوله:

قال ابن سعد: زيد العمي أبو الحواري، كان ضعيفاً في الحديث. وقال ابن عدي: عامة ما يرويه ومن يروي عنه ضعفاء؛^{٢٥٩}

سجزي در کتاب *ابانة عن اصول الديانة*، ابن عساکر در *تاریخ مدینة دمشق* و در شرح حال زید حواری، و همچنین بیهقی و ابن عدی همگی [این حدیث را] از عمر بن الخطاب روایت کرده اند.

ابن جوزی در *علل* گفته است: این حدیث صحیح نمی باشد؛ چرا که نعیم مجروح است. ابن معین نیز گفته است که عبدالرحیم کذاب است. و در *میزان الاعتدال* آمده است: این حدیث باطل می باشد.

ابن معین و ابن حجر در *تخریج المختصر* گفته اند: حدیث عجیبی است که از هزار درباره آن سؤال شد. او در پاسخ گفت: نسبت این کلام به پیامبر صلی الله علیه وآله صحیح نیست. کمال بن ابی شریف گفته است: سخن استاد ما - یعنی ابن حجر - چنین اقتضاء دارد که آن حدیث مضطرب است. و من می گویم: ظاهر کیفیت بیان مصنف چنان است که ابن عساکر بدون خدشه ای درباره حدیث آن را ذکر کرده است، در حالی که امر برخلاف این است؛ زیرا او به دنبال حدیث، کلام خود را با این سخن ادامه می دهد که ابن سعد گفته است: زید عمی ابوالحواری در حدیث ضعیف است. ابن عدی نیز گفته است: عموم آنچه را که او روایت می کند و کسانی که از آنها روایت می کند ضعیف هستند.

۲۶. شهاب الدین خفاجی [م ۱۰۹۶]

شیخ شهاب الدین خفاجی در کتاب *نسیم الرياض*، به ضعف حدیث «اصحابی کالنجوم» اذعان می کند و سپس شروع به دفاع از قاضی عیاض در برابر شارح دیگر شفاء؛ یعنی ابوذر حلبی کرده و اعتراض او را به قاضی عیاض درباره نقل حدیث به صورت قطعی مردود می شمارد.^{۲۶۰}

۲۷. قاضی محب الله بهاری [م ۱۱۱۹]

قاضی محب الله بهاری در ضمن نفی حجیت اجماع شیخین و یا خلفای چهارگانه می گوید:
قالوا: «إقتدوا باللذین من بعدي أبي بكر وعمر».

۲۵۹. فیض القدیر: ۴ / ۱۰۱.

۲۶۰. ر.ک: نسیم الرياض فی شرح شفاء القاضي عیاض: ۳ / ۴۲۳ - ۴۲۴.

و«عليكم بسنتي»، الحديث.

قلنا: خطاب للمقلدين وبيان لأهلية الإتياع، لأنَّ المجتهدين كانوا يخالفونهم، والمقلدون قد يقلدون غيرهم.

وأما المعارضة بـ«أصحابي كالنجوم» و«خذوا شطر دينكم عن الحميراء» كما في المختصر:
فتدفع بأنَّهما ضعيفان؛^{٢٦١}

گفتند: «به دو نفری که پس از من [حاکم می شوند؛ یعنی] ابوبکر و عمر اقتدا کنید» و «بر شما باد [عمل] به سنت من» - تا آخر حدیث. می گوئیم: خطاب برای مقلدان، بیان برای شایستگی پیروی کردن است؛ چرا که مجتهدان با آنها مخالفت می کنند و مقلدان از غیر ایشان تقلید می کنند.

اما تعارض حدیث «اصحابی کالنجوم» با حدیث «بخشی از دین خود را از حمیرا اخذ کنید» - چنان که در مختصر آمده است - به سبب این که این دو حدیث ضعیف هستند، دفع می گردد.

٢٨. قاضی شوکانی [م ١٢٥٠]

قاضی شوکانی نیز در بحث اجماع، به ذکر و بررسی حدیث «اصحابی کالنجوم» پرداخته و بر ضعف آن تأکید کرده است. وی می نویسد:

وهكذا حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»، يفيد حجیة قول كل واحد منهم. وفيه مقال معروف، لأنَّ في رجاله عبدالرحيم العمي عن أبيه، وهما ضعيفان جداً، بل قال ابن معين: إنَّ عبدالرحيم كذاب، وقال البخاري: متروك، وكذا قال أبو حاتم. وله طريق أخرى فيها: حمزة النصيبي وهو ضعيفٌ جداً، وقال البخاري: منكر الحديث، وقال ابن معين: لا يساوي فلساً، وقال ابن عدي: عامة مروياته موضوعة.

وروي أيضاً من طريق جميل بن زيد وهو مجهول؛^{٢٦٢}

همچنین حدیث «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» مفید حجیت قول هر يك از صحابه است، در حالی که درباره آن گفتاری معروف وجود دارد؛ چرا که در رجال سند آن «عبدالرحيم عمی» از پدرش نقل می کند و آن دو جداً ضعیف هستند؛ بلکه ابن معین گفته است: همانا عبدالرحيم كذاب است. بخاری نیز وی را متروك دانسته و ابو حاتم نیز نظر وی را تأیید کرده

٢٦١. مسلم الثبوت: ٢ / ٢٣١.

٢٦٢. إرشاد الفحول: ٨٣.

است. برای این حدیث، طریق دیگری نیز وجود دارد که در آن «حمزه نصیبی» قرار دارد و او نیز جداً ضعیف است. بخاری گفته است که حدیثش منکر است. ابن معین نیز می گوید: به يك پول نمی ارزد. ابن عدی نیز عموم آنچه را روایت می کند ساختگی دانسته است. این روایت از طریق جمیل بن زید نیز نقل شده که او نیز مجهول است.

۲۹. محمد ناصرالدین البانی [۱۴۲۰]

البانی نیز در کتاب *سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة* می نویسد:

«أصحابي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم». موضوع.

رواه ابن عبدالبرّ في جامع العلم وابن حزم في الإحكام من طريق سلام بن سليم قال: حدّثنا الحارث بن غصين، عن الأعمش عن أبي سفيان، عن جابر مرفوعاً به. وقال ابن عبدالبرّ: هذا إسناد لا تقوم به حجة؛ لأنّ الحارث بن غصين مجهول. وقال ابن حزم: هذه رواية ساقطة، أبوسفيان ضعيف، والحارث ابن غصين هذا هو أبووهب الثقفي، وسلام بن سليمان يروي الأحاديث الموضوعة وهذا منها بلا شك؛^{۲۶۳}

روایت «اصحاب من همچون ستارگان هستند، به هر يك از آنان اقتدا کنید هدایت می یابید» ساختگی است. ابن عبدالبر در *جامع الأصول* و ابن حزم در *إحكام* از طریق سلام بن سلیم آن را روایت کرده اند که گفت: حارث بن غصین از اعمش، از ابوسفیان، از جابر برای ما نقل کرده و سند آن را به پیامبر رساندند. ابن عبدالبر نیز گفته است: به این اسناد حجت اقامه نمی شود؛ چرا که حارث بن غصین مجهول است. ابن حزم گفته است: این روایت از اعتبار ساقط است. ابوسفیان ضعیف می باشد و حارث بن غصین که همان ابووهب ثقفی است و سلام بن سلیمان احادیث ساختگی روایت می کند و این حدیث بدون شك از جمله آنها است.

حاصل آن که مشهورترین حافظان و اندیشمندان سنی در تمام اعصار، از زمان احمد بن حنبل تا قرن چهاردهم هجری، به ضعیف و باطل بودن حدیث «اصحابی کالنجوم» اذعان کرده اند. البته در خور توجه است که قائلان به بطلان و ضعف این حدیث منحصر در این افراد نیستند؛ بلکه هدف ما ذکر نمونه ای از قائلان به ضعف حدیث در هر دوره بود و اندیشمندان بسیاری غیر از آنچه ذکر شد، به ضعف این حدیث تصریح کرده اند که از آن جمله می توان به افرادی هم چون:

۱. ابن ملقن؛

۲. جلال محلی؛

۳. ابونصر سجزی؛

۴. ابوذر حلبی؛

۵. احمد بن قاسم عبادی؛

۶. سبکی؛

۷. ابن امام کاملیه، صاحب *منهاج الأصول*؛

۸. مولوی نظام الدین سهالوی صاحب *صبح صادق (شرح المنار)*؛

۹. مولوی عبدالعلی بحر العلوم، نویسنده *شرح مسلم الثبوت*؛

۱۰. سید محمد بن عقیل علوی که وی نیز از اندیشمندان متأخر است، اشاره نمود.

بنا بر این، می توان گفت بر اساس دیدگاه عموم اندیشمندان سنی - اعم از قدما و متأخران -

این حدیث ضعیف و باطل است.

در نتیجه هرگز نمی توان با استناد به این حدیث، به عدالت صحابه حکم کرد.

دلالت حدیث «اصحابی کالنجوم»

چنان که پیشتر اشاره شد، حدیث «اصحابی کالنجوم» اگر صحیح باشد - که نیست - نه فقط بر عدالت، بلکه بر عصمت تمامی صحابه دلالت خواهد داشت؛ زیرا امر به اقتدا به صورت مطلق و بدون قید، کاشف از عصمت مقتدا خواهد بود؛ چرا که در غیر این صورت تناقض لازم می آید. این مطلب روشنی است که حتی فخر رازی نیز در ذیل آیه شریف (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) ^{۲۶۴} به آن اذعان کرده است.

بیان مطلب این است که اگر اطاعت غیر معصوم واجب باشد، ممکن است وی از روی اشتباه و یا از سر هوای نفس دستوری برخلاف امر خدا صادر کند. در این صورت، هم اطاعت از امر خدا واجب است و هم اطاعت از خلاف امر خدا واجب می شود و این تناقض است و محال. بنا بر این، اگر مسلمانان موظف به اقتدا به صحابه باشند، لازم است که صحابه معصوم باشند و تناقض لازم می آید. به همین روی خداوند سبحان، علی رغم تأکید فراوان بر احترام به والدین و نهی از هر امری که سبب ایذاء آنان شود، اطاعت از آنان به طور مطلق جایز ندانسته و فرموده است:

۲۶۴. «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا اطاعت کنید و از رسول و صاحبان امر از میان خودتان اطاعت کنید»؛ سوره نساء، آیه

(وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا)؛^{۲۶۵}

اگر آن دو تلاش کنند که برای من همتایی قایل شوی که به آن علم نداری، از آنان پیروی مکن. پس لازمه اقتدای بدون قید و شرط، داشتن عصمت است، در حالی که سنیان برای صحابه و بزرگان خویش عصمت قایل نیستند؛ از این رو حدیث «اصحابی کالنجوم» از نظر دلالت نیز دچار اشکالی اساسی است.

نکته دیگر این که اقتدا به تك تك اصحاب ناممکن و نامعقول است؛ زیرا در موارد بسیاری میان صحابه اختلافات و معارضات جدی وجود داشته است، به طوری که برخی کشتن برخی دیگر را جایز دانسته و به این کار نیز اقدام کرده اند!^{۲۶۶} با این حال چگونه می توان اقتدا به تك تك اصحاب را موجب هدایت، نجات و فلاح دانست؟

از این نکته نیز نباید غافل بود که خداوند سبحان در قرآن کریم، نه تنها از عدم عصمت صحابه، بلکه از نفاق و ارتداد بسیاری از آنها خبر داده است.

در احادیث نبوی نیز از ارتداد اکثریت اصحاب و اطرافیان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله إخبار شده است و پیش از این، بخشی از آیات و روایات به عنوان نمونه و شاهد مطرح شد، از آن جمله آیه شریف ذیل است که خدای تعالی می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛^{۲۶۷}

محمد نیست مگر رسولی که پیش از او رسولانی آمده اند. اگر بمیرد یا کشته شود، شما به [شرك] پیشین خود بازمی گردید. پس هر کس به [شرك] پیشین خود بازگردد، به خدا ضرری نمی رساند و خدا به زودی به شکرگزاران جزا خواهد داد.

و یا آیه شریف زیر که خداوند به روشنی از حضور و فعالیت منافقان در پیرامون رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد و می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛^{۲۶۸}

۲۶۵. سوره عنکبوت، آیه ۸؛ سوره لقمان، آیه ۱۵.

۲۶۶. جنگ جمل را می توان از مصادیق بارز آن برشمرد.

۲۶۷. سوره آل عمران، آیه ۱۴۴.

۲۶۸. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

برخی از کسانی که در اطراف شما هستند، از اعراب منافق اند و برخی از اهل مدینه بر نفاق ثابت قدم و استوارند. شما آنها را نمی شناسید و ما آنان را می شناسیم و به زودی آنها را دوبار عذاب خواهیم کرد و سپس به سوی عذابی عظیم باز می گردند.

با وجود این آیات، آیا صدور حدیثی از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله که بر عدالت صحابه دلالت دارد صحیح است؟ آیا به راستی تمامی صحابه پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله عادل و معصومند و اقتدا به تك تك آنان جایز و موجب هدایت است؟ آیا تمامی صحابه، به حق هدایت می کنند و شایستگی مقتدا بودن را دارند؟ اگر چنین است، پس تکلیف ما در إخبار خداوند از نفاق و ارتداد آنان چیست؟

از سوی دیگر، تردیدی نیست که رسول خدا صلی الله علیه وآله به خوبی از حوادث و اتفاقات پس از رحلت خویش آگاه بودند و در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارد که آن حضرت از قضایا و رخدادهای آینده خبر داده اند. از جمله این که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة؛^{۲۷۰-۲۶۹}

امت من بر هفتاد و سه فرقه افتراق خواهند یافت.

همچنین احادیث فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله روایت شده که به روشنی بر سوء حال اصحاب دلالت دارند و از آنها استفاده می شود که توده ای انبوه از صحابه مرتد شده اندکی پیشتر و به مناسبت، برخی از این احادیث مطرح شد که در آنها تصریح شده بود که خداوند در قیامت، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را از کنار آن حضرت در حوض جدا کرده و به سوی آتش خواهد برد و در پاسخ به پرسش پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از علت این کار، می فرماید:

إنهم ارتدوا على أذبارهم القهقري؛^{۲۷۱}

آنان به صورت قهقرایی به شرك پیشین خود بازگشته و مرتد شدند.

همین طور در احادیث نبوی آمده است که ایشان خطاب به اصحاب خود می فرمودند:

۲۶۹. مسند أحمد: ۲ / ۳۳۲؛ سنن ابن ماجه: ۲ / ۱۳۲۱ / ح ۳۹۹۱ و منابع دیگر.

۲۷۰. مقبلی در العلم الشامخ می نویسد: «حدیث إفتراق الأمة إلى ثلاث وسبعين فرقة، روایات کثیره یشد بعضها بعضاً بحيث لا تبقي رية في حاصل معناه؛» حدیث افتراق امت به هفتاد و سه فرقه، روایات فراوانی دارد که برخی از آنها برخی دیگر را محکم

می سازد به گونه ای که تردیدی در حاصل معنای آن باقی نمی ماند؛ تاریخ المذاهب الإسلامية: ۱۱.

۲۷۱. صحیح البخاری: ۷ / ۲۰۸ / المصنف (صنعانی): ۱۱ / ۴۰۷ / ح ۲۰۸۵۴.

الشرك فيكم أخفى من دبيب النمل؛^{۲۷۲}

شرك در دل های شما مخفی تر از رد پای مورچه است.

و یا آنان را از بازگشت به کفر و شرك برحذر داشته و می فرمودند:

لا ترجعوا بعدي كفاراً؛^{۲۷۳}

پس از من به کفر باز نگردید.

احادیثی که بر اساس روایات حافظان و محدثان مشهور سنی، در ذم تك تك صحابه و یا ذم گروهی از آنان و در مواردی فراوان و به مناسبت های مختلف از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است، همگی با مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم» مخالف و معارض اند. با این حال چگونه می توان گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله تمامی صحابه را نیک شمرده و آنان را همچون ستارگان هدایت معرفی کرده و تمسك به آحاد آنان را مایه هدایت و نجات دانسته است؟!

و نکته آخر این که مدلول حدیث «اصحابی کالنجوم»، با احوالات و عملکرد خود اصحاب نیز سازگاری ندارد. بسیاری از صحابه به مناسب های گوناگون، به جهل و نادانی خود اعتراف کرده اند و به خطا بودن فتاوی خویش معترف بوده اند. با این حال، چگونه می توان اقتدا به آنها را موجب هدایت دانست؟ تاریخ به روشنی گواه است که در مواردی متعدد، اصحاب همدیگر را تخطئه و آراء یکدیگر را رد کرده اند؛ بلکه بسیاری از آنها پا را فراتر نهاده و همدیگر را به جعل، کذب و کفر متهم ساخته اند. با این حال بسیار عجیب است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تك تك آنها را همچون ستارگان هدایت معرفی کند!

در تاریخ به وضوح ثابت شده است که برخی صحابه برخی دیگر را سبّ می کرده اند و برخی دیگر نیز به نفی و طرد دیگری می پرداخته اند. برخی از آنان نیز برخی دیگر را مورد ضرب و شتم قرار داده اند و بالاتر از همه، برخی قتل برخی دیگر را مباح دانسته اند! با مراجعه به اخبار رسیده از هر يك از صحابه و مطالعه و جستجو پیرامون افعال و قضایای آنان، به مطالب بسیار عجیب و غریبی برمی خوریم که حتی از يك فرد عادی هم بعید است. کارهایی همچون شرب خمر، شهادت باطل، قسم دروغ، زنا، خرید و فروش بت و شراب، فتوا دادن بدون علم و

۲۷۲. مسند أبي يعلى: ۱ / ۶۰؛ مجمع الزوائد: ۱۰ / ۲۲۴؛ الجامع الصغير: ۲ / ۸۴ / ح ۴۹۳۴.

۲۷۳. مسند أحمد: ۱ / ۲۳۰؛ صحيح البخاري: ۱ / ۳۸؛ صحيح مسلم: ۱ / ۵۸ و منابع دیگر.

اموری از این قبیل، در میان صحابه کم نبوده است و اصحاب سرشناسی مرتکب محرمات و کبائر قبیحی شده اند که بازگو کردن آنان موجب شرمندگی است. با این وجود، برای روشن شدن حقیقت، به ذکر چند مورد اکتفاء می کنیم.

مورد نخست: کذب و شهادت زور

بر اساس داستان مشهوری که توسط تاریخ نگاران معتبری همچون طبری، ابن اثیر، ابن خلدون، مسعودی، ابوالفداء و دیگران نقل شده است، در جریان جنگ جمل، گروهی از بزرگان و مشاهیر اصحاب برای پیشگیری از انصراف عایشه از جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، مردم را به شهادت دروغ و داشتن تا معلوم نشود آن منطقه ای که سگ ها پارس می کردند همان منطقه حوآب است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از عبور عایشه از آن منطقه برای جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام و بر باطل بودن وی خبر داده بود.^{۲۷۴}

مورد دوم: قتل و زناى محصنه

این واقعه نیز مشهور است که خالد بن ولید از سوی ابوبکر برای گرفتن زکات از مالک بن نویره و قبیل اش، به سوی آنان رفت و ضمن قتل عام و تاراج و اسیر کردن آنان، در همان شبی که مالک را کشته بود با زن او زنا کرد [یا بدون گذشتن عده او را به نکاح خورد درآورد!] تا جایی که عمر به این عمل اعتراض کرد. این داستان در بسیاری از کتب تاریخی، سیر و برخی کتب کلامی ثبت شده است و احدی نمی تواند آن را انکار کند و این یکی از موارد طعن در ابوبکر بن ابی قحافه است.^{۲۷۵}

مورد سوم: زناى مغیره

از جمله وقایع مشهوری که در تاریخ ثبت شده، زناى مغیره بن شعبه با ام جمیل دختر عمر است. بر اساس آنچه مورخان مشهور و مقبول سنی نقل کرده اند، مغیره بن شعبه با دختر عمر به نام ام جمیل زنا کرد در حالی که او زن قیس بود. سه نفر یعنی ابوبکر، نافع بن حارث و شبل بن معبد، به همراه زیاد بن سمیه شاهد این زنا بودند. سه نفر نخست علیه مغیره شهادت دادند و

۲۷۴. ر.ک: المصنف (صنعانی): ۳/ ۳۶۵/ ۱۱ ش ۲۷۵۳؛ تاریخ الطبری: ۳/ ۴۸۵ - ۴۸۶ و منابع دیگر.

۲۷۵. برای نمونه ر.ک: کنز العمال: ۵/ ۶۱۹ / ح ۱۴۰۹۱؛ الکامل فی التاریخ: ۲/ ۳۵۹؛ تاریخ یعقوبی: ۲/ ۱۳۱ - ۱۳۲؛ البدایة والنهائة: ۷/

آن گاه که نفر چهارم - یعنی زیاد بن سمیه یا زیاد بن ابیه - برای شهادت حاضر شد، عمر میل خود را به معلق ساختن شهادت وی به او فهماند به گونه ای که صریح در موضوع نباشد تا اقامه حد بر مغیره، موجب خواری و شرمندگی او نشود. سپس این گونه درباره آنچه دیده بود از او سؤال کرد و گفت: آیا (آلت) او را دیدی که مانند میله سرمه در سرمه دان داخل و خارج شود؟ زیاد گفت: نه. عمر گفت: الله اکبر، ای مغیره برخیز و آنان را حد بزن؛ پس او نیز برخاست و بر آن سه شاهد حد اقامه کرد!^{۲۷۶}

مورد چهارم: بیع خمر

در کتاب صحیح بخاری، در ذیل «کتاب البیوع»، باب «لا یذاب شحم الملیته» و همچنین در مصادر و منابع دیگر آمده است که سمره بن جندب، در زمان حاکمیت عمر شراب می فروخت. آن گاه خبر این کار به عمر رسید، وی گفت: «قاتل الله فلاناً...»؛ خداوند فلانی را بکشد.^{۲۷۷}

مورد پنجم: خرید و فروش بت

سرخی در کتاب المبسوط، در «کتاب الإکراه»، به نقل داستان بت فروشی معاویه بن ابی سفیان پرداخته و می نویسد:

وذكر عن مسروق رحمه الله قال: بعث معاوية رضي الله عنه بتمائيل من صفر، تباع بأرض الهند، فمرّ بها على مسروق رحمه الله قال: والله لو أتي أعلم أنه يقتلني لغرقتها، ولكنني أخاف أن يعذبني فيفتنني، والله لا أدري أي الرجلين معاوية رجلٌ قد زين له سوء عمله، أو رجل قد يئس من الآخرة فهو يتمتع في الدنيا؛^{۲۷۸}

از مسروق نقل شده که گفت: معاویه مجسمه هایی از جنس برنج به سرزمین هند فرستاد. وی با مجسمه ها از کنار مسروق گذشت. مسروق گفت: به خدا اگر می دانستم که او مرا می کشد، این مجسمه ها را غرق می کردم؛ ولیکن می ترسم مرا عذاب کند و گرفتار سازد. به خدا نمی دانم که معاویه چگونه مردی است؟ آیا مردی است که عمل زشتش برای او آراسته شده، یا مردی است که از آخرت مأیوس گشته و به دنیا دل خوش کرده است؟

۲۷۶. ر.ك: فتح الباري: ۵ / ۱۸۷؛ نصب الرأية: ۴ / ۱۵۰؛ تاريخ مدينة دمشق: ۶۰ / ۳۵؛ الإصابة: ۲ / ۲۸ - ۲۹ / ش ۱۶۲۶ و منابع دیگر.

۲۷۷. صحیح البخاری: ۳ / ۴۰. همچنین ر.ك: السنن الكبرى (بيهقي): ۸ / ۲۸۶ و منابع دیگر.

۲۷۸. المبسوط (سرخی): ۲۴ / ۴۶.

مورد ششم: چند گناه

جریانی است که در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است. خلاصه جریان این است که: عبدالرحمان بن عمر بن خطاب - که کنیه اش ابوشحمه است - در زمان پدرش و در ایامی که عمرو عاص والی مصر بود، در مصر شراب خورد. عمر پس از این که او را از مصر فراخواند، در شهر مدینه بر فرزندش حد جاری کرد، در حالی عمرو عاص در آنجا نیز بر او حد جاری کرده بود. او هم مریض بود، سپس ماهها او را زندانی کرد تا این که وی در اثر آن جان سپرد.^{۲۷۹}

در این داستان، علاوه بر شرابخواری فرزند عمر، چندین عمل خلاف شرع نیز از سوی خود عمر صورت گرفته است؛ از جمله دو مرتبه جاری ساختن حد بر عمل، جاری کردن حد بر مریض و زندانی کردن شارب خمیری که دوبار حد بر او جاری شده، به طوری که وی در اثر این شکنجه مرده است.

مورد هفتم: بیع ربوی

مالك در موطأ، «كتاب البيوع»، «باب بيع الذهب بالفضة تبرأ وعيناً» می نویسد:

حدثني عن مالك، عن زيد بن أسلم، عن عطاء بن يسار، أن معاوية بن أبي سفيان باع سقاية من ذهب أو ورق بأكثر من وزنها. فقال أبوالدرداء: سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله ينهى عن مثل هذا إلا مثلاً بمثل. فقال له معاوية: ما أرى بمثل هذا بأساً. فقال أبوالدرداء: من يعذرني من معاوية؟ أنا أخبره عن رسول الله صلى الله عليه وآله ويخبرني عن رأيه. لا أساكنك بأرض أنت بها؛^{۲۸۰}

مالك از زيد بن اسلم، از عطا بن يسار برای من حدیث کرد و گفت: معاویه بن ابی سفیان مشکی از طلا و سکه را به بیشتر از وزن آن فروخت. ابوالدرداء به او گفت: شنیدم که رسول خدا صلى الله عليه وآله از مثل این کار نهی می کرد، مگر این که چیزی را با مثل آن معامله کنی.

۲۷۹. رك: شرح نهج البلاغه: ۱۲ / ۱۰۴ - ۱۰۶.

۲۸۰. الموطأ: ۲ / ۶۳۴.

معاویه به او گفت: من در چنین معامله ای اشکالی نمی بینم. ابوالدرداء گفت: کسی مرا از معاویه معاف می دارد؟ من از رسول خدا صلی الله علیه وآله به او خبر می دهم و او از رأی خود به من خبر می دهد. من در زمینی که تو در آن هستی سکونت نخواهم کرد.

مورد هشتم: گرفتن ربا

بر اساس حدیثی که ابن کثیر آن را مشهور دانسته و گروهی از محدثان فقیه و مفسران مشهور سنی آن را روایت کرده اند، عایشه معتقد بوده که زید بن ارقم کاری انجام داده که در صورت عدم توبه، جهاد خویش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را باطل کرده است. از ام یونس روایت شده است که گفت:

إِنَّ عَائِشَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَتْ لَهَا أُمُّ مَحَبَّةٌ، أُمُّ وَلَدِ لَزِيدِ بْنِ أَرْقَمٍ:
يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، أَتَعْرِفِينَ زَيْدَ بْنِ أَرْقَمٍ؟ قَالَتْ: نَعَمْ. قَالَتْ: فَإِنِّي بَعْتُهُ عَبْدًا إِلَى الْعَطَاءِ بَثْمَانِمَاءَ.
فَاحْتِاجَ إِلَيَّ ثَمَنَهُ، فَاشْتَرَيْتَهُ قَبْلَ مَحَلِّ الْأَجْلِ بَسْتِمَاءَةَ. فَقَالَتْ: بَيْسَ مَا شَرَيْتَ وَبَيْسَ مَا
اشْتَرَيْتَ. أَبْلَغِي زَيْدًا أَنَّهُ قَدْ أَبْطَلَ جِهَادَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ لَمْ يَتُبْ. قَالَتْ:
فَقُلْتُ: أَرَأَيْتَ إِنْ تَرَكْتَ الْمَائَتَيْنِ وَأَخَذْتَ السِّتْمَاءَةَ؟

قَالَتْ: نَعَمْ (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ) (٢٨١، ٢٨٢)

همانا ام محبه مادر فرزند زید بن ارقم، به عایشه همسر پیامبر صلی الله علیه وآله گفت: ای ام المؤمنین، آیا زید بن ارقم را می شناسی؟ عایشه گفت: بله. ام محبه گفت: من از او برای عطا بنده ای به هشت صد خریدم، آن گاه به پول آن احتیاج پیدا کردم و قبل از رسیدن مهلت، آن را به ششصد فروختم. گفت: معامله بدی کردی و بد خریدی! به من خبر رسیده که زید چنانچه توبه نکرده باشد، جهادش در رکاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را باطل کرده است. ام محبه گفت: گفتم به نظر تو آن دویست را رها کنم و ششصد را بگیرم؟ عایشه گفت: بله، پس «هر کس که موعظه ای از جانب پروردگارش به وی رسد، او از آنچه در آن بود گذشته و دست بردارد، خدا از گذشته او درگذرد».

٢٨١. سوره بقره، آیه ٢٧٥.

٢٨٢. تفسیر ابن ابی حاتم: ٢ / ٥٤٦.

ابن کثیر و سیوطی هر دو این حدیث را در ذیل آیه دویست و هفتاد و پنجم از سوره مبارک بقره که در تحریم ربا است، آورده اند.^{۲۸۳}

مورد نهم: دروغ و خیانت

در حدیثی، عایشه از همدستی خود با حفصه و توطئه علیه زینب بنت جحش (یکی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله) خبر داده و گفته است:

كان رسول الله صلى الله عليه وآله يشرب عسلاً عند زینب ابنة جحش ویمكث عندها، فتواطأت أنا و حفصه عن أیتنا دخل علیها فلتقل له أكلت مغافیر ... قال: «لا، ولكنني كنت أشرب عسلاً عند زینب ابنة جحش»؛^{۲۸۴}

رسول خدا صلی الله علیه وآله نزد زینب بنت جحش شربت عسل می نوشید و نزد او درنگ می کرد. پس من و حفصه تباہی کردیم که هر يك از ما بر زینب وارد شویم و به پیامبر بگوییم صمغ متعفن خورده ای؟ ... پیامبر فرمود: «نه، لیکن نزد زینب بنت جحش [شربت] عسل نوشیده ام».

مورد دهم: فتوا به غیر علم

روایاتی نیز درباره جهل برخی بزرگان صحابه نسبت به احکام شرعی و حتی نسبت به معنای الفاظ عربی و فتوا دادن بدون علم از سوی آنان وارد شده است که به عنوان نمونه می توان به عدم آگاهی ابوبکر از معنای «کلالة» - به رغم نزول و ذکر این لفظ در قرآن - اشاره کرد. این در حالی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز معنای آن را برای مردم بیان فرموده بود. با این حال، وقتی از ابوبکر درباره معنای «کلالة» سؤال شد، وی چنین پاسخ داد:

إني رأيت في الكلالة رأياً، فإن يك صواباً فمن الله ورسوله، وإن يك خطأ فمئني ومن الشيطان؛^{۲۸۵}

۲۸۳. رك: تفسير ابن كثير: ۱ / ۳۳۵؛ الدر المنثور: ۱ / ۳۶.

۲۸۴. صحيح البخاري: ۶ / ۶۸.

۲۸۵. المبسوط (سرخسی): ۲۹ / ۱۵۱.

درباره کلاله دیدگاهی به نظرم رسیده است که اگر درست باشد، از خدای واحد لا شریک است و

اگر اشتباه باشد، از من و شیطان است!

حاصل آن که آیات قران کریم، روایات شریف نبوی و همچنین شواهد فراوان و روشن تاریخی و فقهی، همه و همه بر بطلان مدلول حدیث «اصحاب کالنجوم» دلالت دارند و بیانگر این حقیقت هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله هرگز جواز اقتدا به تک تک صحابه را صادر نفرموده است و صرف مصاحبت با رسول خدا صلی الله علیه وآله، بر عدالت و جواز اقتدا به صحابه دلالت نمی کند؛ چرا که در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله منافق، فاسق، مجرم و جاهل فراوان است و عقل و شرع هرگز اقتدا به چنین کسانی را جایز نمی شمارد. در نتیجه معنا و مدلول حدیث «اصحاب کالنجوم» خود گواه روشنی بر بطلان آن است. علاوه بر این که جمیع طرق و روایات آن نیز ضعیف هستند و جمع کثیری از اندیشمندان و حدیث پژوهان سنی در دوره های مختلف بر بطلان آن تصریح و اذعان کرده اند.

چکیده مطلب

با بررسی سند و مدلول حدیث «اصحاب کالنجوم» معلوم شد که این حدیث دروغین و از درجه اعتبار ساقط است؛ زیرا اولاً تمامی اسانید و طرق روایات مختلف

آن ضعیف و راویان سند، کذاب، جاعل، سارق حدیث، ضعیف و مجهول اند؛

ثانیاً مدلول حدیث، یعنی عصمت صحابه با باور سنیان سازگاری ندارد و هیچ یک از اندیشمندان سنی صحابه را معصوم نمی دانند؛

ثالثاً امر به اقتدا بر آحاد صحابه، به صورت مطلق منجر به تناقض است؛

رابعاً این حدیث با احادیث قطعی الصدور فراوانی که در کتب مورد اعتماد و معتبر سنیان آمده ناسازگار است؛

خامساً مدلول حدیث با احوالات صحابه همخوانی ندارد؛ زیرا بسیاری از بزرگان صحابه مرتکب قتل نفس محترم (به غیر حق)، زنا، شرب خمر، ربا و محرمانی از این قبیل شده اند؛ سادساً مدلول حدیث با صریح آیات کتاب خدا و نص قرآن مجید تعارض دارد.

بنا بر این، به قطع و یقین می توان گفت هرگز چنین حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر نشده است. اما هنوز جای این پرسش است که آیا اساساً این حدیث هیچ اصلی نداشته است؟

دستبرد اهل سنت در روایات فضائل اهل بیت

بررسی ها و تحقیقات انجام شده بر روی متون حدیثی سنیان نشان می دهد که مدافعان مکتب خلفاء، در موارد متعددی در احادیث مربوط به فضائل اهل بیت علیهم السلام دستبرد زده و تصرف کرده اند. آنان از این کار دو هدف را دنبال کرده و می کنند:

نخست کاستن و مخفی ساختن فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام؛

دوم: فضیلت سازی برای صحابه با جعل حدیث.

این کار به شیوه های مختلفی انجام شده و می شود که از آن جمله می توان به موارد زیر

اشاره کرد:

۱. نقل حدیث به صورت ناقص؛ یعنی گاهی آنان صدر یا ذیل حدیثی را که درباره اهل بیت

علیهم السلام و در آن فضیلتی برای ایشان ذکر شده، حذف و آن را به صورت ناقص نقل می کنند؛

۲. حذف نام اهل بیت و یا حذف قرائن موجود در حدیث؛

۳. تعویض نام اهل بیت علیهم السلام با نام پیشوایان خود؛

۴. جعل حدیث مشابه یا معارض با احادیث مربوط به اهل بیت علیهم السلام.

در اینجا به عنوان نمونه، به چند مورد از این تصرفات اشاره می کنیم. یکی از احادیث قطعی

الصدور و متفق علیه میان فریقین، حدیث شریف منزلت است. صدور این حدیث شریف در شأن

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام همچون آفتاب نیمروز بر موافق و مخالف روشن است. با این وجود،

در برخی از کتب حدیثی و تفسیری اهل سنت، با حذف نام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و

جایگزینی آن با نام ابوبکر و عمر آمده است:

روي عنه عليه السلام أنه قال: «أبو بكر وعمر بمنزلة هارون من موسى»!^{۲۸۶}

از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت شده که ایشان گفت: «ابوبکر و عمر به منزله هارون نسبت به موسی هستند!».

جالب اینجاست که این روایت مجعول، در صحیح مسلم و بخاری نیامده است؛ اما حدیث شریفی که رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: «جایگاه و منزلت تو نزد من همچون جایگاه هارون نزد موسی است»، هم در صحیح مسلم روایت شده و هم بخاری آن را در صحیح خود آورده است.

حدیث متفق علیه دیگر حدیث بستن در خانه ها به مسجد است. بر اساس احادیث صحیح، رسول خدا صلی الله علیه وآله دستور داد تمامی درهایی که به مسجد باز می شد را ببندند، جز در خانه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام. حاکم نیشابوری در المستدرک می نویسد:

أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن البرزاز ببغداد، ثنا عبدالله بن أحمد بن حنبل، حدثني أبي، ثنا محمد بن جعفر، ثنا عوف، عن ميمون أبي عبدالله، عن زيد بن أرقم قال: كانت لنفر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله أبواب شارعة في المسجد، فقال يوماً: «سَدُوا هذه الأبواب إلا باب علي». قال: فتكلم في ذلك ناس، فقام رسول الله صلى الله عليه وآله فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: «أما بعد، فإني أمرت بسد هذه الأبواب غير باب علي. فقال فيه فائلكم، والله ما سددت شيئاً ولا فتحته ولكن أمرت بشيء فاتبعته». هذا حديث صحيح الإسناد ولم يخرجاه؛^{٢٨٧}

ابوبکر احمد بن جعفر بن بزاز به سند خود از زید بن ارقم نقل می کند که گفت: برای خانه برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دری بود که به مسجد باز می شد. روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «این درها را ببندید، جز درب خانه علی علیه السلام». راوی گفت: مردم در این باره سخن [اعتراض آمیز] می گفتند. رسول خدا صلی الله علیه وآله برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و سپس فرمود: «اما بعد، من به بستن این درها به جز درب خانه علی علیه السلام امر شده ام. پس بدگویان در میان شما سخنانی گفتند، در حالی که به خدا سوگند من چیزی را از پیش خود نمی بندم و نمی گشایم؛ لیکن به چیزی امر می شوم و از آن پیروی می کنم». این حدیث صحیح الإسناد است، هر چند مسلم و بخاری آن را نیاورده اند.

ذهبی نیز در تصحیح این حدیث از حاکم پیروی کرده و هر دو، حدیث را به صراحت صحیح دانسته اند.^{۲۸۸}

عجیب است که کوردلان متعصب، حق ستیزی را پیشه خود ساخته اند و در مقابل این حدیث صحیح و مورد اتفاق فریقین، حدیث مشابهی جعل کرده و در آن نام ابوبکر را به جای نام امیرالمؤمنین قرار داده اند و ادعا کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «سَدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ»!^{۲۸۹}

حدیث مشهور دیگری که از گزند جعل معارض در امان نمانده، حدیث شریفی است که در آن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله حضرت امام مجتبی و حضرت امام حسین علیهما السلام را آقای جوانان اهل بهشت معرفی کرده است. ترمذی در سنن خویش می نویسد:

حدَّثنا محمود بن غیلان، أخبرنا أبو داود الحفري، عن سفیان، عن، یزید بن أبي زیاد، عن ابن أبي نعم، عن أبي سعيد رضي الله عنه. قال: قال رسول الله: «الحسن والحسين سيدا شباب أهل الجنة»؛^{۲۹۰}

محمود بن غیلان به سند خود از ابوسعید خدری نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «حسن و حسین علیهما السلام آقای جوانان اهل بهشت اند».

و عجیب این که در سنن ترمذی این حدیث نیز به نفع دو خلیفه نخست جعل شده است که پیامبر گفته است:

أبو بكر وعمر سيدا كهول أهل الجنة!^{۲۹۱}

ابوبکر و عمر آقای پیران اهل بهشت اند.

غافل از این که در بهشت، پیری و کهولت که از عوارض زندگی دنیا است وجود ندارد! نمونه دیگر، همراهی اهل بیت علیهم السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله در روز مباحله است. یکی از وقایع مسلم و قطعی تاریخی که با توجه به شواهد و مدارك فراوان موجود،^{۲۹۲} احدی از مخالفان

۲۸۸. تلخیص المستدرک: ۳ / ۱۲۵.

۲۸۹. صحیح البخاری: ۴ / ۱۹۰؛ السنن الکبری (بیهقی): ۲ / ۴۴۳؛ التاریخ الکبیر: ۲ / ۶۸ / ش ۱۷۱۰ و منابع دیگر.

۲۹۰. سنن الترمذی: ۵ / ۳۲۱ / ج ۳۸۵۶.

۲۹۱. همان: ۵ / ۲۷۲ / ج ۳۷۴۵.

۲۹۲. در جلد سوم جواهر الکلام فی معرفة الامامة والامام، صفحه ۲۳۵ به بعد، به تفصیل به این بحث پرداخته شده است.

نمی‌توانند آن را انکار کنند، این است که رسول خدا صلی الله علیه وآله برای مباحله با مسیحیان نجران، حضرت امیرالمؤمنین، حضرت فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام را به دستور خداوند سبحان به همراه خویش برد؛ اما در برابر این قضیه مسلم نیز جاعلان کوردل، دست از جعل حدیث و دروغ پردازی برنداشته و ادعا

کرده اند که ابوبکر، عمر و عثمان نیز به همراه فرزندان‌شان در مباحله همراه پیامبر بوده اند! به هر روی هر جا فضیلت و منقبتی برای اهل بیت علیهم السلام ذکر شده، از گزند تحریف و جعل در امان نبوده است و حدیث «اصحابی کالنجوم» نیز از این قاعده مستثنا نیست. در روایت ابن عباس از حدیث «اصحابی کالنجوم» آمده است:

قال رسول الله صلی الله علیه وآله: «مهما أوتيتم من كتاب الله فالعمل به لا عذر لأحد في تركه فإن لم يكن في كتاب الله فسنة مني ماضية فإن لم يكن سنة مني فما قال أصحابي، إن أصحابي بمنزلة النجوم في السماء، فأيتها أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة»؛^{۲۹۳}

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند: «هرگاه چیزی از کتاب خدا به شما رسید، به آن عمل کنید و احدی در ترك آن عذری ندارد و چنانچه در کتاب خدا نبود، آن گاه باید به سنتی از من که گذشته است عمل شود، و اگر در سنت من چیزی نبود، باید به آنچه اصحابم می‌گویند عمل شود. همانا اصحاب من به منزله ستارگان در آسمان هستند، پس به قول هر يك از آنان اخذ و عمل کنید، هدایت می‌یابید و اختلاف اصحابم برای شما رحمت است.»

حدیث به این صورت به یقین صحیح نیست و با توجه به سند آن، معلوم شد برخی راویان کذاب، آن را به این صورت جعل کرده اند. اما با مراجعه به متون حدیثی شیعه، معلوم می‌شود که چنین حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است، با این تفاوت که در آن حدیث اولاً مراد از اصحاب در فرمایش پیامبر بیان شده است، و ثانیاً سند آن از طریق ائمه علیهم السلام به امیرالمؤمنین علیه السلام ختم می‌شود؛ از این رو هم سند قطعاً صحیح است و هم مدلول آن کاملاً درست و با حقیقت سازگار می‌باشد؛ زیرا - چنان که گفتیم - حدیث بر عصمت اصحاب دلالت دارد و اگر مراد از اصحاب اهل بیت علیهم السلام باشند، در این صورت هیچ اشکالی بر دلالت

حدیث وارد نخواهد بود؛ بلکه مدلول آن با آیات قرآن از جمله آیه تطهیر و سایر احادیث نبوی همچون حدیث کساء کاملاً سازگار است. شیخ صدوق رحمه الله در *معانی الأخبار* می نویسد:

حدَّثني محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن غياث بن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما وجدتم في كتاب الله عزَّ وجلَّ فالعمل لكم به لا عذر لكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عزَّ وجلَّ وكانت فيه سنة منِّي فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة مني فما قال أصحابي فقولوا به، فإنما مثل أصحابي فيكم كمثال النجوم بأيها أخذ اهتدي، وبأي أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة». فقيل: يا رسول الله، ومن أصحابك؟ قال: «أهل بيتي»؛^{٢٩٤}

محمد بن حسن بن احمد به سند خود از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد از پدرانش عليهم السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «آنچه در کتاب خدای عزَّ وجلَّ یافتید باید به آن عمل کنید و در ترك آن عذری

ندارید، و آنچه در کتاب خدای عزَّ وجلَّ نبود و در سنت من بود، در ترك سنت من هم عذری ندارید. آنچه درباره آن سنتی از من هم نبود، پس به آنچه اصحابم گفتند قایل شوید؛ همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است، به هر يك از آن اخذ شود هدایت یافته می شود و به هر يك از گفتار اصحاب من اخذ و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است». گفته شد: ای پیامبر خدا، اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «اهل بیت من».

چنان که ملاحظه شد، در حدیثی جعلی که از سوی ابن عباس روایت شده، ذیل حدیث منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام حذف شده است؛ در حالی که وجود این قسمت از حدیث برای درک معنای صحیح کلام پیامبر و درستی مدلول آن کاملاً ضروری است و بدون آن، مدلول حدیث با آیات قرآن و احادیث نبوی سازگاری نخواهد داشت. بنا بر این، روشن است که این حدیث شریف از رسول خدا صلى الله عليه وآله صادر شده و سند و دلالت آن نیز هیچ اشکالی ندارد؛ اما متعصبان و جاعلان حدیث برای مبارزه با فضائل اهل بیت عليهم السلام و فضیلت سازی برای اصحاب، با سند نادرست اقدام به تحریف حدیث و خارج ساختن آن از مسیر اصلی خود کرده اند.

٢٩٤. معانی الأخبار: ١٥٦ - ١٥٧، باب معنی قول النبی صلى الله عليه وآله: «مثل أصحابي فيكم كمثال النجوم» / ح ١.

نکته دیگری که توجه به آن ضروری است، تأیید معنای بخشی از حدیث «اصحابی کالنجوم» با حدیث «النجوم أمانة لأهل السماء» است. چنان که پیشتر گذشت، در عبارت زین الدین عراقی در بررسی وضعیت حدیث «اصحابی کالنجوم» آمده بود:

قال البيهقي: ويؤدي بعض معناه حديث أبوموسي: النجوم أمانة لأهل السماء - وفيه - وأصحابي أمانة لأمتي، الحديث؛^{٢٩٥}

بيهقی گفته است: قسمتی از معنای آن را حدیث ابوموسی تأیید می کند که: ستارگان امان اهل آسمان هستند - و در آن آمده است - و اصحاب من امان برای امت من هستند.

اما باید دانست که حدیث ابوموسی نیز از جمله احادیثی است که اصل آن درباره اهل بیت علیهم السلام صادر شده و پس از صدور، جاعلان با تحریف حدیث نبوی، اصحاب را با اهل بیت جایگزین کرده اند! در برخی منابع و مصادر حدیثی معتبر اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛^{٢٩٦}

ستارگان برای اهل آسمان امان هستند و اهل بیت من امان ائمتم.

و یا بر اساس روایت دیگری فرمودند:

النجوم أمان لأهل السماء، فإذا ذهب النجوم ذهب أهل السماء، وأهل بيتي أمان لأهل الأرض فإذا ذهب أهل بيتي ذهب أهل الأرض؛^{٢٩٧}

ستارگان امان اهل آسمانند؛ پس چنانچه ستارگان بروند، اهل آسمان نابود خواهند شد. اهل بیت من نیز امان اهل زمین اند، پس چنانچه اهل بیت من بروند، اهل زمین نابود خواهند شد.

نیز در روایت دیگری آمده است:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمتي من الإختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛^{٢٩٨}

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان امت من از اختلاف می باشند؛ پس چنانچه طایفه ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف می یابید و از حزب شیطان می شوید.

٢٩٥. تعليق تخريج أحاديث المنهاج للبيضاوي: ٨١ - ٨٦.

٢٩٦. نظم درر السمطين: ٢٣٤؛ الجامع الصغير: ٢ / ٦٨٠ / ح ٩٣١٣؛ كنز العمال: ١٢ / ٩٦ / ٣٤١٥٥.

٢٩٧. الصواعق المحرقة: ٢٣٥؛ ذخائر العقبى: ١٧؛ إسعاف الراغبين: ١٣٠.

٢٩٨. المستدرک علی الصحیحین: ٣ / ١٤٩؛ كنز العمال: ١٢ / ١٠٢ / ح ٣٤١٨٩.

چنان که روشن است، این روایت نیز مؤید روایت پیشین و هر دو با آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله هماهنگ و سازگارند و بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند. اما اگر اصحاب را به جای اهل بیت قرار دهیم، مدلول حدیث با قرآن و احادیث صحیح نبوی و نیز با واقعیت احوالات صحابه هرگز سازگاری نخواهد داشت.

۲. حدیث «الله الله في أصحابي»

یکی دیگر از احادیثی که سنیان در اثبات عدالت صحابه به آن استناد و استدلال کرده اند، حدیثی است که بر اساس آن، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله امت خود را به محبت و دوستی با اصحاب خود فرا می خواند و دوستی اصحاب را دوستی خویش، و دشمنی با آنان را دشمنی با خود معرفی کرده است. ابن حجر عسقلانی در *الإصابة* می نویسد:

والأحاديث الواردة في تفضيل الصحابة كثيرة، من ادلها على المقصود ما رواه الترمذي وابن حبان في «صحيحه»، من حديث عبدالله بن مغفل، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «الله الله في اصحابي لا تتخذوهم غرضاً، فمن أحبهم فبحبي أحبهم، ومن أبغضهم فببغضي أبغضهم، ومن آذاهم فقد آذاني، ومن آذاني فقد آذى الله ومن آذى الله فيوشك أن يأخذه»؛^{۲۹۹}

احادیث وارد شده در تفضیل صحابه فراوان است و آنچه بیشترین دلالت را بر مقصود دارد، روایتی است که ترمذی و ابن حبان در صحیح خود آن را روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «خدا را خدا را درباره اصحابم. آنان را پس از من هدف قرار ندهید. هر کس آنان را دوست داشته باشد؛ پس به محبت من آنان را دوست می دارد، و هر کس نسبت به آنها بغض داشته باشد؛ پس به بغض من به آنان بغض دارد. هر کس آنها را اذیت کند، مرا اذیت کرده، و هر کس مرا اذیت کند، همانا خدا را اذیت کرده و هر که خدا را اذیت کند، به زودی خداوند او را بازخواست می کند».

ابن حجر عسقلانی این حدیث را حدیثی می‌داند که بیشترین دلالت را بر مقصود سنیان (عدالت صحابه) دارد، در حالی که خود وی آن را از احادیث دلالت‌کننده بر تفضیل صحابه معرفی کرده است و نیک می‌دانیم که میان عدالت و تفضیل تفاوت است و مدعا و مقصود سنیان عدالت صحابه بود، نه تفضیل آنان. اما با صرف نظر از این موضوع، بررسی سند این حدیث اهمیت بیشتری دارد و در درجه نخست باید به آن پرداخته شود؛ زیرا با بررسی سند حدیث معلوم می‌شود که این حدیث ضعیف و نامعتبر است و هرگز نمی‌توان به آن استناد و آن را پایه یک اعتقاد قرار داد. ابن عدی جرجانی، این حدیث را در کتاب *الکامل فی الضعفاء* آورده است. وی می‌نویسد:

ثنا الجندی، حدثنا البخاري قال: قال لي يحيى بن قزعة و ابراهيم بن مهدي تابعه قال: ثنا ابراهيم بن سعد، ثنا عبدة يعني ابن أبي رائلة، عن عبدالله بن عبدالرحمن، عن عبدالله بن مغفل، عن النبي صلى الله عليه وآله: «من أحب أصحابي فحبي».

وقال البخاري: حدثنا عبدان المروزي، حدثنا إبراهيم، عن عبدة بن أبي رائلة، عن عبدالرحمن بن زياد، عن عبدالله بن مغفل، عن النبي صلى الله عليه وآله بهذا وهو إسناد لا يعرف سمعت ابن حماد يقول: قال البخاري: عبدالله بن عبدالرحمن، عن ابن مغفل، عن النبي صلى الله عليه وآله قال: «لا تتخذوا أصحابي غرضاً». فيه نظر؛^{۳۰۰}

جنیدی به سند خود به نقل از عبدالله بن مغفل می‌نویسد که گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «هر کس اصحاب مرا دوست بدارد، پس به محبت من [آنان را دوست می‌دارد]».

به سندی دیگر، بخاری از عبدالله بن مغفل نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه وآله همین مطلب را فرمودند. سند این روایت شناخته شده نیست. از ابن حماد شنیدم که خود به نقل از بخاری می‌گفت: عبدالله بن عبدالرحمان، از ابن مغفل، از پیامبر صلی الله علیه وآله [نقل کردند که] فرمود: «اصحاب مرا هدف قرار ندهید». این حدیث محل نظر است.

این حدیث در ذیل احوالات عبدالله بن عبدالرحمان طائفی در کتب رجالی، به ویژه کتابهایی که پیرامون راویان ضعیف نوشته شده آمده و تضعیف و طرد شده است. عجیب است که خود ابن حجر عسقلانی در *لسان المیزان*، درباره عبدالله بن عبدالرحمان می‌نویسد:

عبدالله بن عبدالرحمن لا يعرف له عن عبدالله بن مغفل، قال البخاري: فيه نظر؛^{٣٠١}
نقل روایت عبدالله بن عبدالرحمان از عبدالله بن مغفل شناخته شده نیست. بخاری گفته است:
عبدالله بن عبدالرحمان محل نظر است.
این در حالی است که وی در کتاب *الإصابة*، همین حدیث ضعیف و نامعتبر را در زمره احادیثی
می داند که بیشترین دلالت را بر مقصود سنیان در اثبات عدالت صحابه دارد!

۳. حدیث «دعوا لی أصحابی»

یکی دیگر از ادله ای که گاهی سنیان برای اثبات عدالت صحابه به آن تمسک می کنند، حدیثی است که بر اساس آن رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

دعوا لی أصحاب، فوالذی نفسی بیده لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغتم أعمالهم؛^{۳۰۲}

اصحاب را به خاطر من راحت بگذارید. قسم به آن که جانم به دست او است، چنانچه مثل أحد یا همچون وزن کوهها طلا انفاق کنید، به ثواب اعمال آنان نمی رسید!

درباره این حدیث باید به دو نکته توجه داشت:

نخست این که حدیث به صورت ناقص روایت شده است؛

و دوم از همین عبارت تقطیع شده نیز به روشنی استفاده می شود که هرگز ممکن نیست حدیث درباره همه اصحاب باشد؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خطاب به اطرافیان خود چنین فرموده است؛ یعنی مخاطب این امر، اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. پس این دسته از اطرافیان در زمره صحابه شمرده نمی شوند و این سخن

با تعریف صحابی از دیدگاه سنیان سازگاری ندارد، و یا آنچه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرموده است، درباره برخی از صحابه می باشد نه تمامی آنان. البته این مطلب با مراجعه به اصل حدیث نیز کاملاً روشن می شود. در *المستدرک علی الصحیحین* آمده است:

أخبرناه أبو العباس محمد بن أحمد المحبوبي بمرور، ثنا سعيد بن مسعود، ثنا يزيد بن هارون، ثنا العوام بن حوشب، حدثني سلمة بن كهيل، عن علقمة، عن خالد بن الوليد قال: كان بيني وبين عمار بن ياسر كلام، فأغلظت له، فانطلق عمار يشكوني إلى النبي صلى الله عليه وآله

۳۰۲. مسند أحمد: ۳ / ۲۶۶؛ مجمع الزوائد: ۱۰ / ۱۵؛ اللمع في أسباب ورود الحديث: ۸۷.

فجاء خالد وهو يشكوه فجعل يغلظ له ولا يزيد له إلا غلظة والنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاكِتٌ فَبَكَ عَمَّارٌ وَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، أَلَا تَرَاهُ؟ قَالَ: فَرَفَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَأْسَهُ وَقَالَ: «مَنْ عَادَى عَمَّارًا عَادَاهُ اللَّهُ وَمَنْ أَبْغَضَ عَمَّارًا أَبْغَضَهُ اللَّهُ»؛^{۳۰۳}

ابوالعباس محمد بن احمد محبوبی به سند خود از خالد بن ولید نقل می کند که گفت: میان من و عمار نزاعی پدید آمد و من بر او درشتی کردم. عمار نزد پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفْت و از من شکایت کرد. خالد آمد، در حالی که او از وی شکایت می کرد؛ از این رو خالد شروع به درشتی کرد و مرتب درشتی او بیشتر می شد و در این میان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاكِت بود. عمار به گریه افتاد و عرض کرد: ای رسول خدا، آیا او را نمی بینی؟ راوی گفت: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سر [مبارک] خویش را بلند کرد و فرمود: «هر کس با عمار دشمنی کند خداوند او را دشمن می دارد، و هر کس نسبت به عمار بعض داشته باشد، خداوند او را مبغوض می دارد».

در برخی روایات آمده است که پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در همین جریان، خطاب به خالد فرمود: «دَعُوا لِي أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ الْجِبَالِ ذَهَبًا مَا بَلَغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ». پس در این حدیث هم مخاطب خاص است و هم درباره شخص خاصی سفارش شده است؛ از این رو نمی توان آن را دلیلی بر عدالت تمامی صحابه شمرد.

نکته در خور توجه دیگر این است که همین داستان، درباره عبدالرحمان بن عوف نیز روایت شده است. احمد بن حنبل در *مسند* خویش می نویسد:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، حَدَّثَنَا زُهَيْرٌ عَنْ حَمِيدِ الطَّوِيلِ، عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ بَيْنَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ وَبَيْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ كَلَامٌ، فَقَالَ خَالِدٌ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ: تَسْتَطِيلُونَ عَلَيْنَا بِأَيَّامِ سَبَقْتُمُونَا بِهَا؟ فَبَلَّغْنَا أَنَّ ذَلِكَ ذِكْرٌ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: دَعُوا لِي أَصْحَابِي، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقْتُمْ مِثْلَ أَحَدٍ أَوْ مِثْلَ الْجِبَالِ ذَهَبًا مَا بَلَغْتُمْ أَعْمَالَهُمْ؛^{۳۰۴}

احمد بن عبدالملک به سند خود از انس روایت کرده است که گفت: میان خالد بن ولید و عبدالرحمان بن عوف درگیری لفظی پدید آمد. خالد به عبدالرحمان گفت: به سبب ایامی که در اظهار اسلام بر ما پیشی داشته اید فخر فروشی می کنید؟ به ما رسیده است که این جریان برای

۳۰۳. *المستدرک علی الصحیحین*: ۳ / ۳۹۱.

۳۰۴. *مسند أحمد*: ۳ / ۲۶۶.

پیامبر صلی الله علیه وآله بیان شد، آن گاه پیامبر فرمود: «اصحاب مرا به خاطر من راحت بگذارید. پس قسم به آن که جانم به دست او است، چنانچه به وزن احد یا به وزن کوهها انفاق کنید، به ثواب اعمال آنان نمی رسید».

درباره این روایت به چند نکته باید توجه کرد:

نکته یکم این که با نگاهی گذرا به شرح حال خالد بن ولید، معلوم می شود که وی شخصی بسیار جسور، هتاک و بی ادب بوده است و این صفت، صفت ثابتی چه پیش از اظهار اسلام و چه پس از آن بوده است.

نکته دوم این که خالد در تمام جنگهای مشرکان علیه رسول خدا صلی الله علیه وآله در صف مشرکان بوده؛ بلکه امیر لشکر آنان بوده است. در شرح حال وی نوشته اند:

خالد بن ولید ... کان أحد أشراف قريش في الجاهلية وكان إليه أعنة الخيل في الجاهلية، وشهد مع كفار قريش الحروب إلى عمرة الحديبية كما ثبت في الصحيح أنه كان على خيل قريش طليعة ثم أسلم في سنة سبع بعد خيبر وقيل قبلها. ووهم من زعم أنه أسلم سنة خمس؛^{۲۰۵}

خالد بن ولید ... یکی از اشراف قریش در جاهلیت بود و در تمامی جنگ ها تا صلح حدیبیه همراه کفار قریش بوده است. چنان که در صحیح ثبت شده، او طلیعه دار لشکر قریش بود؛ سپس در سال هفتم و پس از جنگ خیبر اسلام آورد. قول ضعیفی گفته است که پیش از آن [اسلام آورد] و هر که گمان کند او در سال پنجم اسلام آورده، توهم کرده است.

نکته سوم این که، خالد بن ولید همواره محبوب و مورد حمایت جریان حاکم بوده است.

نکته چهارم این که وی بارها در مقابل عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه قرار گرفته است که به اذعان و اعتراف خود اهل سنت، در زمره «السابقون الأولون» است و با این حال، همواره مبعوض بزرگان قریش و جریان حاکمیت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. در آغاز دعوت اسلام، مشرکان او، پدر و مادرش را مورد آزار، اذیت و شکنجه قرار دادند، تا این که پدر و مادرش به شهادت رسیدند. خالد بن ولید پس از اظهار اسلام نیز با عمار بد رفتاری کرده و عثمان نیز او را

کتک زد و به وی آسیب رساند، تا این که بالاخره در صفین او را شهید کردند و این در حالی بود که رسول خدا صلی الله علیه وآله از کشته شدن او به دست گروه ستمکار خبر داده بود و بر اساس حدیثی که پیش از این ذکر شد، پیامبر خدا صلی الله علیه وآله دشمنی با عمار را دشمنی خدا دانسته بود.

جناب عمار بن یاسر رضوان الله تعالی علیه خدمات زیادی برای اسلام و یاری دین خدا کرده و در این راه متحمل صدمات فراوانی شده بود؛ از این رو جا دارد که رسول خدا صلی الله علیه وآله خدمات وی را بالاتر از انفاق طلا به وزن کوه احد و دیگر معرفی کند.

اما عبدالرحمان بن عوف جز توطئه برای ترور رسول خدا صلی الله علیه وآله و بستن پیمان با کسانی که هم قسم شده بودند تا از انتقال حکومت به امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری کنند، هیچ کار مثبتی برای اسلام نکرده است. حتی در منابع و متون معتبر نزد سنیان نیز هیچ عملی که به عنوان خدمات عبدالرحمان باشد یافت نمی شود؛ از این رو هرگز نمی تواند مصداق فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله باشد که فرمود: «لو أنفقتم مثل أحد أو مثل الجبال ذهباً ما بلغتم أعمالهم».

در نتیجه، قرائن و شواهد حاکی از آن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله این سخن را در جریان نزاع خالد بن ولید با عمار بن یاسر درباره ایشان فرموده است و چون طرفداران جریان حاکم پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله این حقیقت را خوش ندارند؛ از این رو با حذف نام عمار، عبدالرحمان را با آن جایگزین کرده اند!

اما با صرف نظر از این تحلیل، آنچه در این بحث اهمیت دارد، بی ارتباط بودن این حدیث با مدعای سنیان مبنی بر عدالت تمامی صحابه است. ضمن این که حتی اگر این احادیث از نظر سند و دلالت تمام باشند، باز هم - چنان که پیشتر گفتیم - با آیات قرآن و احادیث صحیح و قطعی الصدور فراوان دیگر تعارض دارند و نمی توان تمامی صحابه را عادل دانست؛ در حالی که خداوند از ارتداد آنان خبر می دهد که (أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ). و یا رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به آنان می فرماید: «لا ترجعوا بعدي كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض»؛^{۳۰۶} و نیز می فرماید: «من كذب علي متعمداً فليتبوا مقعده من النار».^{۳۰۷}

۳۰۶. صحیح البخاری: ۱ / ۳۸؛ صحیح مسلم: ۱ / ۵۸ و منابع دیگر.

۳۰۷. همان: ۱ / ۳۵؛ همان: ۱ / ۸ و منابع دیگر.

به راستی چگونه می توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد، در حالی که در حدیث منقول از صحیح بخاری و مسلم به صراحت بیان شده که از میان اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله در روز قیامت، «فلا يخلص منهم إلا مثل همل النعم». با این وجود، چگونه می توان تمامی صحابه را عادل دانست، در حالی که بسیاری از بزرگان صحابه و پیشوایان اهل سنت از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله سرپیچی کرده و از لشکر اسامة بن زید خارج شدند؟ بر چه اساسی می توان گفت تمامی صحابه عادلند و حال آن که برخی از بزرگان صحابه در مقابل درخواست دوات و کاغذ از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله، به وی نسبت هذیان گویی داده و با ایجاد اغتشاش، او را از کار خود منصرف ساختند؟!

به راستی کسی که درباره رسول خدا صلی الله علیه وآله گستاخانه می گوید: «دعوه فقد غلبه الوجع»^{۳۰۸} و یا می گوید: «إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ لِيَهْجُر!»^{۳۰۹} عادل است یا باید او را از کسانی شمرد که خداوند از ارتدادشان پس رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر داده است؟

آیا ناکثان، مارقان و قاسطان - که تمامی آنان بر اساس تعریف سنیان از صحابه شمرده می شوند - عادل بوده اند و با وجود جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام، بر عدالت خویش باقی مانده اند؟ آیا صحابه ای که این همه به حضرت امام مجتبی علیه السلام آزار رسانده اند، همچنان بر عدالت باقی بوده اند؟ چگونه می توان این ادعا را با حدیث «اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي ... مِنْ أَذَاهُمْ فَقَدْ أَذَانِي» جمع کرد؟ مگر امام حسن مجتبی علیه السلام - با دید حداقلی - از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود که آزار ایشان موجب آزار رسول الله صلی الله علیه وآله شود؟

چگونه می توان حکم به عدالت صحابه ای کرد که کمیل، عمار، رشید، هانی، مسلم و امثال آنان از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان اهل بیت علیهم السلام را ناجوانمردانه و بدون هیچ گناهی کشتند و تار و مار کردند! آیا صحابه ای را که در جنایت عظیم کربلا و قتل سیدالشهدا و یارانش شرکت داشتند و اهل بیت رسالت را به اسارات بردند را می توان عادل شمرد و حکم به عدالت آنان کرد؟

۳۰۸. مسند أحمد: ۱ / ۳۲۵؛ صحیح البخاری: ۱ / ۳۷ و ۵ / ۱۳۸ و منابع دیگر.

۳۰۹. الطبقات الكبرى: ۲ / ۲۴۲.

به راستی این چه عالمی است که از يك سو ادعای تشیع می کند، و از سوی دیگر مدعی علم و تفسیر است و در عین حال به صورت مطلق می گوید: «أصحابه مصابيح الهدى وأعلام التقى»؟ آیا منظور وی هدایت و تقوایی که منجر به جنایت کربلا شده است؟ یا هدایت و تقوایی است که سبب بی پروایی در سخن گفتن و نادیده گرفتن این آیه شریف شده است که خداوند می فرماید: (مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ).^{۳۱۰} و یا در آیه ای دیگر می فرماید: (فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ).^{۳۱۱}

جانبداری از تمامی صحابه به صورت عمومی و مطلق و عادل شمردن تمامی آنان - علی رغم جنایاتی که بسیاری از آنان مرتکب شده اند و علی رغم ارتداد جمع بسیاری از آنان - همان هدایت و تقوایی است که مصابیح و اعلام آن، اطرافیان مرتد شده رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند. حال از اهل خرد می پرسیم که چگونه می توان به سخن چنین عالمان هدایت یافته با تقوایی! اعتماد کرد و تفسیر اثری جامع این چنینی را تفسیر صحیح کلام خدا شمرد؟!

۳۱۰. سوره ق، آیه ۱۸.

۳۱۱. سوره بقره، آیه ۷۹.

إجماع

سومین دلیلی که اهل سنت برای اثبات عدالت صحابه به آن دست یازیده اند، اجماع است. برخی از اندیشمندان بزرگ سنی همچون ابن حجر عسقلانی و ابن عبد البر، درباره عدالت تمامی صحابه ادعای اجماع کرده اند.

ابن حجر در این باره می نویسد:

قد اتفق أهل السنة على أن الجميع عدول، ولم يخالف في ذلك إلا شذوذ من المبتدعة؛^{۳۱۲}
همانا اهل سنت اتفاق کرده اند بر این که تمامی صحابه عادلند و کسی در این باره مخالفتی
نکرده است، مگر عده قلیلی از مبتدعه.

ابن عبد البر نیز در کتاب *الإستيعاب* می نویسد:

ثبتت عدالة جميعهم بثناء الله عز وجلّ عليهم وثناء رسوله صلى الله عليه وآله وسلم؛^{۳۱۳}
عدالت تمامی صحابه با مدح و ثنای خدای عزّ وجلّ و پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله درباره آنان ثابت
است.

و یا در جایی دیگر می نویسد:

قد كفينا البحث عن أحوالهم لإجماع أهل الحقّ من المسلمين وهم أهل السنة والجماعة
على أنهم كلّهم عدول؛^{۳۱۴}

همانا بحث از احوال صحابه کفایت است؛ چرا که اجماع اهل حق از مسلمانان که همان اهل
سنت و جماعت هستند بر عدالت آنان شکل گرفته است.

مقریزی نیز در *إمتاع الأسماع* همین نظریه را نقل کرده است.^{۳۱۵}

۳۱۲. الإصابة: ۱ / ۱۳۱.

۳۱۳. الإستيعاب: ۱ / ۲.

۳۱۴. همان: ۱ / ۱۹.

۳۱۵. رك: إمتاع الأسماع: ۹ / ۲۲۱.

این در حالی است که گروهی از اندیشمندان بزرگ دیگر این سخن را مردود می دانند. به عنوان مثال ابن حاجب می گوید:

الأكثر على عدالة الصحابة، وقيل كغيرهم، وقيل إلى حين الفتن فلا يقبل الداخلون، لأنّ الفاسق غير معيّن، قول رابع وقالت المعتزلة، عدول إلّا من قاتل عليّاً؛^{۳۱۶}

اکثر اندیشمندان قایل به عدالت صحابه هستند؛ در حالی که [این قول نیز] گفته شده است که صحابه همچون غیر صحابه هستند [یعنی در میان آنان نیز مانند سایر مردم هم عادل وجود دارد و هم غیر عادل]. و نیز گفته شده صحابه تا هنگام بروز فتنه ها [یعنی تا پیش از قتل عثمان] عادلند؛ اما آنان که داخل فتنه شده اند پذیرفته نمی شوند؛ چرا که فاسق [در میان آنان] مشخص نیست. معتزله نیز گفته اند: تمامی صحابه به جز آنان که با علی علیه السلام جنگیده اند عادلند. بنا بر این، ابن حاجب با قول به این که اکثر اندیشمندان سنی به عدالت صحابه قایلند، در حقیقت ادعای اجماع را رد کرده است. وی همچنین اقوال دیگر را به عنوان شاهی بر ردّ اجماع مطرح ساخته است. در کتاب *جمع الجوامع* و شرح آن نیز، ادعای اجماع رد شده است. صاحب *جمع الجوامع* می نویسد:

الأكثر على عدالة الصحابة لا يبحث عنها في رواية ولا شهادة؛^{۳۱۷}

اکثر اندیشمندان قایل به عدالت صحابه هستند و در روایت و شهادت آنها بحث نمی کنند. وی نیز با انتساب این قول به اکثر اندیشمندان، ادعای اجماع را رد و اقوال دیگر را در این زمینه مطرح کرده است.

بسیاری از بزرگان اهل تسنن نیز به صراحت اذعان کرده اند که صحابه غیر معصومند و در میان آنان، هم عادل وجود دارد و هم غیر عادل. از قائلان به این قول می توان افراد زیر را نام برد:

۱. سعدالدین تفتازانی،^{۳۱۸}

۲. مازری شارح *برهان*،^{۳۱۹}

۳. ابن عماد حنبلی،^{۳۲۰}

۴. شوکانی^{۳۲۱} و برخی دیگر.

۳۱۶. *المختصر المنتهى*: ۶۷/۲.

۳۱۷. *النصائح الكافية*: ۱۶۶، به نقل از *جمع الجوامع*.

۳۱۸. ر.ك: *شرح المقاصد*: ۳۱۰/۵.

۳۱۹. ر.ك: *الإصابة*: ۱۹/۱؛ *النصائح الكافية*: ۱۶۱.

۳۲۰. ر.ك: *النصائح الكافية*: ۱۶۲، به نقل از آلوسی.

۳۲۱. ر.ك: *إرشاد الفحول*: ۷۰.

همین طور برخی از اندیشمندان متأخر سنی نیز به این حقیقت تصریح کرده اند که از جمله می توان به افراد زیر اشاره نمود:

۱. شیخ محمد ابوریه،^{۳۲۲}

۲. شیخ محمد عبده،^{۳۲۳}

۳. سید محمد بن عقیل علوی،^{۳۲۴}

۴. سید محمد رشید رضا،^{۳۲۵} و برخی دیگر.^{۳۲۶}

بنا بر این گروهی از اندیشمندان سنی تصریح کرده اند که صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز مانند سایر مردمند و در میان آنها، هم عادل وجود دارد و هم فاسق؛ هم مؤمن وجود دارد و هم منافق. در نتیجه، هر چند صحابی بودن شرافت و فضیلت است؛ اما این عنوان به تنهایی دلیل بر عدالت و نفی هرگونه عمل ناشایست از آنان نمی شود و این قول را می توان اجماع شیعه و سنی نسبت داد. در قرآن نیز شواهد بسیاری بر این گفته وجود دارد و در آیات بسیاری از حضور منافقان در اطراف رسول خدا صلی الله علیه وآله و اصحاب ایشان سخن به میان آمده است که پیشتر به برخی از این آیات اشاره شد. خداوند در قرآن از منافقانی در میان اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله خبر می دهد که با گفتار و رفتار خود آن حضرت و اهل بیتش علیهم السلام را آزرده اند. در احادیث نبوی نیز ذمّ برخی از اصحاب به فراوانی مشاهده می شود. همچنین کتابهای حدیث، مشحون از ردّ، تکذیب و طعن برخی صحابه از سوی برخی دیگر است. در میان تابعان و حدیث پژوهان بزرگ نیز طعن و جرح نسبت به صحابه وجود دارد. به عنوان نمونه از مالک بن انس سؤال شد که اگر ما از دو صحابی که هر دو مورد اعتماد دو حدیث معارض شنیدیم، به نظر شما در پذیرش یکی از آن دو حدیث دستمان باز است که هر کدام را خواستیم اخذ کنیم یا نه؟ مالک در پاسخ گفت:

لا والله حتى يصيب الحق، ما الحق إلا واحد، قولان یکونان صوابین جميعاً؟ ما الحق

الصواب إلا واحد؛^{۳۲۷}

۳۲۲. رك: شيخ المضيرة ابن هريرة: ۱۰۱.

۳۲۳. رك: أضواء على السنة المحمدية: ۱۹۸.

۳۲۴. رك: النصائح الكافية: ۱۶۰ - ۱۸۶.

۳۲۵. رك: شيخ المضيرة ابن هريرة: ۱۰۱.

۳۲۶. اشخاصی همچون شیخ مقبلی در العلم الشامخ و شیخ مصطفی صادق رافعی در اعجاز القرآن والبلاغة النبوية از همین دسته اند.

۳۲۷. جامع بیان العلم وفضله: ۲ / ۸۲.

نه به خدا جایز نیست تا این که به حق برسید و حق جز در یکی از دو قول نیست [مگر می شود] دو قول درست باشد؟ حق و درست جز در یکی از دو قول معارض نیست.
از مالک بن انس درباره اختلاف صحابه نیز نقل شده است که گفت:

خطأ وصواب؛^{۳۲۸}

یکی اشتباه و یکی درست است.

ابوحنیفه نیز نظر خاصی درباره صحابه دارد. وی می گوید:

الصحابة كلهم عدول ما عدا رجالاً؛^{۳۲۹}

همه صحابه به جز چند نفر عادلند.

او سپس ابوهریره و انس بن مالک را در زمره کسانی معرفی می کند که عدالت ندارند.^{۳۳۰}
از شافعی نیز نقل شده که به صورت محرمانه به ربیع گفته است:

لا يقبل شهادة أربعة من الصحابة وهم: معاوية وعمرو بن العاص والمغيرة وزیاد؛^{۳۳۱}

شهادت چهار نفر از اصحاب پذیرفته نمی شود و آنان عبارتند از: معاویه، عمرو عاص، مغیره و زیاد.

شعبه نیز به صراحت می گوید:

كان أبوهريرة يدلس؛^{۳۳۲}

ابوهریره همواره [در احادیث] تدلیس می کرد.

حاصل آن که به حکم عقل و نقل، در میان صحابه - همچون سایر مردم - هم عادل وجود دارد و هم فاسق. هم مؤمن وجود دارد و هم منافق. با این حال معلوم نیست این پندار غلط از کجا در اندیشه برخی ریشه دوانده که گمان می کنند خدا و رسول او علیه وآله الصلاة والسلام تمامی صحابه را مبرا از بدی ها دانسته و عادل شمرده اند و اعتقاد به عدالت صحابه را واجب دانسته اند! و بر همین اساس، آنچه را که از صحابه رسیده می پذیرند و چنانچه مطالب آنها با نصوص صریح قرآن و سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله مخالف و در تنافی باشد، در تأویل آن

۳۲۸. رك: همان: ۲ / ۸۱.

۳۲۹. رك: أضواء على السنة المحمدية: ۲۰۵.

۳۳۰. رك: همان.

۳۳۱. رك: المختصر في أخبار البشر: ۱۸۶/۱.

۳۳۲. رك: سير أعلام النبلاء: ۲ / ۶۰۸.

می کوشند و جای بسی تعجب است که برای توجیه پندار غلط خود، به احادیث ضعیف و بی اساسی که در فضیلت صحابه نقل شده است استناد می کنند!

و از همه عجیب تر نظر کسانی است که تحقیق درباره صحابه و بررسی احوالات آنها را زندقه و کفر می دانند! جالب اینجاست که در مقابل این افراد، گروهی به نام «کاملیه» نیز پیدا شدند و نظری بسیار تفریطی ارائه کرده و تمامی صحابه را کافر دانستند و این نتیجه قهری دور شدن از مسیر منطق و اعتدال است.

عقل

آخرین دلیلی که اهل سنت در «عدالت» «تمامی صحابه» به آن استدلال کرده اند، دلیل عقلی است. آنان به عنوان کبرای کلی مدعی هستند که آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله مبتنی بر حقایقی است که مسلمانان برای دستیابی به این حقایق و محتوای هدایت بخش آن، به ناچار نیازمند شارحان و حاملانی هستند که پس از پیامبر، این علوم را به مردمان تا روز قیامت رسانده و آنان را در مسیر هدایت الهی یاری نمایند. آن گاه در بحثی صغروی، تمامی صحابه را در جایگاه این حاملان و شارحان قرار داده و آنان را یگانه مسیر برای رساندن حقایق قرآن و سنت به آیندگان پنداشته اند. آنان صحابه را واسطه میان پیامبر صلی الله علیه وآله و امت دانسته و مدعی هستند که صحابه پس از رسول خدا، حامل و مبلّغ تمام تعلیمات اسلام اند. حال اگر آنان از این وسط حذف شوند، امت به چه طریقی خود را به سرچشمه اسلام و مهبط وحی و مصدر اصلی پیام الهی مرتبط سازد؟

از جمله کسانی که به این دیدگاه تصریح کرده است، ابوزرعه دمشقی است. سخن وی در ابتدای این نوشتار بیان شد. وی صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را شارحان قرآن و سنت پیامبر و واسط میان پیامبر و آیندگان بر شمرده است؛ به همین روی جرح صحابه را با بطلان آیات قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله برابر و آن کس که صحابه را جرح و تنقیص کند، زندیق دانسته است! وی در این باره می نویسد:

إذا رأيت الرجل ينتقص أحداً من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله فاعلم أنه زندیق،
وذلك أنّ الرسول صلى الله عليه وآله عندنا حقّ، والقرآن حقّ، وإمّا أدّى إلينا هذا القرآن
والسنن أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وإمّا يريدون أن يجرحوا شهودنا لبيطلوا الكتاب
والسنّة والجرح بهم أولى هم زنادقة؛^{۳۳۳}

۳۳۳. مسند ابن راهویه: ۲۷-۲۶/۱؛ الكفاية في علم الدراية: ۶۷؛ تاريخ مدينة دمشق: ۳۲/۳۸ و منابع دیگر.

اگر دیدی کسی یکی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله را مورد انتقاد قرار می دهد، پس بدان که وی زندیق است و علت آن این است که همانا از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله و قرآن نزد ما حق است، و از سوی دیگر تنها اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله هستند که قرآن و سنت را به ما می رسانند؛ از این رو منتقدان می خواهند شاهدان ما را جرح کنند تا در ورای آن، کتاب و سنت را ابطال سازند، در حالی که آنان به جرح سزاوارترند [تا صحابه] و آنان زندیق اند. جویبی نیز که در میان اهل سنت جایگاه ویژه ای دارد و به «امام الحرمین» مشهور است، بحث خود را به همین دلیل عقلی مستند کرده است. وی صحابه را حاملان شریعت دانسته و انقطاع شریعت از آیندگان را مبتنی بر جرح صحابه کرده است. وی در این باره می نویسد:

والسبب في عدم الفحص عن عدالتهم أنهم حملة الشريعة فلو ثبت توقف في روايتهم

لأنحصرت الشريعة على عصره صلی الله علیه وآله وسلم ولما استرسلت سائر الأعصار؛^{۳۳۴}

علت عدم جستجو و کنجکاوی درباره عدالت صحابه این است که آنان حاملان شریعت بوده اند؛ از این رو اگر در روایت آنان توقف می شد، در نتیجه شریعت در عصر رسول الله صلی الله علیه وآله منحصر و محدود می گردید و به سایر زمان ها نمی رسید.

در ابتدای نوشتار و در ذیل سخن ابوزرعه، به نقد سخن وی از يك منظر پرداخته شد و آن عدم تطابق کبرای کلی با صغرا بود. به عبارت دیگر، این سخن که امت اسلامی پس از پیامبر نیازمند حافظان، شارحان و حاملانی هستند تا علوم مکنون در قرآن و سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله را تخریج کرده و برای امت اسلام شرح و تبیین نماید سخن مطابق واقع و صحیحی است. اما ثابت شد که این ادعا برانزده تمامی صحابه نیست؛ چرا که لازمه این ادعا، قول به عصمت یکایک صحابه است؛ در حالی که احدی چنین ادعائی نکرده و قایل به عصمت تمامی اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نشده است و اگر هم کسی چنین ادعایی کند، قرائن فراوانی برای ابطال ادعای وی وجود دارد.

از سوی دیگر، این ادعا لازمه ای دارد که هر کس در نقل شریعت نقش بارزتری ایفا کرده و روایات بیشتری نقل کرده باشد، از دیگران عادل تر است؛ در حالی که اهل سنت به این لازمه ملتزم نمی شوند؛ چرا که در منابع اهل سنت، روایاتی که از حضرت امیرالمؤمنین علی، حضرت زهرا سلام الله علیهما و خلفا نقل شده است، به مراتب کمتر از روایات ابوهیریه است؛ از این رو آیا

می توان وی را از خلفاء چهارگانه عادل تر دانست؟ پس یا باید این ادعا را باطل دانست و یا باید ابوهریره را بر دیگر صحابه برتری داده و او را از دیگر صحابه عادل تر دانست.

از سویی دیگر، این دلیل نمی تواند مثبت عدالت تمامی صحابه پیامبر باشد و دلیل اخص از مدعاست؛ زیرا با توجه به گستره عظیمی که اهل سنت درباره صحابه در نظر گرفته اند، حتی آنانی که يك بار پیامبر را دیده اند - البته با عدم احتساب آنانی که

يك بار هم پیامبر را ندیده اند؛ اما در زمره اصحاب ایشان شمرده شده اند^{۳۳۵} - و سخنی از وی نشنیده و یا حتی يك روایت از ایشان نقل نکرده اند، می توانند در زمره اصحاب پیامبر قرار گیرند. با این وجود، چگونه می توانند حامل شریعت الهی بوده و تمامی آنان شارحان و تبیین کنندگان قرآن و سنت الهی باشند!

و یا آنانی که در تبیین ساده ترین معانی قرآنی درمانده اند و از بیان معنای واژه ای از واژه های قرآنی عاجز بوده اند، چگونه می توانند مبین و شارح علوم نهفته در قرآن و سنت بوده و منتقل کننده علوم الهی به آیندگان باشند؟

و یا آنانی که احادیث پیامبر را که حاوی شرح و بسط بطون قرآن و مبین احکام نورانی اسلام بوده است، آتش زده و از نقل سنت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله جلوگیری کردند را حاملان قرآن و سنت دانست؟!

و یا آنانی که بر ناقلان سنت پیامبر سخت گرفته و به جهت نقل روایات پیامبر، آنان را مؤاخذه کرده و مورد ضرب و جرح قرار داده اند را می توان در زمره حاملان شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه وآله دانست؟!

به راستی عقل سلیم چگونه می تواند بپذیرد و یا به خود بقبولاند که عده ای به هدف انهدام سنت، به جعل حدیث و بدعت در دین همت گماردند، می توانند واسطه های مطمئنی برای انتقال علوم الهی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله قرار گیرند؟

پس تمامی آنهایی که پیامبر را دیده اند حامل شریعت الهی نیستند؛ بلکه تنها عده قلیلی از صحابه حاملان شریعت الهی و واسط میان قرآن و سنت و مردم بوده اند.

در این میان سخن مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد این است که پس از پذیرش نیاز به مبین، مفسر، حامل و شارح دو منبع اصیل اسلامی قرآن و سنت پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله؛

۳۳۵. «ابوذئیب هذلی» در زمره همین اشخاص است که با وجود ندیدن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله، در زمره اصحاب پیامبر جای گرفته است! رجوع شود به صفحه ۳۲ از کتاب پیش رو.

جای این پرسش باقی می ماند که با وجود جایگاه و اهمیت فوق العاده اینان به طوری که با نبود آنها، شریعت و دین اسلام از دست رفته و کتاب و سنت باطل شوند، آیا لازم نمی نماید که خداوند و به تبع وی پیامبر صلی الله علیه وآله به معرفی آنان پرداخته و امت را بدون حامل و شارح باقی نگذارند؟

حاملان و شارحانی که علاوه بر برخورداری از عصمت و علم، در هر عصری در کنار قرآن بوده تا بتوانند با غوص در آیات و روایات، حقایق نهفته را استخراج کرده و در اختیار مردمان قرار دهد. با رجوع به منابع معتبر اهل سنت به ویژه صحیحین، به حدیث صحیح السند و متواتری برمی خوریم که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مکان ها و زمان های متعددی به معرفی چنین شارحان و مفسرانی تصریح کرده است:

نخست هنگام بازگشت از شهر طائف،^{۳۳۶}

دوم در حجّة الوداع و به طور مستقل در روز عرفه،^{۳۳۷}

سوم هنگام بازگشت از حجّة الوداع، در روز غدیر خم و در ضمن خطبه طولانی و مفصل غدیر^{۳۳۸}

و چهارم هنگام رحلت جانگدازشان، در حالی که حجره شریف مملوّ از جمعیت بود.^{۳۳۹} حدیثی که پیامبر صلی الله علیه وآله بارها فرمود:

إني تارك فيكم الثقلين ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي كتاب الله وعترتي أهل بيتي وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض؛

همانا من دو چیز گران را در میان شما باقی می گذارم. تا زمانی که به آن دو تمسک می کنید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید؛ آن دو، کتاب خدا و عترت و اهل بیت من هستند و همانا آن دو هرگز از همدیگر جدا نمی شوند تا این که در کنار حوض بر من وارد شوند.

آری اهل بیت علیهم السلام در واقع همان صحابه حقیقی هستند که در جایگاه مصادیق و صغرای آن کبرای عقلی قرار می گیرند که اهل سنت به آن اقرار کرده اند. صحابه ای که وظیفه آنان، انتقال حقایق الهی قرآن و سنت به آیندگان است؛ بلکه با حضور مستمر خود، لحظه به

۳۳۶. رك: الصواعق المحرقة: ۲۳۱.

۳۳۷. رك: سنن الترمذي: ۱۲۴ / ۶ / ۳۷۸۶؛ المعجم الكبير: ۳ / ۶۳ / ح ۲۶۷۹؛ جامع الأصول: ۱ / ۲۷۷؛ كنز العمال: ۱ / ۱۸۸ / ح ۹۴۴.

۳۳۸. رك: مسند أحمد: ۱۷ / ۳؛ سنن الدارمي: ۳۴۲ / ۲؛ السنن الكبرى (بيهقي): ۱۴۸ / ۲؛ البداية والنهاية: ۵ / ۲۰۹.

۳۳۹. رك: سمط النجوم العوالي: ۳ / ۶۳ / ح ۱۳۶، به نقل از ابن ابی شيبه؛ كشف الاستار عن زوائد البزار: ۳ / ۲۲۱ / ح ۲۶۱۲؛ الصواعق

لحظه کشتی امت پیامبر را به سمت و سوی هدایت و نجات رهنمون می شوند. و یا بسان ستارگانی، هدایت امت را بر عهده می گیرند. همان گونه که در برخی منابع و مصادر حدیثی معتبر اهل سنت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

النجوم أمان لأهل السماء وأهل بيتي أمان لأمتي؛^{۳۴۰}

ستارگان برای اهل آسمان امان هستند و اهل بیت من امان ائمتم.

و یا بر اساس روایت دیگری فرمود:

النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق وأهل بيتي أمان لأمتي من الإختلاف

فإذا خالفتها قبيلة من العرب اختلفوا فصاروا حزب إبليس؛^{۳۴۱}

ستارگان امان اهل زمین از غرق شدن هستند و اهل بیت من امان امت من از اختلاف می باشند؛ پس چنانچه طایفه ای از عرب با آنها مخالفت کند، اختلاف می یابند و از حزب شیطان می شوند. چنان که روشن است، این روایت نیز مؤید حدیث ثقلین است و هر دو با آیات قرآن و احادیث پیامبر صلی الله علیه وآله هماهنگ و سازگارند و بر عصمت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارند. از دیگر ویژگی های این ناقلان و شارحان، علم آنان به کتاب و سنت است. در ذیل همین حدیث ثقلین، فرازی آمده است که برخی همچون طبرانی در *المعجم الكبير*،^{۳۴۲} هیثمی در *مجمع الزوائد*،^{۳۴۳} ابن اثیر جَزَری در *أسد الغابة*،^{۳۴۴} و ابن حجر مکی در *الصواعق المحرقة*،^{۳۴۵} آن را نقل کرده اند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

فلا تقدّموهما فتهلكوا، ولا تقصروا عنهما فتهلكوا، ولا تعلموهم فإنهم أعلم منكم؛

بنا بر این بر کتاب و عترت علیهم السلام پیشی نگیرید که هلاک خواهید شد، و در حق آن دو کوتاهی نورزید که هلاک خواهید شد. به عترتم چیزی نیاموزید؛ زیرا که آنان از شما داناترند.

نور الدین سمهودی در *جواهر العقدين*، پس از ذکر طرق حدیث ثقلین می نویسد:

الَّذِينَ وَقَعَ الْحَثُّ عَلَى التَّمَسُّكِ بِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ النَّبَوِيِّ وَالْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ هُمُ الْعُلَمَاءُ
بِكِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذْ لَا يَحِثُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى التَّمَسُّكِ بِغَيْرِهِمْ، وَهُمْ الَّذِينَ

۳۴۰. نظم در السمطين: ۲۳۴؛ الجامع الصغير: ۲ / ۶۸۰ / ح ۹۳۱۳؛ كنز العمال: ۱۲ / ۹۶ / ۳۴۱۵۵.

۳۴۱. المستدرک على الصحيحين: ۳ / ۱۴۹؛ كنز العمال: ۱۲ / ۱۰۲ / ح ۳۴۱۸۹.

۳۴۲. رك: المعجم الكبير: ۵ / ۱۶۶ - ۱۶۷.

۳۴۳. رك: مجمع الزوائد: ۹ / ۱۶۴.

۳۴۴. رك: أسد الغابة: ۲ / ۱۳.

۳۴۵. رك: الصواعق المحرقة: ۲۳۰.

لا يقع بينهم وبين الكتاب افتراق حتى يردا الحوض، ولهذا قال: «لا تقدّموهما فتهلكوا ولا تقصروا عنهما فتهلكوا»؛^{۳۴۶}

کسانی که نسبت به تمسک به اهل بیت و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله تشویق و تحریض شده اند، همان آشنایان به کتاب خداوند عزّ وجلّ هستند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نسبت به تمسک به غیر آن تشویق نمی کند. و آنان کسانی هستند که میانشان و قرآن هیچ جدایی وجود ندارد تا آن گاه که بر حوض وارد شوند. به همین روی پیامبر فرمود: «بر آنان مقدم نشوید و از آنان عقب نمانید که هلاک می شوید».

ابن حجر مکی نیز در *الصواعق المحرقة*، با همین مضامین به این حقیقت اشاره کرده است.^{۳۴۷} ملا علی قاری نیز در *مرقاة المفاتیح* و پس از نقل کلام طیبی در معنای حدیث ثقلین می نویسد: أقول: الأظهر هو أنّ أهل البيت غالباً يكونون أعرف بصاحب البيت وأحواله، فالمراد بهم أهل العلم منهم المطلعون على سيرته الواقفون على طريقته العارفون بحكمه وحكمته، وبهذا يصلح أن يكونوا مقابلاً لكتاب الله سبحانه، كما قال: (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ)؛^{۳۴۸}

روشن است که در غالب موارد، افراد نزدیک تر به صاحب خانه، از حالات و خصوصیات او بهتر آگاهی دارند تا دیگران؛ پس منظور از عترت، دانشمندان و عالمان از خاندان نبوت می باشند که به راه و روش رسول خدا صلی الله علیه وآله اطلاع کامل دارند، و دانش و حکمت آن بزرگوار نزد آنان می باشد. به همین جهت، آنان قرین و عدل کتاب خدای سبحان قرار داده شده اند؛ همچنان که خداوند متعال می فرماید: (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) ^{۳۴۹} به آنان کتاب و حکمت را می آموزد.

با توجه به این روایات و این اعترافات، جای تردیدی باقی نمی ماند که این اهل بیت و عترت پیامبر و صحابه هستند که عالم به کتاب و سنت بوده و ناقلان و شارحان آن دو خواهند بود. از دیگر ویژگی های بارز حجت الاهی، استمرار حضور آنان در کنار قرآن تا روز قیامت است. در نیاز به چنین عالمانی در کنار قرآن تا روز قیامت و این که آنان به جز اهل بیت و عترت پیامبر علیهم السلام نیستند هیچ تردیدی وجود ندارد. از عالمان اهل سنتی که به این حقیقت اعتراف

۳۴۶. جواهر العقدين: ۲ / ۹۳.

۳۴۷. رك: الصواعق المحرقة: ۱۵۰.

۳۴۸. مرقاة المفاتیح شرح مشکاة المصابيح: ۵ / ۶۰۰.

۳۴۹. سوره بقره، آیه ۱۲؛ سوره آل عمران، آیه ۱۶۴؛ سوره جمعه، آیه ۲.

کرده اند، می توان به بزرگانی همچون شهاب الدین دولت آبادی در *هدایة السعداء*، نور الدین سمهودی در *جواهر العقدين*، ابن حجر مکی در *الصواعق المحرقة*، کمال الدین بن فخر الدین جهرمی در *براهین قاطعه* و دیگران اشاره نمود.

سمهودی در این باره می نویسد:

إنّ ذلك يفهم وجود من يكون أهلاً للتمسك به من أهل البيت والعترة الطاهرة في كل زمان وجدوا فيه إلى قيام الساعة حتى يتوجه الحثّ المذكور إلى التمسك به، كما أنّ الكتاب العزيز كذلك، ولهذا كانوا كما سيأتي أماناً لأهل الأرض، فإذا ذهبوا ذهب أهل الأرض؛^{۳۵۰}

از حدیث ثقلین، بقاء شخصی از اهل بیت و عترت پاک پیامبر که شایسته تمسک به او باشد، استفاده می شود و این که در هر زمانی تا روز قیامت [در میان مردم] باشد تا [مصدق] بر انگیزته شدن [به سوی او] باشد؛ همچنان که قرآن [تا روز قیامت در میان مردم است و یکی از ثقلی است که مردم به تمسک به آن تشویق و ترغیب شده اند] همین گونه است. به همین روی اهل بیت امان اهل زمین اند و آن گاه که از دنیا رفتند، اهل زمین نیز باقی نخواهد ماند.

مناوی در *فیض القدير* و زرقانی مالکی در *شرح المواهب اللدنیة*، با نقل سخن سمهودی، گفتار وی را تایید کرده اند.^{۳۵۱}

ابن حجر هیتمی نیز در *الصواعق المحرقة* می نویسد:

في أحاديث الحثّ على التمسك بأهل البيت إشارة إلى عدم انقطاع متأهل منهم للتمسك به إلى يوم القيمة كما أنّ الكتاب العزيز كذلك ولهذا كانوا أماناً لأهل الأرض ... ويشهد لذلك الخبر السابق: «في كلّ خلف من أمّتي عدول من أهل بيتي»؛^{۳۵۲}

نکته ای در احادیث ترغیب و تشویق تمسک به اهل بیت علیهم السلام وجود دارد که اشاره است به این که همواره کسی از اهل بیت علیهم السلام که اهلیت تمسک به او وجود دارد و تا روز قیامت منقطع نمی شود؛ همچنان که قرآن انقطاع نمی یابد [در میان مردم

۳۵۰. *جواهر العقدين*: ۲ / ۹۴.

۳۵۱. ر.ک: *فیض القدير*: ۳ / ۲۰؛ *شرح الزرقاني على المواهب اللدنية*: ۷ / ۷ - ۸.

۳۵۲. *الصواعق المحرقة*: ۱۵۱.

وجود داشته باشد]، و به همین رو است که اهل بیت امان اهل زمین اند ... و شاهد بر این سخن

حدیثی است که گذشت [که پیامبر فرمود:] «فی کلّ خلف من أمّتی عدول من أهل بیّتی».

بنابر این، در صورتی می توان کبرای قضیه مبنی بر نیاز امت به واسطه ای که حامل، شارح و مبین قرآن و سنت باشد را پذیرفت که با عصمت خود، تعالیم معصومانه بر گرفته از کتاب و سنت را در اختیار مردم قرار داده و بدون خطا و اشتباه و با آشنایی از زوایای دقیق کتاب و سنت، علاوه بر حفظ و جلوگیری از بطلان، حقایقش را در اختیار مردم قرار دهد که این شرایط هرگز با تمامی صحابه ای که اهل سنت مدعی آنند مطابقت ندارد؛ بلکه این اهل بیت علیهم السلام هستند که چنین نقشی را در این باره ایفا می نمایند.

با مراجعه به متون حدیثی شیعه - همان گونه که گذشت - روایت شیخ صدوق رحمه الله نیز

مبین همین سخن است، شیخ صدوق در *معانی الأخبار* آورده است:

حدّثني محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال: حدثنا محمد بن الحسن الصفار، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن غياث بن كلوب، عن إسحاق بن عمار، عن جعفر بن محمد، عن آبائه عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «ما وجدتم في كتاب الله عزّ وجلّ فاعملوا لكم به لا عذر لكم في تركه، وما لم يكن في كتاب الله عزّ وجلّ وكانت فيه سنة منّي فلا عذر لكم في ترك سنتي، وما لم يكن فيه سنة منّي فما قال أصحابي فقولوا به، فإنّما مثل أصحابي فيكم كمثّل النجوم بأيّها أخذ اهتدى، وبأي أقاويل أصحابي أخذتم اهتديتم، واختلاف أصحابي لكم رحمة». فقيل: يا رسول الله، ومن أصحابك؟ قال: «أهل بيّتي».^{۳۵۳}

محمد بن حسن بن احمد بن وليد رحمه الله به سند خود از اسحاق بن عمار، از جعفر بن محمد از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که فرمودند: رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «آنچه در کتاب خدای عزّ وجلّ یافتید باید به آن عمل کنید و در ترك آن عذری ندارید. و آنچه در کتاب خدای عزّ وجلّ نبود و در سنت من بود، در ترك سنت من هم عذری ندارید. آنچه که در سنت من نبود، به آنچه اصحابم گفتند قایل شوید؛ همانا مثل اصحاب من در میان شما همچون ستارگان است. به هر يك از آنان اخذ شود، هدایت یافته می شوید و به هر يك از گفتار اصحاب

۳۵۳. *معانی الأخبار*: ۱۵۶ - ۱۵۷. باب معنی قول النبی صلى الله عليه وآله «مثل أصحابي فيكم كمثّل النجوم» / ح ۱.

من اخذ و عمل کنید هدایت می یابید و اختلاف اصحاب من برای شما رحمت است.» گفته شد:
ای پیامبر خدا، اصحاب شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «اهل بیت من».

عدم عدالت برخی از صحابه

تاکنون به بررسی ادله چهارگانه اهل سنت (قرآن، روایات، اجماع و عقل) در اثبات «عدالت» «تمامی صحابه» پرداختیم. پس از بررسی، هیچ يك از دلیل های چهارگانه در اثبات عدالت تمامی صحابه کارگشا نبود؛ از این رو هیچ دلیلی مبنی بر عدالت آنان وجود نخواهد داشت و ادعای اهل سنت در این باره، غیر علمی و ادعایی بلا دلیل است.

از سویی دیگر، با رجوع به آیات قرآن و روایات، به روشنی خلاف ادعای عدالت تمامی صحابه ثابت می شود.

آیات قرآن

آیات صریح فراوانی وجود دارد که عدالت و مورد رضایت بودن تك تك صحابه را به چالش می کشد و مبرهن است که برخورد گزینشی با آیات قرآن و روایات صحیح نمی نماید. برای روشن شدن وضعیت مسلمانان پیرامون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، به قرآن مراجعه کرده و به عنوان نمونه چند آیه ای از سوره مبارک توبه را در اینجا مطرح می سازیم تا با تدبر بیشتر در این آیات، حقایقی که از سوی خداوند ابراز و افشاء شده

یادآوری گردد. خداوند سبحان درباره عملکرد مسلمانان در برابر فراخوان جهاد چنین می فرماید:

(وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا

ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا

يَفْقَهُونَ)؛^{۳۰۴}

هنگامی که سوره ای نازل شود و به آنان دستور داده شود که به خدا ایمان بیاورید و همراه رسولش جهاد کنید، برخی از کسانی که تمکّن مالی و توانایی دارند از تو اجازه ترك جهاد می خواهند و می گویند: ما را رها کن تا به همراه افراد پرهیزکننده از جنگ باشیم. آنها راضی شدند که با متخلفان باشند و بر دلهایشان مهر نهاده شد؛ از این رو آنان درك نمی کنند.

خداوند سبحان در این دو آیه، از دو گروه سخن می گوید: نخست گروهی که به هنگام دستور جهاد از فرمان رسول خدا صلی الله علیه وآله آشکارا و بی پروا تخلف می کنند و در خانه می نشینند؛

دوم گروهی که به اقتضای مصالح خویش، آشکارا مخالفت نمی کنند و علی رغم توانایی و تمکّن بر جهاد، بهانه تراشی کرده و از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برای ترك جهاد اجازه می گیرند. به تصریح خداوند، در حقیقت گروه دوم به عمل گروه نخست راضی هستند؛ از این رو ماهیت عملی آن دو با هم تفاوتی ندارد. به همین روی خداوند

بر دل های آنان مهر می نهد و درك و فهم آنان را سلب می کند. در مقابل این دو گروه، خداوند در دو آیه بعدی از گروه دیگری سخن گفته و می فرماید:

(لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَوْلِيَّكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأَوْلِيَّكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ * أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛^{۳۵۵}

پیامبر صلی الله علیه وآله و کسانی که به او ایمان آورده اند، با اموال و جانهایشان جهاد کرده و همه نیکی ها برای آنهاست، و آنان همان رستگارانند. خداوند برای آنان باغ هایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است. جاودانه در آن خواهد بود و این همان رستگاری عظیم است.

خداوند سبحان پس از خبر دادن از رستگاری و خلود مؤمنان در بهشت، بار دیگر درباره دو گروه پیشین و جهنمی بودن آنان سخن می گوید. در ادامه آیات آمده است:

(وَجَاءَ الْمُعَذَّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛^{۳۵۶}

عذر آورندگان و بهانه تراشان از اعراب نزد تو آمدند تا به آنها اجازه ترك جهاد داده شود. آنان که به خدا و رسولش دروغ گفتند [و از سر مخالفت در خانه] نشستند. به زودی به کسانی از آنها که [به سبب مخالفت با حکم خدا] کافر شدند، عذابی دردناک خواهد رسید.

خدای تعالی برای از میان بردن هر عذر و بهانه ای و نیز پرده برداشتن از تعمد عذرآوردگان در فرار از جنگ، صف آنان را از کسانی که واقعاً معذورند جدا می سازد و می فرماید:

(لَيْسَ عَلَى الضُّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَرْنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُنْفِقُونَ)؛^{۳۵۷}

بر ضعیفان و بیماران و آنان که چیزی برای انفاق [در جهاد] ندارند ایرادی نیست. چنانچه نسبت به خدا و رسولش خیرخواه باشند، بر نیکوکاران راه مؤاخذه نیست و خداوند آمرزنده و مهربان است. همچنین ایرادی نیست بر کسانی که وقتی نزد تو آمدند تا آنان را بر مرکبی [برای جهاد] سوار کنی، گفتی: «مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم»، و آنان نیز از نزد تو بازگشتند در حالی که چشمانشان از اندوه اشکبار بود؛ زیرا چیزی برای انفاق در راه خدا نداشتند.

بر اساس این دو آیه شریف، عده ای به سبب بیماری و تنگدستی عذرشان برای عدم شرکت در جهاد پذیرفته است. خدای تعالی این گروه را نیز دو دسته کرده است:

۱. گروهی که نسبت به خدا و رسولشان خیرخواهند؛
۲. گروهی که برای خدا و رسولشان خیرخواهی نمی کنند؛ از همین رو خداوند تنها گروه نخست را نیکوکار و مستحق رحمت و آمرزش معرفی کرده است.

آن گاه خدای تعالی در آیات بعدی، به بیان حال متخلفان و بهانه تراشان پرداخته، می فرماید:

(إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ * يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ

۳۵۶. همان، آیه ۹۰.

۳۵۷. همان، آیه ۹۱ - ۹۲.

نُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ
 الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ
 لِيُعْرِضُوا عَنْهُمْ فَأَعْرِضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رَجِسٌ وَمَآوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ *
 يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ *
 الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَلَّا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ
 حَكِيمٌ (٣٥٨);

راه مؤاخذه تنها به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند، در حالی که توانگرند [و امکانات کافی برای جهاد دارند]. آنان راضی شدند که با متخلفان [زنان، کودکان و بیماران] بمانند و خداوند بر دل هایشان مهر نهاده، به همین جهت چیزی نمی‌دانند!

هنگامی که به سوی آنها [که از جهاد تخلف کردند] باز گردید، از شما عذرخواهی می‌کنند. بگو: عذرخواهی نکنید، ما هرگز به شما ایمان نخواهیم آورد؛ چرا که خدا ما را از اخبارتان آگاه ساخته است و خدا و رسولش اعمال شما را می‌بینند، سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است باز می‌گردید و او شما را به آنچه انجام می‌دادید آگاه می‌کند [و جزا می‌دهد!]. هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند یاد می‌کنند تا از آنها صرف نظر کنید. از آنها اعراض کنید [و روی بگردانید]؛ چرا که به کیفر اعمالی که انجام می‌دادند، پلیدند و جایگاهشان دوزخ است. برای شما قسم یاد می‌کنند تا از آنها راضی شوید. اگر شما از آنها راضی شوید، خداوند [هرگز] از جمعیت فاسقان راضی نخواهد شد! اعراب، کفر و نفاقشان شدیدتر است، و به نا آگاهی از حدود و احکامی که خدا بر پیامبرش نازل کرده، سزاوارترند، و خداوند دانا و حکیم است.

در این آیات، خداوند از نیت‌های درونی و رفتار منافقانه متخلفان و بهانه تراشان پرده برداشته و بر عدم آمرزش و جهنمی بودن آنان تأکید کرده است. خدای متعال خبر می‌دهد که آنان پس از جنگ نیز برای عذرخواهی و توجیه تخلفشان نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله خواهند آمد؛ اما از آنجا که صادق نیستند و این عملشان از سر نفاق است، خداوند به رسولش امر می‌کند

که عذر آنها را نپذیر و به ایشان خبر می دهد! آنان برای ظاهرسازی و جلب رضایت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به دروغ قسم می خورند؛ اما خداوند می فرماید تو هرگز از آنها اظهار رضایت نکن. خداوند در این آیات، این دو گروه را به صراحت پلید و فاسق معرفی کرده و با تعبیر اعراب، بر قرار گرفتن آنان در بالاترین درجات کفر، نفاق و نادانی تأکید فرموده است.

تا اینجا خداوند از پنج گروه سخن گفته است:

۱. مؤمنانی که رسول خدا صلی الله علیه وآله را همراهی کرده و با جان و مال در راه خدا جهاد می کنند؛

۲. مؤمنانی که توانایی و تمکن یاری کردن و شرکت در جهاد را ندارند؛ اما از این موضوع غمگین و ناراحت اند و نسبت به خدا و رسول خیرخواهی می کنند؛

۳. گروهی که توانایی و امکان شرکت در جهاد را ندارند؛ اما نسبت به خدا و رسولش خیرخواه هم نیستند و عدم شرکت در جهاد آنها را اندوهگین نمی سازد؛

۴. گروهی که با وجود توانایی و تمکن از دستور خدا و رسول او، آشکارا تخلف کرده، از شرکت در جهاد سر باز زده و در خانه های خود می نشینند؛

۵. گروهی که در ظاهر با دستور خدا و رسولش مخالفت نمی کنند؛ اما برای سرپیچی از فرمان جهاد بهانه تراشی کرده و همراه قاعدان از شرکت در جهاد طفره می روند.

به جز گروه های پنج گانه فوق، خداوند در ادامه آیات، از دو گروه دیگر سخن گفته، می فرماید:

(وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَصَلَاتِ الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛^{۳۵۹}

گروهی از اعراب چیزی را که انفاق می کنند غرامت محسوب می دارند و انتظار حوادث دردناکی را برای شما می کشند. حوادث دردناک برای خود آنهاست و خداوند شنوا و داناست. گروهی

[دیگر] از اعراب، به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و آنچه را انفاق می کنند مایه تقرب به خدا و دعای پیامبر می دانند. آگاه باشید! اینها مایه تقرب آنهاست. خداوند به زودی آنان را در رحمت خویش وارد خواهد ساخت. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.

بر اساس این دو آیه شریف، دو گروه از اعراب هستند که در راه خدا انفاق می کنند؛ اما یک دسته از آنان انگیزه ای غیر از تقرب به خدا دارند و بدون رضایت قلبی انفاق می کنند و آنچه را انفاق کرده اند غرامت محسوب و برای لشکر اسلام آرزوی حوادث ناگوار می کنند. خداوند این گروه را مستحق حوادث دردناک معرفی می کند. دسته دیگر، انگیزه ای جز تقرب به خداوند ندارند و خداوند سبحان نیز انفاق آنان را مایه تقربشان به خویش می داند و از رحمت و آمرزش آنان خبر می دهد. آیه در مقام مدح پیشگامان نخستین از مهاجران، انصار و مدح مؤمنانی است که با نیکوکاری و احسان از پیشگامان نخستین تبعیت می کنند. خداوند سبحان می فرماید:

(وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛^{۳۶۰}

پیشگامان نخستین از مهاجران، انصار و کسانی که به نیکی از آنها پیروی می کردند، خداوند از آنها خشنود گشت و آنان از خدا خشنود شدند و باغ هایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است، جاودانه در آن خواهند ماند و این رستگاری عظیم است.

چنان که پیشتر در بررسی ادله اهل سنت بر ادعای عدالت صحابه بیان شد و با تدبّر در آیات پیشین روشن تر گردید، این آیه شریف تنها گروهی از اطرافیان پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را مدح می کند نه تمامی آنان را. این گروه ظاهراً غیر از گروه های هفت گانه ای است که خدای متعال پیشتر درباره آنها سخن گفته است. بلافاصله پس از این آیه نیز این گروه را از منافقانی که در اطراف پیامبر هستند جدا می سازد و بدین ترتیب، ممدوح بودن همه صحابه را نفی می کند. خدای متعال درباره وجود منافقان در میان اصحاب پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ می فرماید:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ
نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ)؛^{۳۶۱}

از اعرابی که اطراف شما هستند، جمعی منافقند و از اهل مدینه نیز گروهی سخت به نفاق پایبندند. تو آنها را نمی شناسی؛ ولی ما آنها را می شناسیم. به زودی آنها را دو بار مجازات می کنیم؛ آن گاه به سوی مجازات بزرگی فرستاده می شوند.

بر این اساس، روشن می شود که منافقان در میان اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله دو دسته بودند:

دسته ای از آنان که نفاقشان آشکار بود و نزد همه به نفاق شناخته می شدند؛ دسته ای دیگر که نفاقشان برای دیگران پوشیده بود. شاید بتوان گفت از سویی گروهی که نفاقشان آشکار بود، همان گروهی هستند که با وجود توانایی و تمکن برای شرکت جستن در جهاد، آشکارا از دستور خدا و رسول او سر باز می زدند و در خانه های خود می نشستند، و از سویی دیگر، منافقانی که نفاقشان پوشیده بود، همان گروه بهانه تراشی بودند که برای پنهان ساختن نفاق درونی خویش، در ظاهر با پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مخالفت نمی کردند؛ اما با بهانه تراشی و عذر آوردن، از همراهی با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و شرکت در جهاد طفره می رفتند. همچنین ممکن است این دو گروه از منافقان غیر از گروه های هفت گانه پیشین باشند، در این صورت اطرافیان و صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله بر اساس این آیات نه گروه می شوند. البته در آیات بعدی خداوند از گروه های دیگری نیز سخن می گوید؛ از جمله گروه های سست ایمان که نه در صف مؤمنان جای دارند و نه می توان آنان را همچون منافقان معاندی شمرد که همواره در مسیر کارشکنی و مخالفت با دستورات خدا و رسولش گام برمی دارند. خدای متعال درباره این گروه می فرماید:

(وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛^{۳۶۲}

گروهی دیگر به گناهان خود اعتراف دارند و کارهای نیک و گناه را به هم آمیخته اند. امید می رود که خداوند توبه آنها را بپذیرد. به یقین خداوند آمرزنده و مهربان است.

۳۶۱. همان، آیه ۱۰۱.

۳۶۲. همان، آیه ۱۰۲.

دسته ای دیگر از عناصر سست ایمان وضعیت بدتری دارند و ایمانشان از گروه پیشین نیز ضعیف تر است. خداوند سبحان درباره آنان می فرماید:

(وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛^{۳۶۳}

گروهی دیگر به فرمان خدا واگذار شده اند، یا [خداوند] آنان را مجازات می کند و یا توبه آنان را می پذیرد و خداوند دانا و حکیم است.

خداوند سپس به افشاگری درباره نیت عده ای از منافقان می پردازد که برای فعالیت های ضد اسلامی مسجدی بنا نهاده اند. در ادامه آیات پیش آمده است:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَيَخْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ)؛^{۳۶۴}

[گروهی دیگر از آنها] کسانی هستند که مسجدی برای زیان رساندن [به مسلمانان] و [تقویت] کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان و کمینگاه برای کسی که از پیش با خدا و پیامبرش مبارزه کرده بود، ساختند. آنان سوگند یاد می کنند که جز نیکی نظری

نداشته ایم! اما خداوند گواهی می دهد که آنان دروغ گو هستند؛ از این رو هرگز در آن [مسجد به عبادت] نیست. آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا شده، شایسته تر است که در آن [به عبادت] بایستی. در آن مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

در این آیات، خداوند به روشنی از فعالیت منافقان برای ضربه زدن به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، تقویت کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان سخن گفته و از نیت ها و کارهای آنان پرده برداشته است. خداوند رسول خویش را از قرار گرفتن در مسیر دلخواه آنان برحذر می دارد و شهادت می دهد که سوگند آنان برای توجیه کارشان دروغین است. خدای متعال در این آیات نیز

۳۶۳. همان، آیه ۱۰۶.

۳۶۴. همان، آیه ۱۰۷ - ۱۰۸.

صف مؤمنان واقعی را از منافقان جدا می سازد و به صراحت از وجود دو گروه مخالف و متضاد در میان اصحاب و اطرافیان پیامبر صلی الله علیه وآله خبر می دهد و در ادامه، ضمن مدح مؤمنان و بیان اوصاف ایشان، عمل آنان؛ یعنی یاری رسول خدا صلی الله علیه وآله و همراهی با ایشان در جهاد را معامله با خویش می داند و آن را رستگاری عظیم معرفی می کند. خدای تعالی در این آیه می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ)؛^{۳۶۵}

خداوند از مؤمنان، جان ها و اموالشان را در مقابل بهشت خریداری کرده است [به این گونه که] در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند. این وعده حقی است بر او که در تورات، انجیل و قرآن ذکر فرموده است و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟ اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن رستگاری بزرگ.

«باء» در «بَأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ»، «باء» مقابله و معاوضه است؛ یعنی خداوند با مؤمنان وارد معامله شده است و در مقابل بهشت، فداکاری و ایثار با جان و مالشان آنان را می خرد. خداوند در آیه ای دیگر، تخلف از فرمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، فرار از جنگ، پرهیز از تحمل سختی و حفظ جان را ناشایست می شمارد و عمل کسانی را که از سر محافظه کاری و ترس از ضربه دشمن، گامی که موجب خشم کافران شود را برمی دارد، سرزنش کرده و می فرماید:

(مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَؤُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ)؛^{۳۶۶}

۳۶۵. همان، آیه ۱۱۱.

۳۶۶. همان، آیه ۱۲۰.

سزاوار نیست که اهل مدینه و اعرابی که اطراف آن هستند از رسول خدا تخلف جویند و برای حفظ جان خویش، از جان او چشم بپوشند. این به خاطر آن است که هیچ تشنگی، خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنها نمی رسد و هیچ گامی که موجب خشم کافران می شود بر نمی دارند و ضربه ای از دشمن نمی خورند، مگر این که به خاطر آن عمل صالحی برای آنها نوشته می شود؛ زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

و بالاخره خداوند سبحان در آیات دیگری از سوره توبه، گروه دیگری را با عنوان «**فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ**» معرفی می کند. چنان که پیشتر بیان شد، این گروه غیر از منافقان هستند و خداوند در آیات متعددی آنان را به منافقان و منافقان را به آنان عطف کرده و این نشانگر این است که مقصود خداوند در این آیات، دو گروه هستند و به عبارت دیگر، منافقان با **(فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ)** تفاوت دارند. خدای تعالی درباره این گروه می فرماید:

(وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ * أَوْ لَا يَرُونَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذَّكَّرُونَ * وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ هَلْ يَرَاءُكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ * لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ * فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ)؛^{۳۶۷}

و اما آنان که در دل هایشان بیماری است، پلیدی بر پلیدیانشان افزوده و از دنیا رخت بریستند، در حالی که کافر بودند. آیا آنان نمی بینند که در هر سال، يك يا دو بار آزمایش می شوند؟ باز توبه نمی کنند و متذکر هم نمی گردند! و هنگامی که سوره ای نازل می شود، برخی از آنان به یکدیگر نگاه کرده و می گویند: «آیا کسی شما را می بیند؟ [اگر از حضور پیامبر بیرون رویم، کسی متوجه ما نمی شود] سپس منصرف می شوند [و بیرون می روند]. خداوند دل هایشان را [از حق] منصرف ساخته؛ چرا که آنان گروهی هستند که به یقین نمی فهمند [و بی دانشند]. پیامبری از خود شما به سویتان آمد که رنج های شما بر او سخت است و اصرار بر هدایت شما دارد و نسبت به

مؤمنان رثوف و مهربان است. اگر آنان [از حق] روی بگردانند، [نگران مباش] بگو: «خداوند مرا

کفایت می کند. هیچ معبودی جز او نیست، بر او توکل کردم و او صاحب عرش بزرگ است».

بر اساس آیاتی که مطرح شد، معلوم گردید که وضعیت تمامی اطرافیان و اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یکسان نبوده است؛ بلکه صحابه طیف وسیعی را تشکیل می دهند که در يك سوی آن پیشگامان نخستین قرار دارند و در سوی دیگر، «فی قلوبهم مرض» و منافقان کارشکنی که نقاب اسلام بر چهره زده و در ضربه زدن به دین خدا، تقویت کفر و تفرقه افکنی میان مؤمنان می کوشند. با این دو گروه، گروه های دوازده گانه را می توان این گونه تقسیم نمود:

۱. السابقون الأولون؛

۲. مؤمنان همراه کننده با پیامبر خدا؛

۳. مؤمنان ناتوانی که خیرخواه رسول خدایند و عدم امکان همراهی با پیامبر آنان را اندوهگین

می سازد؛

۴. اعرابی که با انگیزه تقرب به خدا انفاق می کنند؛

۵. عناصر سست ایمان که امید آمرزیده شدن آنان می رود؛

۶. عناصر سست ایمانی که مجازات یا آمرزیده شدنشان به قیامت موکول شده؛

۷. منافقانی که نفاقشان آشکار است؛

۸. گروهی که با وجود توانایی شرکت در جهاد، آشکارا با دستور خدا مخالفت کرده و از

شرکت در جنگ پرهیز می کنند [قاعدان]؛

۹. گروهی که برای فرار از جنگ بهانه تراشی می کنند؛

۱۰. منافقانی که نفاقشان پوشیده است؛

۱۱. منافقانی که برای ضربه زدن به پیامبر و تقویت کفر می کوشند؛

۱۲. فی قلوبهم مرض.

حال با این اوصاف، آیا می توان با نادیده گرفتن کلام خدا و آیات مطرح شده فوق، به طور کلی به عدالت تمامی صحابه حکم کرد؟ البته آیات فوق تنها بخش کوچکی از آیاتی است که در آنها وضعیت مسلمانان پیرامون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بیان شده است و آیات فراوان دیگری نیز در

سوره مائده و ساير سوره های قرآن وجود دارد که به صراحت، بیانگر بسیاری منافقان و کمی مؤمنان در اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه وآله است. آیات مطرح شده، مسلمانان سست ایمان و منافقان را به جهت عدم شرکت در جهاد و فرار از جنگ سرزنش می کند و تاریخ به روشنی گواه آن است که از

دیدگاه سنیان، بزرگ ترین اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در تمامی جنگ ها فرار کرده و از مواجهه با مشرکان گریزان بودند و گاهی نیز در به دست آوردن دل آنها می کوشیدند! کسانی که در جنگ احد رسول خدا صلی الله علیه وآله را تنها گذاشتند و گریختند و به تصریح خدای متعال، به شرك سابق خویش بازگشتند. آنان که در حنین نیز فرار کردند و در خیبر رسوایی به بار آوردند و در خندق به جای لبیک گفتن به دستور پیامبر خدا صلی الله علیه وآله و رفتن به میدان نبرد، سر به زیر افکندند. آیا به راستی همه اینان عادلند؟ قضاوت در این باره را به عهده دانش پژوهان منصف وامی نهیم و به بررسی آیات موجود در این زمینه ادامه می دهیم.

همان طور که اشاره شد، خدای متعال در موارد متعددی «الذین فی قلوبهم مرض» را با عطف به «منافقون» ذکر کرده است. به عنوان نمونه در سوره مبارک انفال، درباره این دو گروه می فرماید:

(إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ)؛^{۳۶۸}

یاد آر آن زمانی را که منافقان و کسانی که در دل هایشان مرض است می گفتند: اینان [یعنی مؤمنان] به دین خود مغرورند. هر کس به خدا توکل کند، همانا خداوند مقتدر و حکیم است.

باز در سوره مبارک احزاب، همین مطلب را به گونه ای دیگر تکرار کرده، می فرماید:

(وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا)؛^{۳۶۹}

یاد آر آن زمانی را که منافقان و آنان که در دل هایشان مرض است می گفتند: خدا و رسولش جز فریب و غرور وعده ای به ما نداده اند.

۳۶۸. سوره انفال، آیه ۴۹.

۳۶۹. سوره احزاب، آیه ۱۲.

این دو آیه به روشنی نشانگر این است که منافقان و بیماردلان، با شایعه پراکنی ها و تبلیغات منفی، در تضعیف جبهه مؤمنان و ایجاد تفرقه در میان آنان، دشمنان دین خدا و کفار را تقویت می کرده اند. این حقیقتی است که در ضمن بررسی آیات سوره مبارک توبه نیز معلوم شد. فعالیت آنان به قدری جدی است که خداوند با تهدید از آنان می خواهد که از جوسازی و تشویش اذهان عمومی دست بردارند و آب در آسیاب دشمن نریزند. خداوند درباره آنان می فرماید:

(لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا)؛^{۳۷۰}

اگر منافقان و کسانی که در دلشان مرض است و شایعه پراکنان در مدینه از کار خود دست بردارند، تو را بر ضد آنان می شورانیم؛ آن گاه فقط مدت کوتاهی می توانند در کنار تو در این شهر بمانند.

خدای متعال در آیه ای دیگر، از برخی بیماردلان و کارشکنان با عنوان «فی قلوبهم زیغ» یاد می کند و درباره آنان می فرماید:

(هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ)؛^{۳۷۱}

اوست کسی که کتاب را بر تو نازل کرد. برخی از آیات آن محکمت هستند که آنها اصل و ریشه کتابند و دسته دیگر متشابهاتند. آنان که در دل هایشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند تا فتنه انگیزی کنند.

بر اساس این آیه شریف، عده ای بوده و هستند که برای فتنه انگیزی و انحراف افکار عمومی، از برخی آیات متشابه قرآن نیز استفاده می کنند. از این همه آیاتی که درباره منافقان، بیماردلان و فتنه انگیزان نازل گشته و بر اهمیت شایعه پراکنی و ایجاد تفرقه توسط آنان در صف مؤمنان تأکید شده، به روشنی استفاده می شود که تعداد این گروه بسیار زیاد و کارهایشان تأثیرگذار بوده است.

۳۷۰. همان، آیه ۶۰.

۳۷۱. سوره آل عمران، آیه ۷.

نکته دیگری که درباره این گروه باید به آن توجه داشت، وجود برخی از این عناصر در ابتدای بعثت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در اطراف آن حضرت است. برخی می کوشند تا چنین القاء کنند که پدیده نفاق در مدینه و پس از قدرت گرفتن پیامبر خدا صلی الله علیه وآله شکل گرفته و پیش از هجرت در مکه هیچ منافقی وجود نداشته است. این عده ادعا می کنند که تنها انگیزه برای نفاق و تظاهر به اسلام ترس است و منافقان برای

حفاظت جان، مال و موقعیت اجتماعی خویش، واقعیت درونی خود را منکشف نمی سازند تا مبادا گزندی از سوی مؤمنان به آنان برسد تا متحمل ضرر و زیان شوند. از این رو، نفاق هنگامی پدیدار می شود که اسلام قوت و قدرتی داشته باشد؛ اما چنانچه اسلام و مسلمانان ضعیف و در معرض خطر باشند، در این صورت برای تظاهر به اسلام انگیزه ای وجود ندارد؛ بلکه مؤمنان و مسلمانان در چنین شرایطی باید دین و اعتقادات قلبی خود را مخفی سازند.

نفی کنندگان وجود نفاق در مکه، با این استدلال اصرار می کنند که چون در مکه اسلام قدرتی نداشته و مسلمانان همواره از سوی مشرکان قریش مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند؛ پس هر کس در مکه اسلام آورده باشد، از سر طوع و رغبت مسلمان شده است و به عکس مسلمانان در مدینه، دارای اقتدار و عظمت بودند و کسی جرأت مخالفت و حرکت در خلاف مسیر اسلام و مسلمانان را نداشت و نمی توانست علناً از دستورات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله سرپیچی کند؛ در نتیجه راه نفاق و تظاهر به اسلام را در پیش می گرفت تا از سوی مسلمانان سرکوب نشود و ضرری به وی نرسد.

ابن تیمیه در زمره کسانی که بر این ادعا پافشاری می کند، وی می نویسد:

إِنَّ الْمُهَاجِرِينَ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ مَنَافِقٌ أَصْلًا، وَذَلِكَ لِأَنَّ الْمُهَاجِرِينَ إِثْمًا هَاجَرُوا بَاخْتِيَارِهِمْ لَمَّا آذَاهُمُ الْكُفَّارُ عَلَى الْإِيمَانِ وَهُمْ بِمَكَّةَ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ أَحَدُهُمْ إِلَّا بَاخْتِيَارِهِ، بَلْ مَعَ احْتِمَالِ الْأَذَى لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ يَحْتَاجُ أَنْ يَظْهَرَ الْإِيمَانَ وَيَبْطِنَ الْكُفْرَ، لَا سِيَّمَا إِذَا هَاجَرَ إِلَى دَارٍ يَكُونُ فِيهَا سُلْطَانُ الرَّسُولِ عَلَيْهِ، وَلَكِنْ لَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ فِي قِبَائِلِ الْأَنْصَارِ صَارَ بَعْضُ مَنْ لَمْ يَكُنْ يَوْمَئِذٍ يَحْتَاجُ إِلَى أَنْ يَظْهَرَ مَوَافَقَةَ قَوْمِهِ، لِأَنَّ الْمُؤْمِنِينَ صَارَ لَهُمْ سُلْطَانٌ وَعَزٌّ وَمَنْعَةٌ وَصَارَ مَعَهُمُ السَّيْفُ يَقْتُلُونَ مَنْ كَفَرَ

فأما إذا أظهر اتباعه وموافقته على ما يعاديه عليه جمهور الناس وقد صبر على أذى المعادين وبذل الأموال في موافقته من غير أن يكون هناك داع يدعو إلى ذلك من الدنيا، لأنه لم يحصل له بموافقته في مكة شيء من الدنيا لا مال ولا رياسة ولا غير ذلك، بل لم يحصل له من الدنيا إلا ما هو أذى ومحنة وبلاء، والإنسان قد يظهر موافقته للغير، إما لغرض يناله منه، أو لغرض آخر يناله بذلك مثل أن يقصد قتله أو الإحتيال عليه. وهذا كله كان منتفياً بمكة؛^{٣٧٢}

همانا در میان مهاجران اصلاً منافقی نبوده است؛ چرا که مهاجران در مکه بودند و به جهت ایمانشان از سوی کفار مورد اذیت قرار می گرفتند؛ از این رو به اختیار خویش مهاجرت کردند و هیچ يك از آنان ایمان نیاورد مگر از روی اختیار؛ بلکه با وجود احتمال اذیت [از سوی مشرکان]، احدی نیازمند آن نبود تا به ایمان تظاهر کرده و کفرش را مخفی سازد؛ بهویژه آن گاه که به سرزمینی هجرت کردند که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در آن حکومت و سلطه داشت [پس احتمال وجود نفاق در آنها منتفی خواهد بود]؛ لیکن آن گاه که اسلام در قبیله های انصار غلبه یافت و چیره شد، برخی از کسانی که در دل ایمان نیاورده بودند، احتیاج پیدا کردند که با قوم خود اظهار موافقت کنند؛ چرا که مؤمنان سلطه، عزت و توانایی یافته و با شمشیر هر کس را که کفر مورزید می کشتند ... اما اگر کسی پیروی و موافقت خود را از آنچه عموم مردم با آن دشمنی دارند آشکار سازد و بر اذیت دشمنان شکیبا بوده و در موافقت خویش با آنچه مردم مخالفند اموالش را بذل کند، بدون آن که انگیزه ای هم چون کسب مال دنیوی او را به این کار وا دارد [منافق نیست]؛ چرا که به سبب موافقت وی [با رسول خدا صلی الله علیه وآله] در مکه، چیزی از امور مادی دنیوی کسب نمی کند، [اموری هم چون] مال، ریاست و مواردی از این قبیل از امور دنیوی برای او حاصل نمی شود جز آنچه موجب اذیت، سختی و بلا است. در حالی که انسان آن گاه تظاهر به موافقت با دیگری می کند که از ناحیه وی به مقصود خویش برسد و یا

غرض دیگری داشته باشد که با این همراهی، به آن دست یابد؛ مثل آن که قصد کشتن یا گول زدن او را داشته باشد که همه این فرض‌ها در مکه منتفی بوده است.

ابن تیمیه این سخن را در مقام دفاع از ابوبکر گفته است؛ اما باید دانست که سخن وی با کلام خدا ناسازگار است. ضمن این که وی انگیزه‌های نفاق را به ترس و طمع برای رسیدن به مال و قدرت در کوتاه مدت منحصر ساخته است، در حالی که فرد می‌تواند برای دستیابی به مطامع خویش، در دراز مدت نیز برنامه ریزی کند و برای مدتی طولانی تا رسیدن به هدف خویش، راه نفاق را در پیش گیرد. علی‌رغم تلاش ابن تیمیه برای نفی وجود نفاق در مکه، خداوند در سوره مدثر که به اتفاق همه قرآن‌پژوهان فریقین تمام آیات آن مکی است، از وجود گروه «فی قلوبهم مرض» در

سال‌های آغازین بعثت رسول خدا صلی الله علیه وآله خبر می‌دهد. خدای متعال در آیه سی و یکم از این سوره مبارک می‌فرماید:

(وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَيْقِنَ
الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَيُزِدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ
وَلِيَقُولَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشَرِ)؛^{۳۷۳}

مأموران دوزخ را فقط فرشتگان [عذاب] قرار دادیم و تعداد آنان را جز برای آزمایش کافران معین نکردیم تا اهل کتاب [یهود و نصارا] یقین پیدا کنند و بر ایمان مؤمنان بیفزایند، و اهل کتاب و مؤمنان [در حقانیت این کتاب آسمانی] تردید به خود راه ندهند و بیماردلان و کافران بگویند: «خدا از این توصیف چه منظوری دارد؟» [آری!] این گونه خداوند هر کس را بخواهد گمراه می‌سازد و هر کس را بخواهد هدایت می‌کند! و لشکریان پروردگارت را جز او کسی نمی‌داند، و این جز هشدار و تذکری برای انسان‌ها نیست!

این آیه شریف به صراحت از وجود «فی قلوبهم مرض» در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله در سال‌های آغازین بعثت خبر می‌دهد و از سوی دیگر، اهل ایمان و تظاهرکنندگان به اسلام، در

هنگام نزول این آیه شریف اندک و افرادشان مشخص و معین است و در میان این افراد معین، به سادگی می توان مؤمنان واقعی را از بیماردلان جدا ساخت و «فی قلوبهم مرض» را شناسایی کرد. به همین روی، امثال ابن تیمیه، بر نفی وجود نفاق در مکه پیش از هجرت اصرار می کنند و بهانه نبود انگیزه برای نفاق در مکه، در پنهان ساختن حقیقتی که خداوند به روشنی بیان کرده است می کوشند؛ اما امامان معصوم علیهم السلام که به عنوان حافظان دین مسئول پاسخ به شبهات و رفع شبهه از اذهان مؤمنان هستند، به این شبهه به روشنی پاسخ داده اند. در کتاب شریف **إحتجاج** آمده است:

قال المهدي عليه السلام: ... أما ما قال لك الخصم بأنهما أسلما طوعاً أو كرهاً، لِمَ لَمْ تَقُلْ بل إنهما أسلما طمعاً؟ وذلك أنهما يخالطان مع اليهود ويخبران بخروج محمد صلى الله عليه وآله واستيلائه على العرب عن التوراة والكتب المقدسة؛^{۳۷۴}

حضرت مهدی علیه السلام فرمودند: ... چرا آن گاه که خصم از تو پرسید: «آیا آن دو از روی میل و رغبت اسلام آوردند، یا به اکراه و اجبار؟» در پاسخ نگفتی که آنان از روی طمع اسلام آوردند؟ سبب اسلام آنان این بود که آنها با یهود آمیختگی و آمد و شد داشتند و یهودیان خبر خروج پیامبر صلی الله علیه وآله و چیرگی ایشان بر عرب را از تورات و کتب مقدس خویش به آنان داده بودند.

در این حدیث شریف، به زیبایی پرده از سر نفاق عده ای از گروندگان به اسلام در آغاز بعثت برداشته شده است، به گونه ای که استبعاد از میان می رود و معنای صحیح کلام خدای متعال در سوره مبارک مدثر آشکار می گردد. در نتیجه با این استدلال روشن، هرگز احدی نمی تواند ادعا کند که آیات قرآن بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد. خدای متعال در برخی آیات قرآن، از وجود گروهی در اطراف پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد که باید بخشی از صدقات را برای پیشگیری از شر آن گروه به آنان پرداخت کرد. از این گروه در قرآن با عنوان «المؤلفة قلوبهم» یاد شده است. خداوند سبحان می فرماید:

(إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ)؛^{۳۷۵}

همانا صدقات برای فقرا، افراد مسکین و کارگزاران آن و برای کسانی است که باید دل هایشان را به دست آورد.

روشن است که تألیف قلب و به دست آوردن دل گروهی لازم است؛ چرا که عدم رسیدگی به آنان سبب شرارتشان می شود. برخی پنداشته اند که تألیف قلوب برای بیگانگان و به منظور گرایش آنان به اسلام است؛ اما اولاً این با سیاق آیه سازگاری ندارد، و ثانیاً خداوند هرگز کسی را با تهدید و تطمیع به دین خویش فرا نمی خواند و به صراحت می فرماید: (لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)؛ یعنی دین الهی حقیقتی روشن است که عقل هر عاقلی به پذیرش آن حکم می کند و قبول آن هرگز نیاز به تهدید و تطمیع ندارد؛ بلکه خداوند دستور داده است از غیر مسلمانانی که در سرزمین های اسلامی زندگی می کنند، جزیه دریافت شود. بنا بر این، بخشی از صدقات برای تألیف قلوب کسانی است که اظهار اسلام کرده اند؛ اما چنانچه سودی به آنان نرسد، شر به پا می کنند و پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را مورد آزار و اذیت قرار می دهند! چنان که خدای متعال در آیه بعد می فرماید:

(وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ)؛^{۳۷۶}

و بعضی از آنها کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند.

از برخی آیات قرآن کریم به روشنی استفاده می شود که بیماردلان و اذیت کنندگان پیامبر صلی الله علیه وآله، بسیار به ایشان نزدیک بوده و مدام به خانه های رسول خدا صلی الله علیه وآله آمد و شد می کرده اند؛ از این رو خداوند خطاب به همسران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

(يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنَّ اتَّقِيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي

قَلْبِهِ مَرَضٌ)؛^{۳۷۷}

ای همسران پیامبر، با عشوه سخن مگویید تا آن کس که دلش مرض است به طمع بیفتد.

روشن است که افراد مشهور به نفاق در مدینه، هرگز به خانه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله رفت و آمد نمی کردند و اساساً هیچ ارتباطی با آن حضرت نداشتند؛ بلکه

۳۷۵. سوره توبه، آیه ۶۰.

۳۷۶. همان، آیه ۶۱.

۳۷۷. سوره احزاب، آیه ۳۲.

صرفاً برای محافظت از جان، مال و موقعیت خویش تظاهر به اسلام می کردند. به همین روی منظور از «الذی فی قلبه مرض»، مسلماً برخی از آن خواصی هستند که به خانه پیامبر خدا صلی الله علیه وآله رفت و آمد می کردند. به هر تقدیر، این آیه شریف هرگز با قول به عدالت صحابه سازگار نیست. صحابه ای که آزار رسول خدا صلی الله علیه وآله را به حدی رسانده بودند که خداوند به عمل آنها اعتراض و آنان را از این کار نهی کرده، می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرٍ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلَ مُتَمَوِّهَنَّ مَتَاعًا فَسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا)؛^{۳۷۸}

ای کسانی که ایمان آورده اید، به خانه های پیامبر داخل نشوید مگر آن که به شما برای خوردن غذا اذن دهد، بدون آن که زودتر آمده چشم انتظار آن باشید؛ لیکن وقتی دعوت شدید، داخل شوید و چون غذا خوردید به دنبال کار خود رفته و متفرق شوید و به سخن گفتن [با اهل خانه] انس نگیرید؛ چرا که با آن کار پیامبر را اذیت می کنید و او از روی حیا اظهار نمی دارد، در حالی که خداوند از اظهار حق حیا نمی کند و چنانچه از همسران پیامبر متاعی می طلبید، از پس پرده بطلبید؛ زیرا این کار برای دل های شما و آنان پاکیزه تر و بهتر است. برای شما جایز نیست که رسول خدا را اذیت کنید و پس از او همسرانش را به نکاح خود در آورید که این کار شما نزد خداوند گناهی بسیار بزرگ است.

این آیه شریف، به روشنی وضعیت نابهنجار اصحاب و اطرافیان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله را نشان می دهد. بر اساس آنچه سیوطی در *لباب النقول فی أسباب النزول* و در ذیل این آیه گفته است، این آیه درباره طلحه نازل شده است.^{۳۷۹} طلحه و ابوبکر هر دو از قبیله تیم هستند؛ از این رو با هم نسبت خویشاوندی دارند و از نظر قبیله ای پسرعمو محسوب می شوند. سیوطی می گوید که

۳۷۸. همان، آیه ۵۳.

۳۷۹. ر.ک: *لباب النقول فی أسباب النزول*: ۱۷۹.

روزی طلحه با عایشه آهسته و سری گفتگو می کردند و چون پیامبر خدا صلی الله علیه وآله این صحنه را مشاهده کرد، ناراحت شد و اعتراض کرد. طلحه گفت: عایشه دختر عموی من است و من و او حرف بدی نمی زدیم؛ اما پیامبر خدا صلی الله علیه وآله بر ناراحتی خویش از این عمل تأکید کرد. بنا به گفته سیوطی، طلحه به عایشه وعده می داد که پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله با او ازدواج خواهد کرد و این آیه برای نهی از این کار نازل شده است. سیوطی همین داستان را بدون ذکر نام طلحه و عایشه در الدر المنثور نیز نقل کرده است. وی می نویسد:

أخرج ابن جرير عن ابن عباس رضي الله عنهما أنّ رجلا أتى بعض أزواج النبي صلى الله عليه وآله فكلمها وهو ابن عمها. فقال النبي صلى الله عليه وآله: «لا تقومن هذا المقام بعد يومك هذا». فقال: يا رسول الله، إنها ابنة عمي، والله ما قلت لها منكرًا، ولا قالت لي. قال النبي صلى الله عليه وآله: «قد عرفت ذلك أنه ليس أحد أغير من الله، وأنه ليس أحد أغير مني»، فمضى، ثم قال: يمنعني من كلام ابنة عمي لا تزوجتها من بعده. فأنزل الله هذه الآية؛^{٣٨٠}

ابن جریر به نقل از ابن عباس آورده است: مردی نزد برخی از همسران پیامبر صلی الله علیه وآله آمد و با او سخن گفت، در حالی که او دختر عمویش بود. آن گاه پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «پس از این دیگر چنین کاری را نکن». وی گفت: ای رسول خدا، این دختر عموی من است. به خدا سوگند سخن بدی به وی نگفتم و او نیز حرف بدی به من نزده است. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «آنچه را گفتم دانستی! همانا احدی غیرتمندتر از خداوند نیست و احدی [غیر از خدا هم] از من غیرتمندتر نیست». این ماجرا گذشت، سپس وی گفت: پیامبر مرا از سخن گفتن با دختر عمویم منع کرد، برای این که می خواستم او را بعد از پیامبر به ازدواج خویش درآورم؛ از این رو خداوند این آیه را نازل کرد.

به راستی يك انسان شريف، با فردی عادی چنین معامله ای می کند که بزرگ ترین اصحاب پیامبر صلی الله علیه وآله - به زعم سنیان - با ایشان کرده اند؟ آیا با این اوصاف می توان ادعا کرد که همه صحابه عادلند؟

خدای تعالی در آیه ای دیگر، از وجود برخی پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خیر می دهد که تا وقتی با ایشان همراهی می کنند که به نفعشان باشد؛ اما اگر به خاطر همراهی با پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ضرری متوجه آنان گردد، از دین برمی گردند و مستوجب خسران در دنیا و آخرت می شوند. خداوند سبحان درباره این گروه می فرماید:

(وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ)؛^{۳۸۱}

برخی از مردم خدا را تنها به زبان می پرستند [و ایمان قلبیشان بسیار ضعیف است]. همین که [دنیا به آنها رو کند] خیری به آنان برسد، حالت اطمینان پیدا می کنند؛ اما اگر مصیبتی برای امتحان به آنان برسد، دگرگون می شوند [و به کفر رو می آورند. به این ترتیب] هم دنیا را از دست داده اند و هم آخرت را و این همان خسران و زیان آشکار است.

خداوند همچنین درباره این گروه می فرماید:

(قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)؛^{۳۸۲}

عرب ها گفتند: ایمان آورده ایم؛ بگو: شما ایمان نیاورده اید؛ لیکن بگویید اسلام آورده ایم، اما هنوز ایمان وارد قلب شما نشده است! اگر از خدا و رسولش اطاعت کنید، چیزی از پاداش کارهای شما را فروگذار نمی کند و خداوند آمرزنده مهربان است.

با وجود چنین افرادی در میان اصحاب پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، چگونه می توان به عدالت تمامی صحابه حکم کرد؟ این چه مکتبی است که بدون توجه به آیات قرآن کریم می کوشد تمامی اطرافیان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، حتی آنان را که در طفولیت يك بار ایشان را دیده اند و یا عرب های قبایل مختلف را که يك بار برای دیدار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به مدینه آمده اند و یا تجار و مسافرانی که در سفر یا مسیر خود در مدینه يك لحظه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را دیده اند را عادل معرفی می کند؟ و انگیزه این مکتب از عادل شمردن همه این افراد چیست؟ آیا این کار

۳۸۱. سوره حج، آیه ۱۱.

۳۸۲. سوره حجرات، آیه ۱۴.

انگیزه ای جز مخالفت با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله دارد، اهل بیتهی که به حکم روشن قرآن از عصمت الهی برخوردارند و یگانه راه مطمئن برای دستیابی به سنت و علوم قرآن هستند. آیا درست است که یگانه حامی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در روزهای سخت را کنار زد و به کسانی تمسک جست و کسانی را عادل شمرد که برخلاف دستور خدا در جنگ ها به دشمن پشت می کرده اند. خدای متعال درباره این گروه می فرماید:

(يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمْ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَى فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ)؛^{۳۸۳}

ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر با انبوه کافران در میدان نبرد رو به رو شدید، هرگز به آنان پشت نکنید و هر کس در آن هنگام به دشمن پشت کند، بر کسی که برای تجدید قوا عقب نشینی می کند و یا برای جمع نیرو و همکاری با نیروهای دیگر به عقب می رود [کسی که به قصد فرار به دشمن پشت می کند] به غضب خداوند گرفتار خواهد شد و جایگاهش جهنم است و بازگشتگاه بدی دارد.

بر اساس این آیه، فرار از جنگ گناهی عظیم محسوب می شود و فرار کننده مستوجب عذابی سخت و جایگاهش جهنم است. بر همین اساس، فرار از «زحف» یکی از کبائر شمرده می شود؛ چرا که یکی از ملاک های کبیره بودن گناه آن است که خداوند سبحان عذاب جهنم را به عنوان مجازات آن معین کرده باشد. از سوی دیگر، تاریخ به روشنی گواه آن است که عموم اصحاب مشهور، بزرگان و مشایخ قوم، از رویارویی با دشمن گریزان بودند و در برخی جنگ ها فرار را بر قرار ترجیح می دادند. ابن سعد در *الطبقات الکبری* به سند صحیح، از ابوبکر روایت می کند که وی در زمره نخستین فرارکنندگان در جنگ احد بوده است. وی به نقل از عایشه می نویسد:

حدَّثني أبو بكر قال: كنت في أول من فاء إلى رسول الله صلى الله عليه وآله يوم أحد!^{۳۸۴}

۳۸۳. سوره انفال، آیه ۱۵ - ۱۶.

۳۸۴. *الطبقات الکبری*: ۳ / ۲۱۸.

ابوبکر برای من نقل کرد که: من نخستین کسی بودم که در روز احد، از جنگ به سوی پیامبر باز

گشتم.

فرار بزرگان اصحاب از جنگ به گونه ای مسلم و روشن است که احدی نمی تواند این موضوع را کتمان و انکار کند؛ از این رو اهل سنت ضمن اقرار به این موضوع، در توجیه آن می کوشند و ادعا می کنند که هرچند فرار از جنگ گناهی بزرگ و از کبائر شمرده می شود؛ اما صحابه بزرگی که مرتکب چنین گناهی شده اند، احتمالاً از این عمل توبه کرده اند و به حکم «من تاب من الذنب، کان کمن لا ذنب له» باید آنان را تبرئه کرد!

اما باید دانست که فرار از جنگ و ارتکاب کبیره توسط بزرگان اصحاب امری روشن و بدیهی است؛ اما توبه آنان هرگز ثابت نشده و ادعایی است که پیروان آنها مطرح می کنند و این ادعا نیز إخبار از يك امر باطنی است، در حالی که هیچ کس به باطن افراد راهی ندارد و نمی تواند از آن خبر دهد. پس هرگز نمی توان به واسطه يك امر مشکوک و إخبار عده ای از يك امر باطنی، از امری مسلم و یقینی دست برداشت. به عبارت دیگر، رفع ید از امور قطعی با استناد به إخبار ظنی، آن هم إخبار از يك امر باطنی هرگز جایز نیست.

افزون بر همه اینها، قول به احتمال توبه فرار کنندگان از جنگ با آیات دیگر قرآن سازگار نیست؛ چراکه خداوند نیت فرار کنندگان در جنگ احد را آشکار ساخته و از قصد آنان بر بازگشت به شرك پیشین خبر می دهد. خدای متعال خطاب به فرار کنندگان از جنگ احد می فرماید:

(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ

وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ)؛^{۳۸۵}

محمد نیست مگر پیامبری که پیش از او پیامبرانی بوده اند. اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به شرك سابق خود باز می گردید؟ و هر کس به پیشینه خود بازگردد، هرگز به خدا ضرری نمی رسد و خداوند به زودی شاکران را پاداش خواهد داد.

«إنقلاب على الأعقاب» به معنای بازگشت قهقرایی و کنایه از ارتداد است. آلوسی در این باره

می نویسد:

والإنقلاب على الأعقاب في الأصل الرجوع القهقري، وأريد به الإرتداد والرجوع إلى ماكانوا

عليه من الكفر؛^{۳۸۶}

بازگشت به عقب و گذشته در اصل به معنای بازگشت قهقرایی است و مراد از آن، ارتداد و

بازگشت به کفری است که در آن بوده اند.

بنا بر این خداوند سبحان در این آیه شریف، به روشنی از ارتداد عده ای از اطرافیان پیامبر

خدا صلی الله علیه وآله خبر می دهد که منتظر رحلت ایشان هستند تا به شرك سابق خویش باز

گردند. به همین سبب است که شفاعت پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره آنان کارساز نیست و

شامل حال آنها نمی گردد؛ چنان که احمد در مسند خود می نویسد:

عن ابن مسعود أن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «أنا فرطكم على الحوض، وسأنازع

رجالا فأغلب عليهم، فأقولنَّ ربَّ أصحابي أصحابي. فليقالنَّ لي: «إنك لا تدري ما أحدثوا

بعدك»؛^{۳۸۷}

از ابن مسعود روایت شده است که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من پیش از شما در کنار

حوض خواهم بود و مردانی را از من جدا کرده و از نوشیدن از حوض باز خواهند داشت، پس

من بر آنان اشراف یافته و خواهم گفت: پروردگارا، اصحابم اصحابم!» پس به من گفته می شود:

«تو نمی دانی که آنان پس از تو مرتکب چه کارها و رفتارهایی شده اند!»

مسلم نیز در صحیح خود، مشابه همین حدیث را روایت کرده است. در صحیح مسلم آمده

است:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: «أنا فرطكم على الحوض ولأننا نزعن أقواماً ثمَّ لأغلبنَّ عليهم».

فأقول: «يا ربَّ، أصحابي أصحابي»، فيقال: «إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك»؛^{۳۸۸}

۳۸۶. تفسیر آلوسی: ۴ / ۷۳.

۳۸۷. مسند أحمد: ۱ / ۴۵۳.

۳۸۸. صحیح مسلم: ۷ / ۶۸.

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: «من در حضور بر سر حوض بر شما پیشی خواهم جست در حالی که گروهی را از کنار حوض جدا خواهم ساخت. من بر آنان چیره شده، می گویم: «پروردگارا، اصحابم اصحابم!» پس گفته می شود: «تو نمی دانی که آنان پس از تو مرتکب چه کارهای زشت و بدعت گزاری هایی شده اند!»».

و در صحیح بخاری نیز آمده است:

قال النبي صلی الله علیه وآله: «أنا فرطكم على الحوض ليرفعن الی رجال منكم حتی إذا أهویت لأناولهم اختلجوا دوني، فأقول: «إي، رب اصحابي». فيقول: «لا تدري ما أحدثوا بعدك»؛^{۳۸۹}

پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: «من پیش از شما در کنار حوض حاضر می شوم و مردانی از شما را به نزد من می آورند تا این که دست دراز می کنم تا آنها را از حوض بنوشانم که آنان از کنار من بیرون کشیده می شوند. آن گاه می گویم: «پروردگارا، اصحابم!» می فرماید: «تو نمی دانی که پس از تو چه کارهای زشت و چه بدعت گزاری هایی کرده اند.»».

احمد در مسند خویش، حدیث دیگری از ابن عباس روایت می کند که در آن به ارتداد برخی از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله تصریح شده است. وی می نویسد:

عن ابن عباس قال: قام فینا رسول الله صلی الله علیه وآله بموعظة فقال: «إنکم محشورون إلی الله تعالی حفاة عراة غرلا...». قال: «ثم یؤخذ بقوم منکم ذات الشمال». قال ابن جعفر: وإنه سیجاء برجال من أمتي فیؤخذ بهم ذات الشمال فأقول: «یا رب اصحابي». قال: فیقال لی: «إنک لا تدري ما أحدثوا بعدک. لم یزالوا مرتدین علی أعقابهم مذ فارقتهم»؛^{۳۹۰}

از ابن عباس نقل شده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله در میان ما به موعظه برخاست و فرمود: «شما به سوی خدای تعالی محشور خواهید شد در حالی که فرسوده، عریان و گرفتارید...». [در ادامه] فرمود: «سپس گروهی از شما در صف اصحاب شمال قرار داده می شوید.».

ابن جعفر گفت: همانا به زودی مردانی از امت من خواهند آمد که آنها در صف اصحاب شمال قرار داده می شوند. آن گاه من می گویم: «ای پروردگارا، اصحابم!» به من گفته می شود: «تو

۳۸۹. صحیح البخاری: ۸ / ۸۷.

۳۹۰. مسند احمد: ۱ / ۲۳۵.

فی دانی که بعد از تو چه کارهای بد و بدعت‌هایی مرتکب شدند و از هنگامی که از میانشان رفتی، همواره به شرک پیشین خود بازگشته و مرتد شدند».

بخاری نیز همین حدیث را آورده؛ اما عبارتی که در آن به ارتداد برخی اصحاب تصریح شده است را حذف کرده است! بخاری می‌نویسد:

خطب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّكُمْ مَحْشُورُونَ إِلَى اللَّهِ حِفَاةَ عَرَاةٍ عَزَلًا ... إِلَّا أَنَّهُ يَجَاءُ بِرِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي فَيُؤْخَذُ بِهِمْ ذَاتَ الشَّمَالِ فَأَقُولُ: «يَا رَبِّ، أَصْحَابِي!»
فَيَقَالُ: «إِنَّكَ لَا تَدْرِي مَا أَحْدَثُوا بَعْدَكَ»»؛^{۳۹۱}

رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خطبه خواند و فرمود: «ای مردم، همانا شما به سوی خدا محشور می‌شوید درحالی که فرسوده، عریان و گرفتارید ... بدانید که مردانی از امت من آورده می‌شوند و در صف اصحاب شمال قرار می‌گیرند. آن گاه من می‌گویم: «پروردگارا، اصحابم!» به من گفته می‌شود: «تو نمی‌دانی که پس از تو چه کارهای بد و بدعت‌هایی مرتکب شده‌اند»».

بخاری در جای دیگر از صحیح خود، همین حدیث را از ابوهریره روایت کرده و در این روایت به روشنی از ارتداد برخی صحابه سخن به میان آورده است. وی می‌نویسد:

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: بَيْنَا أَنَا قَائِمٌ إِذَا زَمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَقَالَ: «هَلِّمْ». فَقُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: «إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ». قُلْتُ: وَمَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: «إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. ثُمَّ إِذَا زَمْرَةٌ حَتَّى إِذَا عَرَفْتَهُمْ خَرَجَ رَجُلٌ مِنْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ». فَقَالَ: «هَلِّمْ». قُلْتُ: أَيْنَ؟ قَالَ: «إِلَى النَّارِ وَاللَّهِ». قُلْتُ: مَا شَأْنُهُمْ؟ قَالَ: «إِنَّهُمْ ارْتَدَّوْا بَعْدَكَ عَلَى أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَى. فَلَا أَرَاهُ يَخْلُصُ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلُ هَمَلِ النَّعْمِ»؛^{۳۹۲}

از ابوهریره، از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت شده که فرمود: «من در میان گروهی می‌ایستم و آنان رامی‌شناسم. مردی از میان من و آنان خارج شده، [خداوند] خواهد گفت: «جلو بیا». می‌گویم: «کجا؟». می‌گوید: «به سوی آتش». به خدا می‌گویم: «جایگاه اینان این نیست!» می‌گوید: «آنها پس از تو مرتد شدند و به قهقرا و به گذشته خود بازگشتند». سپس در میان

۳۹۱. صحیح البخاری: ۱۹۱ / ۵.

۳۹۲. صحیح البخاری: ۲۰۸ / ۷.

گروه دیگری قرار می‌گیریم و آنها را می‌شناسم و مردی نیز از میان من و آنها بیرون می‌رود و
[خداوند] می‌گوید:

«جلو بیا». می‌گوید: «به کجا؟». می‌گوید: «به سوی آتش!» به خدا می‌گویم: «جایگاه اینها نیز
این نیست!» می‌گوید: «اینها پس از تو مرتد شده و به شرك پیشین خود بازگشته اند». آن گاه
می‌بینم جز عده بسیار اندکی از آنها رهایی یابند.

«همل النعم» کنایه از تعداد بسیار اندک است. ابن منظور در *لسان العرب* می‌نویسد:

في حديث الحوض: فلا يخلص منهم إلا مثل همَل النعم; الهمل: ضوَال الإبل، وأحدها هامل،
أي أن الناجي منهم قليل، في قلة النعم الضالة؛^{٣٩٣}

در حدیث حوض که آمده است: به جز «مثل همل النعم»، کسی از میان آنها رهایی نمی‌یابد.
همل به معنای شتر ضعیفی است که نادیده گرفته می‌شود و واحد آن، هامل است؛ یعنی نجات
یابندگان از میان آنها به کمی چهارپای رها شده است.

احادیث

با رجوع به احادیث بسیاری که درباره صحابه وارد شده است، درمی‌یابیم که تئوری موهوم
عدالت تمامی صحابه به هم پاشیده و پایه‌های سست این نظریه عیان است. در مباحث گذشته،
به برخی از رفتارهای صحابه پیامبر که به یقین در نزد هر عاقل منصفی منافات با عدالت آنان دارد
پرداختیم. در آنجا به گناهای همچون کذب و شهادت زور، قتل و زنا، محصنه، بیع خمر، خرید و
فروش بت، بیع ربوی، گرفتن ربا، دروغ و خیانت، و فتوا به غیر علم که برخی از صحابه مرتکب
شده بودند اشاره شد که خود حاکی از عدم عدالت آنان است. از این گونه رفتارهای منافی با عدالت
که در منابع معتبر اهل سنت آمده است بسیار است که برای هر صاحب فکری و طالب حقی
همین مقدار کفایت خواهد کرد.

حاصل آن که هم در آیات قرآن به روشنی از نفاق و ارتداد اکثر اطرافیان پیامبر
اکرم صلی الله علیه وآله خبر داده شده، و هم در روایات فریقین به این حقیقت تصریح شده است. در

نتیجه با وجود این همه آیه و روایت مورد اتفاق فریقین، هرگز کسی نمی تواند ادعا کند که قرآن بر عدالت تمامی صحابه دلالت دارد، مگر جاهل متعصب!

فهرست منابع

(الف)

۱. **الإحتجاج:** احمد بن على بن ابى طالب طبرسى، تحقيق سيّد محمّد باقر خراسان، دار النعمان، سال ۱۳۸۶.
۲. **أحكام القرآن:** محمد بن ادريس شافعى، تحقيق: عبدالغنى عبدالخالق، دار الكتب العلمية، بيروت - لبنان، سال ۱۴۰۰.
۳. **الإحكام في أصول الأحكام:** ابو محمد على بن حزم اندلسى، مطبعة العاصمة، قاهره، [بى تا].
۴. **احياء علوم الدين:** ابو حامد غزالى، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم، [بى تا].
۵. **إرشاد الفحول إلى تحقيق الحق من علم الأصول:** محمد بن على بن محمد شوكانى، مطبعة المصطفى البابى الحلبى واولاده بمصر، چاپ يكم، سال ۱۳۵۶ - ۱۹۳۷ م.
۶. **أسباب النزول:** واحدى نيشابورى، مؤسسة الحلبي، قاهره، سال ۱۳۸۸.
۷. **الإستيعاب:** يوسف بن عبدالله نمرى (ابن عبدالبرّ)، تحقيق: على محمد بجاوى، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، سال ۱۴۱۲.
۸. **أسد الغابة:** ابوالحسن عزّالدين ابن اثير جزرى، دار الفكر، بيروت، سال ۱۴۰۹.
۹. **إسعاف الراغبين في سيرة المصطفى وفضائل أهل بيته الطاهرين:** محمد صبان، چاپ شده در حاشيه كتاب نور الابصار، [بى تا]، سال ۱۳۵۶.
۱۰. **الإصابة في تمييز الصحابة:** ابن حجر عسقلانى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ۱۴۱۵.
۱۱. **أضواء على السنة المحمّديّة:** محمود ابورية، نشر البطحاء، چاپ پنجم، [بى تا].
۱۲. **الإعتصام:** ابراهيم بن موسى لخمى شافعى، تحقيق: رشيد رضا، دار الكتب العلمية، بيروت، [بى تا].
۱۳. **إعلام الموقعين عن ربّ العالمين:** شمس الدين محمد بن ابى بكر ابن قيم جوزيه، دار الكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م.
۱۴. **أقرب الموارد:** سعيد خورى شرتونى، [بى نا - بى تا].
۱۵. **إمتاع الأسماع:** تقى الدين احمد بن على مقريزى، تحقيق: محمد عبدالحميد نميسى، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ۱۴۲۰.

(ب)

١٦. **تفسير البحر المحيط:** ابوحيان اندلسي، تحقيق: جمعي از محققين، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤٢٢.

١٧. **البداية والنهاية:** اسماعيل بن عمر قرشي بصرى (ابن كثير)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٨.

١٨. **البرهان في تفسير القرآن:** سيد هاشم بحراني، تحقيق: مؤسسة البعثة، مؤسسة البعثة، قم، [بي تا].

١٩. **البلد الأمين والدرع الحصين:** شيخ ابراهيم كفعمى، مكتبة الصدوق، تهران، [بي تا].

(ت)

٢٠. **التاريخ الصغير:** محمد بن اسماعيل بخارى، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.

٢١. **تاريخ الطبري:** محمد بن جرير بن يزيد طبرى، مؤسسه اعلمى، بيروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٣.

٢٢. **التاريخ الكبير:** محمد بن اسماعيل بخارى، مكتبة الاسلامية، دياربكر - تركيه، [بي تا].

٢٣. **تاريخ المذاهب الإسلامية:** محمد ابن زهره، دار الفكر العربى، قاهره، [بي تا].

٢٤. **تاريخ يعقوبي:** احمد بن ابى يعقوب يعقوبى، انتشارات دار صادر، [بي تا].

٢٥. **تاريخ بغداد:** احمد بن على خطيب بغدادى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤١٧.

٢٦. **تاريخ مدينة دمشق:** على بن حسين بن عساكر (ابن عساكر)، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.

٢٧. **تدريب الراوى في شرح تقريب النواوى:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، المكتبة الرياض الحديثة، رياض، [بي تا].

٢٨. **تفسير ابن ابى حاتم (تفسير القرآن العظيم):** ابومحمد عبدالرحمان بن محمد بن ابى حاتم رازى، تحقيق: اسعد محمد الطيب، المكتبة العصرية، [بي تا].

٢٩. **تفسير ابن كثير (تفسير القرآن العظيم):** اسماعيل بن عمر قرشى بصرى (ابن كثير)، دار المعرفة، لبنان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٣٠. **التفسير الأثرى الجامع:** محمدهادى معرفت، ذوى القربى، چاپ يكم، سال ١٤٢٥-٢٠٠٤م.

٣١. **تفسير آلوسى:** شهاب الدين محمود آلوسى بغدادى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ چهاردهم، سال ١٤٠٥.

٣٢. **تفسير الرازى:** محمد بن عمر (فخر رازى)، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٢٠.

٣٣. **تفسير السمرقندي**: نصر بن محمد بن احمد سمرقندي، تحقيق: محمود مطرجى، دار الفكر، [بي تا].
٣٤. **تفسير الطبري**: محمد بن جرير بن يزيد طبرى، دار الفكر، بيروت، سال ١٤١٥.
٣٥. **تفسير العياشى**: محمد بن مسعود بن عياش سمرقندي (عياشى)، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاقي، مكتبة علميه اسلاميه، تهران، [بي تا].
٣٦. **تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن)**: ابو عبدالله احمد بن محمد انصارى قرطبى، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالعليم بردونى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بي تا].
٣٧. **تفسير المراغى**: احمد بن مصطفى مراغى، دار احياء التراث العربى، بيروت.
٣٨. **تفسير المنار**: محمد رشيد رضا، تحقيق: ابراهيم شمس الدين، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٦.
٣٩. **تفسير الميزان**: سيد محمد حسين طباطبائى، مؤسسة النشر الاسلامى، قم، [بي تا].
٤٠. **تفسير النيسابورى**: نظام الدين حسن بن محمد قمى نيشابورى، بي نا، [بي تا].
٤١. **تفسير مجمع البيان**: امين الاسلام فضل بن حسن طبرسى، تحقيق: گروهى از محققين، مؤسسة الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥ - ١٩٩٥ م.
٤٢. **التقرير والتحرير في شرح التحرير**: ابن امير الحاج حلبى، تصحيح: عبدالله محمود محمد عمر، دار الكتب العلميه، بيروت - لبنان، چاپ دوم، سال ١٤١٩ - ١٩٩٩ م.
٤٣. **تلخيص المستدرک**: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبى، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه (چاپ شده در حاشيه المستدرک على الصحيحين)، [بي تا].
٤٤. **تنزيل الآيات على الشواهد من الأبيات (شرح شواهد الكشاف)**: محب الدين افندى، شركت مكتبة ومطبعة مصطفى البابى الحلبي واولاده، [بي تا].
٤٥. **تهذيب التهذيب**: احمد بن على بن حجر عسقلانى، دار الفكر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٤.
٤٦. **تيسير التحرير على كتاب التحرير**: محمد امين امير پادشاه حنفى، دار الفكر، [بي تا].
- (ج)
٤٧. **جامع الأصول**: ابوالسعادات مبارك بن محمد شيبانى (ابن اثير جزرى)، تحقيق: عبدالقادر ارنؤوط، مكتبة الحلوانى، چاپ يكم، [بي تا].
٤٨. **الجامع الصغير من حديث البشير النذير**: جلال الدين سيوطى، تحقيق: حمدى دمرداش محمد، مكتبة نزار مصطفى الباز، المملكة العربية السعودية، سال ١٤٢٠.

٤٩ . جامع بيان العلم وفضله: يوسف بن عبدالله ثمرى (ابن عبدالبرّ)، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٣٩٨.

٥٠ . الجرح والتعديل: ابو محمد عبدالرحمان بن ابى حاتم، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٧١ - ١٩٥٢ م.

٥١ . جواهر العقدين في فضل الشرفين: على بن عبدالله سمهودى، مطبعة النعمانى، بغداد، سال ١٤٠٥.

٥٢ . جواهر الكلام في معرفة الإمامة والإمام (جلد يكم): سيد على حسينى ميلانى، الحقائق، چاپ يكم، ١٣٩٠ ش.

(د)

٥٣ . الدرّ اللقيط من البحر المحيط: ابو حيان احمد بن عبدالقادر، چاپ شده در ذيل تفسير البحر المحيط، النصر الحديثه، سال ١٣٢٩.

٥٤ . الدرّ المنثور: جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار المعرفة، بيروت، [بى تا].

(ذ)

٥٥ . ذخائر العقبي: احمد بن عبدالله محبّ الدين طبرى، مكتبة القدسى، سال ١٣٥٦.

(ر)

٥٦ . الرسائل العشر في الأحاديث الموضوعة في كتب السنة: سيد على حسينى ميلانى، الحقائق، چاپ چهارم، ١٣٨٦ ش.

(س)

٥٧ . سلسلة الأحاديث الضعيفة والموضوعة: محمد ناصرالدين البانى، دار المعارف، رياض - عربستان، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

٥٨ . سمط النجوم العوالى في أنباء الأوائل والتوالى: عبدالملك بن حسين عصامى مكى، تحقيق: عادل احمد عبدالموجود و على محمّد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٩.

٥٩ . سنن ابن ماجه: محمّد بن يزيد قزوينى (ابن ماجه)، تحقيق: محمّد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت، [بى تا].

٦٠ . سنن الترمذى: محمّد بن عيسى ترمذى، دار الفكر، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤٠٣.

٦١ . سنن الدارمى: عبدالله بن الرحمان بن فضل بن بهرام دارمى، مطبعة الاعتدال، دمشق، سال ١٣٤٩.

٦٢ . السنن الكبرى: احمد بن حسين بن على بن موسى ابوبكر بيهقى، دار الفكر، [بى تا].

٦٣ . سير أعلام النبلاء: شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ نهم، سال ١٤١٣.

(ش)

٦٤ . شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار عليهم السلام: قاضي نعمان بن محمد تميمي مغربي، تحقيق: سيد محمد حسين جلالی، مؤسسه نشر اسلامي، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٤.

٦٥ . شرح الزرقاني على المواهب اللدنية بالمنح المحمدية: ابو عبدالله محمد بن عبدالباقي زرقاني مالكي، دار الكتب العلمية، چاپ يكم، سال ١٤١٧ - ١٩٩٦ م.

٦٦ . شرح المقاصد في علم الكلام: مسعود بن عمر سعدالدين تفتازاني، دار المعارف النعمانية، باكستان، چاپ يكم، سال ١٤٠١.

٦٧ . شرح نهج البلاغة: ابن ابى الحديد معتزلي، دار احياء الكتب العربية، چاپ يكم، سال ١٣٧٨.

٦٨ . الشفاء بتعريف حقوق المصطفى: قاضي عياض، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠٩.

٦٩ . شواهد التنزيل: عبيدالله بن احمد حسكاني، تحقيق: محمد باقر محمودي، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، سال ١٤١١.

٧٠ . شيخ المضيرة ابن هريرة: محمود ابوريّة، مؤسسة الاعلمي للمطبوعات، بيروت - لبنان، چاپ سوم، [بي تا].

(ص)

٧١ . صحيح ابن حبان: محمد بن حبان تميمي بستي (ابن حبان)، مؤسسة الرسالة، بيروت، سال ١٤١٤.

٧٢ . صحيح البخاري: محمد بن اسماعيل بخاري، دار الفكر، بيروت، سال ١٤٠١.

٧٣ . صحيح مسلم: مسلم بن حجاج قشيري نيشابوري، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

٧٤ . الصواعق المحرقة: احمد بن حجر هيثمي مكي، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله تركي وكامل محمد خراط، مؤسسة الرسالة، چاپ يكم، سال ١٤١٧.

(ض)

٧٥ . الضعفاء الصغير: محمد بن اسماعيل بخاري، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار المعرفة، بيروت، سال ١٤٠٦.

٧٦ . ضعفاء العقيلي: ابو جعفر محمد بن عمرو عقيلي مكي، تحقيق: عبدالمعطي امين قلجعي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ دوم، سال ١٤١٨.

٧٧. **الضعفاء والمتروكين:** احمد بن شعيب نسائي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٦.

(ط)

٧٨. **الطبقات الكبرى:** محمد بن سعد هاشمي (ابن سعد)، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤٠٥.

(ع)

٧٩. **العلل المتناهية في الأحاديث الواهية:** ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، تحقيق: خليل ميس، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٣.

٨٠. **عمدة القاري:** بدرالدين محمود بن احمد عيني، دار احياء التراث العربي، بيروت، [بي تا].

(ف)

٨١. **فتح الباري:** ابن حجر عسقلاني، دار المعرفة، بيروت، چاپ دوم، [بي تا].

٨٢. **الفصل في الملل والأهواء والنحل:** علي بن احمد بن سعيد ابن حزم، مكتبة الخانجي، قاهره، [بي تا].

٨٣. **الفصول في الأصول:** احمد بن علي رازي الجصاص، تحقيق: عجيل جاسم نشمي، وزارت اوقاف، كويت، چاپ يكم، [بي تا].

٨٤. **فضائل الصحابة:** احمد بن شعيب نسائي، دارالكتب العلمية، بيروت - لبنان، [بي تا].

٨٥. **فيض التقدير:** محمد بن عبدالرؤوف مناوي، دار الكتب العلمية، بيروت، چاپ يكم، سال ١٤١٥.

(ك)

٨٦. **الكاشف في معرفة من له رواية في الكتب الستة:** شمس الدين محمد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار القبة للثقافة الاسلامية، مؤسسة علوم القرآن، جدّه، چاپ يكم، سال ١٤١٣.

٨٧. **الكاف الشاف في تخريج أحاديث الكشاف:** احمد بن علي ابن حجر عسقلاني، چاپ شده در ذيل كتاب «الكشاف» زمخشرى، دار الكتاب العربي، بيروت، [بي تا].

٨٨. **الكافي:** محمد بن يعقوب كليني، دار الكتب اسلاميه، چاپ پنجم، سال ١٣٦٣ ش.

٨٩. **الكامل في ضعفاء الرجال:** عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد ابواحمد الجرجاني، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، سال ١٠٤٩.

٩٠. **الكامل في التاريخ:** علي بن محمد بن اثير جزري، دار صادر، بيروت، سال ١٣٨٦.

٩١. **كشف الأستار عن زوائد البزار:** نورالدين علي بن ابى بكر بن سليمان هيثمي، تحقيق: حبيب الرحمان اعظمى، مؤسسة الرسالة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٩٩ - ١٩٧٩ م.

٩٢. **كشف الأسرار:** علاء الدين عبدالعزيز بن احمد بخارى، تعليق و تخريج: محمد معتصم بالله بغدادى، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤١١.

٩٣. **الكفاية في علم الرواية:** احمد بن على بن ثابت خطيب بغدادى، تحقيق: احمد عمر هاشم، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ يكىم، سال ١٤٠٥.

٩٤. **كنز العمال:** على بن حسام الدين متقى هندى، مؤسسة الرسالة، سال ١٤٠٩.

(ل)

٩٥. **لباب النقول في أسباب النزول:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، دار احياء العلوم، بيروت، [بى تا].

٩٦. **لسان العرب:** محمّد بن مكرم ابن منظور مصرى، نشر ادب الحوزة، سال ١٤٠٥.

٩٧. **لسان الميزان:** احمد بن على بن حجر عسقلانى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٦.

٩٨. **اللمع في أسباب ورود الحديث:** جلال الدين عبدالرحمان بن ابى بكر سيوطى، تحقيق: مكتب البحوث والدراسات، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، چاپ يكىم، سال ١٤١٦ - ١٩٩٦ م.

(م)

٩٩. **المبسوط في الفقه الحنفى:** شمس الدين سرخسى، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت - لبنان، [بى تا].

١٠٠. **المجروحين:** محمّد بن حبان تميمى بستى (ابن حبان)، تحقيق: محمود ابراهيم زايد، دار الباز و عباس احمد الباز، مکه مكرمه، [بى تا].

١٠١. **مجمع الزوائد:** على بن ابى بكر هيثمى، دار الكتب العلمية، بيروت، سال ١٤٠٨.

١٠٢. **مجموعة الفتاوى:** تقى الدين احمد بن تيميه حرّانى، طبعة الشيخ عبدالرحمن بن قاسم، [بى تا].

١٠٣. **مخالفة الصحابي للحديث النبوي الشريف:** عبدالكريم نمله، مكتبة الرشد، رياض، چاپ دوم، ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م.

١٠٤. **المختصر المنتهى:** ابن حاجب، مكتبة الكليات الازهرية، قاهرة، [بى تا].

١٠٥. **المختصر في أخبار البشر:** ابوالفداء عماد الدين اسماعيل بن على، حسينيه مصريه، چاپ يكىم، [بى تا].

١٠٦. **مرقاة المفاتيح شرح مشكاة المصابيح:** على بن سلطان نورالدين محمّد قارى هروى، دار احياء التراث العربى، بيروت، [بى تا].

١٠٧. *المستدرک علی الصحیحین*: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، دار المعرفة، بیروت، [بی تا].
١٠٨. *مسلم الثبوت فی اصول الفقه*: محب الله ابن عبدالشکور بهاری، چاپ شده در ذیل *المستصفی من علم الأصول*، الشریف الرضی، قم، چاپ دوم، سال ١٣٦٤ ش.
١٠٩. *مسند ابن راهویه*: اسحاق بن راهویه، تحقیق: دکتر عبدالغفور عبدالحق حسین برد البلوسی، مکتبة الایمان، مدینه، چاپ یکم، ١٤١٢.
١١٠. *مسند أبي يعلى*: احمد بن علی ابویعلی موصلی تمیمی، تحقیق حسین سالم اسد، دار المأمون للتراث، دمشق، سال ١٤٠٤.
١١١. *مسند أحمد*: احمد بن حنبل شیبانی، دار صادر، بیروت، [بی تا].
١١٢. *المصباح*: ابراهیم کفعمی، مؤسسة الاعلمی، بیروت، چاپ سوم، ١٤٠٣.
١١٣. *المصنف*: عبدالرزاق صنعانی، منشورات المجلس العلمی، [بی تا].
١١٤. *معاني الأخبار*: محمد بن علی بن حسین بن بابویه (شیخ صدوق)، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسة نشر الاسلامی التابعة لجماعة المدرسين، سال ١٣٧٩ ش.
١١٥. *المعجم الأوسط*: ابوالقاسم سلیمان بن احمد الطبرانی، تحقیق: طارق بن عوض الله بن محمد و عبدالمحسن بن ابراهیم الحسینی، دار الحرمین، قاهره، سال ١٤١٥.
١١٦. *المعجم الكبير*: سلیمان بن احمد طبرانی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٥.
١١٧. *معجم مقاییس اللغة*: ابو حسین احمد بن فارس زکریا، تحقیق: عبدالسلام محمد هارون، مکتبة الإعلام الاسلامی، سال ١٤٠٤.
١١٨. *معرفة السنن والآثار*: ابوبکر احمد بن حسین بیهقی، تحقیق: سید حسن کسروی، دار الکتب العلمیة، [بی تا].
١١٩. *معرفة علوم الحديث*: محمد بن عبدالله حاکم نیشابوری، تحقیق: سید معظم حسین، دار الآفاق الحدیث، بیروت، چاپ چهارم، سال ١٤٠٠.
١٢٠. *المغازي*: محمد بن عمر واقدی، اعلمی، بیروت، چاپ سوم، سال ١٤٠٩.
١٢١. *المغني في الضعفاء*: شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق: ابوزهره، دار الکتب العلمیة، بیروت، چاپ یکم، سال ١٤١٨.
١٢٢. *مفردات غريب القرآن*: حسین بن محمد (راغب اصفهانی)، دفتر نشر الكتاب، سال ١٤٠٤.

١٢٣. *المقاصد الحسنة في بيان كثير من الأحاديث المشتهرة على الألسنة*: عبدالرحمن سخاوي، دار الكتاب العربي، [بي تا].

١٢٤. *مناقب آل أبي طالب* عليهم السلام: محمّد على بن شهرآشوب مازندراني، المكتبة الحيدرية، نجف، سال ١٣٧٦.

١٢٥. *المنتخب من العلل للخلال*: ابن قدامة مقدسي، دار الراية، رياض، سال ١٤١٩ - ١٩٩٨ م.

١٢٦. *منهاج السنة*: احمد بن عبدالحليم بن تيميه حرّاني (ابن تيميّه)، دار احد، [بي تا].

١٢٧. *الموضوعات*: ابوالفرج عبدالرحمان بن علي (ابن جوزي)، مكتبه سلفيه، مدينه منوره، چاپ يكم، سال ١٣٨٦.

١٢٨. *الموطأ*: مالك بن انس، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار احياء التراث العربي، بيروت - لبنان، سال ١٤٠٦ - ١٩٨٥ م.

١٢٩. *ميزان الاعتدال في نقد الرجال*: شمس الدين محمّد بن احمد بن عثمان ذهبي، دار المعرفة، بيروت، چاپ يكم، سال ١٣٨٢.

(ن)

١٣٠. *نسيم الرياض في شرح شفاء القاضي عياض*: احمد بن محمد شهاب الدين خفاجي، دار الفكر، بيروت، [بي تا].

١٣١. *النصائح الكافية لمن يتولّى معاوية*: محمّد بن عقيل علوي، دار الثقافة للطباعة والنشر، قم، چاپ يكم، سال ١٤١٢.

١٣٢. *نصب الراية*: جمال الدين زيلعي، تحقيق: ايمن صالح شعبان، دار الحديث، قاهره، چاپ يكم، ١٤١٥.

١٣٣. *نظم درر السمطين في فضائل المصطفى والمرضى والبتول والسبطين*: محمّد بن يوسف زرندی حنفي، مكتبة الامام اميرالمؤمنين، چاپ يكم، سال ١٣٧٧.

١٣٤. *نهج البلاغه*: سيد رضی، تحقيق: شيخ محمد عبده، دار الذخائر، قم، سال ١٤١٢.

(و)

١٣٥. *الوافي بالوفيات*: صلاح الدين صفدي، دار احياء التراث، بيروت، سال ١٤٢٠.

Jawahir al-Kalam

fi Ma'rifat al-Imamah wal-Imam

"Gems of Speech in being acquainted with Imamate and Imam"

The Kharij lectures on Imamate

Volume Thirteen

Honesty of the Prophet's Companions

Ayatollah Sayyid Ali Husayni Milani